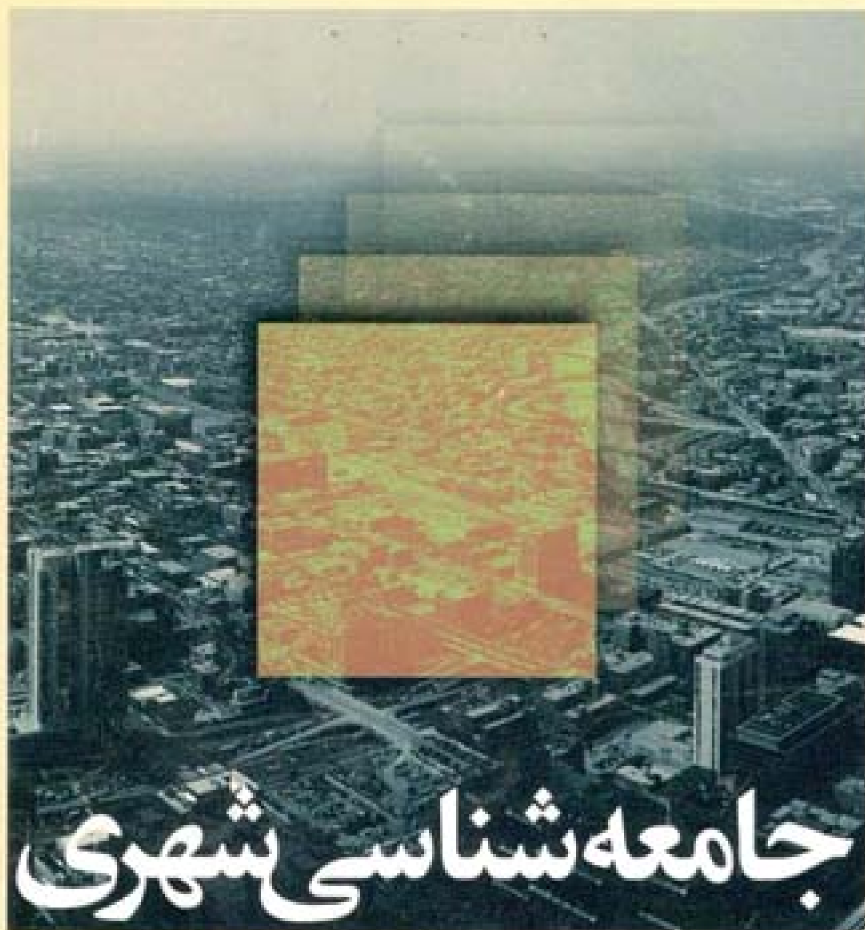




جامعه‌شناسی شهری

دکتر محمود شارع‌پور



جامعه‌شناسی شهری

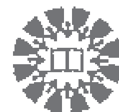
دکتر محمود شارع‌پور

تهران
۱۳۸۹



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی

سرشناسه: شارع‌پور، محمود، ۱۳۴۵ -
عنوان و نام پدیدآور: جامعه‌شناسی شهری/ محمود شارع‌پور.
مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: هشت، ۲۴۸ ص.
فروست: «سمت»؛ ۱۲۳۸. علوم اجتماعی؛ ۶۹.
شابک: ۵-۳۱۶-۵۳۰-۹۶۴-۹۷۸ ۲۹۵۰۰ ریال
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Mahmoud Sharepour. Urban Sociology.
یادداشت: چاپ اول: زمستان ۱۳۸۷، چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۹.
یادداشت: واژه‌نامه.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۳۹-۲۳۵.
یادداشت: نمایه.
موضوع: جامعه‌شناسی شهری
شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۲ ج ۱۵ ش/ HM ۱۵۱
رده‌بندی دیویی: ۳۰۷/ ۷۶
شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۶۶۰۲۳



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی

جامعه‌شناسی شهری
دکتر محمود شارع‌پور
ویراستار: صغری اورنگی
چاپ اول: زمستان ۱۳۸۷
چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۹
تعداد: ۲۰۰۰
حروفچینی و لیتوگرافی: «سمت»
چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
قیمت: ۲۹۵۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.
نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)، روبه‌روی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.
www.samt.ac.ir info@samt.ac.ir

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبانی و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می‌کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هرکدام از رشته‌های علوم انسانی به تألیف و ترجمهٔ منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحلهٔ کمال مطلوب آن، باید به تدریج و پس از انتقادها و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به‌دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی در مقطع کارشناسی به‌عنوان منبع اصلی درس جامعه‌شناسی شهری به ارزش ۳ واحد تدوین شده است. امید می‌رود که علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعهٔ دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

این کتاب را به همسر عزیزم تقدیم می‌کنم.

پیشگفتار

ساختار کتاب حاضر، روند شکل‌گیری و پیدایش حوزه جامعه‌شناسی شهری، نظریات گوناگون و نیز موضوعات تخصصی آن را معرفی و بررسی می‌کند. در رشته جامعه‌شناسی، آنچه اثر حاضر را از سایر متون چاپ شده در ایران متمایز می‌سازد، این است که به جدیدترین نظریه‌ها و تحقیقات جامعه‌شناسی شهری پرداخته است. جامعه‌شناسی شهری طیف گسترده‌ای از موضوعات شهری است و نیز، حوزه‌های جدید تحقیقی در رشته جامعه‌شناسی را برای خواننده ارائه کرده است. این کتاب محصول دوره‌ای است که مؤلف با استفاده از فرصت مطالعاتی در مرکز تحقیقات شهری دانشگاه تورنتوی کانادا توانسته است از نزدیک با آراء متفکران و محققان شهری آشنا شود و سرانجام آن را به جامعهٔ علمی ایران ارائه کند.

هدف اصلی جامعه‌شناسی شهری معرفی مفاهیم، چگونگی پیدایش و توسعه جامعه‌شناسی شهری، بررسی دیدگاههای کلاسیک و معاصر و سرانجام، معرفی موضوعات تخصصی جامعه‌شناسی شهری است. کتاب برای دانشجویان رشتهٔ علوم اجتماعی در مقطع کارشناسی به عنوان منبع اصلی درس جامعه‌شناسی شهری به ارزش ۳ واحد و نیز به عنوان یکی از منابع درس سمینار جامعه‌شناسی در مقطع کارشناسی ارشد تدوین شده است و می‌تواند به عنوان منبع اصلی درس *جامعه‌شناسی شهری* برای رشته‌های شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری نیز مورد استفاده قرار گیرد.

محمود شارع‌پور
عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران

فصل اول

کلیات و تعریف مفاهیم

رهیافتهای گوناگون به شهر و زندگی شهری

شهر واقعیت پیچیده‌ای است و شاید به‌تعبیری، پیچیده‌ترین محصول بشر باشد. بنابراین، نمی‌توان با استفاده از دیدگاهی صرف همهٔ پیچیدگیهای آن را درک کرد. به‌همین جهت، مطالعه کامل آن مستلزم بهره‌گیری از علوم و رشته‌های گوناگون است:

۱. جامعه‌شناسی شهری[1]: جامعه‌شناسی شهری با برخی از حوزه‌های جامعه‌شناسی دارای اشتراکاتی است و به مباحثی چون: قشربندی اجتماعی، گروههای کوچک، سازمانهای رسمی، خانواده، توسعهٔ اقتصادی، جامعه‌شناسی سیاسی و حتی جامعه‌شناسی روستایی می‌پردازد. به همین جهت جامعه‌شناسی شهری در مباحث خود با علوم دیگر نیز، مانند انسان‌شناسی، اقتصاد، جغرافیا، تاریخ، علوم سیاسی و اقتصاد سیاسی تداخل می‌یابد.

موضوعات مورد توجه جامعه‌شناسی شهری، بسیار گسترده و متنوع است و شاید به همین دلیل در تعریف و تعیین موضوع مطالعه خود، به‌طور کامل موفق نبوده است. مشکل جامعه‌شناسی شهری این است که قلمرو آن به‌طور بالقوه بسیار گسترده و در امور معماری، ترافیک، تجربه زندگی شهری، رفتار جامعه، مسکن، برنامه‌ریزی و غیره است. همچنین به سختی می‌توان موضوعی را در آن یافت که در حوزه جامعه‌شناسی شهری نباشد. به همین جهت، بین محققان این حوزه دربارهٔ تعریف موضوع جامعه‌شناسی شهری اختلاف نظر وجود دارد. روت گلاس (Ruth Glass, 1989)

---

1. urban sociology

معتقد است که در جامعهٔ کاملاً شهری شدهٔ انگلستان می‌توان به هر نوع مطالعهٔ جامعه‌شناختی، عنوان مطالعه شهری داد.

به طور کلی، تعیین مرزهای جامعه‌شناسی شهری بسیار دشوار است. بسیاری معتقدند که تعریف مفهوم «شهری»، دشوار است؛ به همین جهت، محققان مختلف برای نگارش کتاب در زمینهٔ جامعه‌شناسی شهری از منظرهای متفاوتی وارد شده‌اند. برخی از آنان به بهبود زندگی شهری و برخی به توصیف شکل و ساختار شهری پرداخته‌اند؛ برخی نیز تاریخ رشد شهرها را مطرح کرده‌اند و برخی نیز به تحلیل رفتار انسانها در شهر پرداخته‌اند. بنابراین، تاریخ جامعه‌شناسی شهری حالت متداوم و تکاملی نداشته و مملو از انقطاع است (Saunders, 1981).

در جامعه‌شناسی شهری نه فقط پدیده‌هایی که در شهر اتفاق می‌افتند، بلکه پدیده‌هایی که مربوط به شهر هستند (خواه در شهر روی دهند و خواه خارج از آن) مورد مطالعه قرار می‌گیرند. گاهی اوقات لازم است که از فضای شهری بیرون رفت تا بتوان به ریشهٔ بسیاری از پدیده‌های آن دست یافت.

۲. روان‌شناسی اجتماعی: آیا شهر تغییری در رفتار و تفکر انسانها پدید می‌آورد؟ در این قلمرو، مفهوم شهرگرایی[1] به تأثیرات روانی ـ اجتماعی شهر بر انسانها اشاره دارد. در چهارچوب این مفهوم، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی زندگی در مکان شهری مطالعه می‌شود؛ یعنی جنبه‌های روان‌شناسی اجتماعی زندگی شهری، الگوهای شخصیت شهری و انطباق رفتاری در شهر.

۳. اقتصاد سیاسی شهر[2]: این حوزه، تأثیر حوزه‌های اقتصاد و سیاست بر فرایندهای شهری را بررسی می‌کند. یکی از مهم‌ترین دلایلی که در دوران تاریخ سبب مهاجرت مردم به شهر شده، امید و آرزوی دستیابی به شرایط بهتر مادی است؛ مانند میلیونها نفر که در اوایل قرن بیستم به امریکا و کانادا مهاجرت کردند.

مقایسهٔ بین شهرهای قرون وسطایی و معاصر نشان می‌دهد که طی قرنها،

---

1. urbanism
2. urban political economy

کارکرد اقتصادی شهر اهمیت بیشتری داشته است. برای مثال، در شهرهای قرون وسطایی، کلیسا بلندترین ساختمان در وسط شهر بود که این موضوع نشان‌دهنده اهمیت وافر مذهب بود. ولی با وقوع انقلاب صنعتی، وضعیت تغییر کرده، اهمیت اقتصادی شهر بیشتر شد و به‌جای کلیسا، منطقهٔ تجاری[1] در قلب شهر قرار گرفت.

از دهه ۱۹۶۰، دیدگاه جدیدی برای مطالعه کارکرد اقتصادی شهر پدید آمد که به آن اقتصاد سیاسی شهر می‌گویند. از جمله موضوعات مورد توجه این حوزه عبارت است از: رشد و کاهش بخش صنعت در شهرها، رشد قارچی شهرها در کشورهای فقیر و پیدایش اقتصاد جهانی. طرفداران اقتصاد سیاسی معتقدند که نمی‌توان به کمک مدلهای طبیعی و زیست‌محیطی، این تغییرات را تحلیل کرد. به اعتقاد آنان، تصمیماتی که نهادهای سیاسی و اقتصادی می‌گیرند، به شدت بر کارکرد شهر و حتی ظاهر آن اثر می‌گذارد. گاهی اوقات این تصمیمات، هزاران کیلومتر دورتر از شهر اتخاذ می‌شوند. بسیاری از طرفداران این دیدگاه را نئومارکسیستها[2] تشکیل می‌دهند.

۴. جغرافیای شهری: جغرافیای شهری به معنای مطالعهٔ جنبه‌های جغرافیایی شهرهاست؛ یعنی، جغرافیای طبیعی، انسانی و اقتصادی. در جغرافیای شهری، توزیع فضایی شهر و توجه به ساختار داخلی مکانهای شهری دو رویکرد اساسی هستند. در جغرافیای شهری بر ریخت‌شناسی (مورفولوژی)[3] و کارکرد شهرها، الگوها، نقشه‌ها، ساختارها و نقش شهرها (نقش تجاری، صنعتی، مذهبی و علمی) تأکید می‌شود. جغرافیای شهری می‌کوشد تا با استفاده از مکاتب و نگرشهای مختلف، مدلها و الگوهایی را ارائه کند که بتواند تغییرات شهری را پیش‌بینی کند (خمر، ۱۳۸۵).

۵. انسان‌شناسی شهری[4]: شهر در خلأ نیست، بلکه قدرت آن ناشی از مردم و

---

1. business district
2. neo-marxists؛ این مفهوم اصطلاحی عام برای برخی از رهیافتهای حاکم بر نیمه دوم قرن بیستم است که با استفاده از سنتهای فکری دیگر، مانند نظریهٔ انتقادی، به تعدیل و بسط مارکسیسم پرداختند.
3. morphology
4. urban anthropology

فرهنگ آن است؛ این قدرت عبارت است از باورها، ارزشها و فناوری شهری. همانند فناوری، باورهای فرهنگی نقش مهمی در شکل‌دهی به زندگی شهری دارند. در انسان‌شناسی شهری، به عنوان یکی از زیرشاخه‌های انسان‌شناسی فرهنگی، عقیده بر این است که شهر خود را به عنوان واقعیت بیرونی، همه جا حاضر و دارای قدرتی تام به سایر واقعیتهای اجتماعی تحمیل می کند (فکوهی، ۱۳۸۵).

منظور از مطالعهٔ شهر، مجموعه‌ای از فعالیتهاست؛ این مجموعه یکی از پیچیده‌ترین اشکال سازمان اجتماعی است. هنگام مطالعه مباحث جامعه‌شناسی شهری با مشکلاتی مواجه می‌شویم: اول آنکه، ماهیت شهر و زندگی شهری در جوامع مختلف یکسان نیست؛ حتی در جوامع خاص در دوره‌های زمانی مختلف، شکل و کارکرد شهر متفاوت بود، نظیر شهرهای سنتی خاورمیانه، چین و امریکای مرکزی، شهرهای انقلاب صنعتی، شهرهای مستعمرهٔ اروپا و امروزه شهرهای بزرگ و مدرن که کانون فعالیت اقتصادی‌اند. به همین جهت تعجبی ندارد که نتوان تعریف جامع و معتبری برای تمام این نقاط شهری ارائه کرد.

دومین مشکل به ماهیت خاص زندگی شهری، به عنوان موضوع جامعه‌شناختی، مربوط می‌شود. کانون تمرکز بسیاری از حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی بر یک واحد خاص سازمانی است؛ مثلاً خانواده یا مذهب. به هر صورت، حد و حدود مطالعه آنها مشخص و محدود است، ولی مطالعهٔ زندگی شهری دارای چنین مرزبندی مشخصی نیست. شهر به عنوان یک نوع سازمان اجتماعی، بسیار باز است و محلی است که هم‌زمان در آن پدیده‌های زیادی روی می‌دهد؛ به همین جهت مطالعه شهری متفاوت از سایر مطالعات جامعه‌شناختی است.

سومین مشکل، به تعریف مرزهای فضای شهری مربوط می‌شود. اولین درس جامعه‌شناسی شهری این است که آنچه ما به دنبال شناخت آن هستیم، همه‌جا هست و به همین دلیل دیدن آن مشکل است (Flanagan, 1999).

اگرچه در جامعه‌شناسی شهری، سنت تراکمی و تجمعی وجود ندارد، می‌توان موضوعات اصلی مباحث جامعه‌شناسی شهری را چنین خلاصه کرد:

۱. زندگی در شهر چه احساسی دارد و آیا تجربه شهری در همه‌جا یکسان است؟
۲. چه عاملی باعث تعلق‌خاطر انسانها به شهر می‌شود؟
۳. ساختارهای اجتماعی چگونه بر حیات شهری تأثیر می‌گذارند؟
۴. در شهر چگونه پیوندهای اجتماعی غیررسمی شکل می‌گیرند؟
۵. چگونه می‌توان تاریخ شهرنشینی و تمرکز انسانها در شهرها را تبیین کرد؟
۶. ویژگیهای اساسی ساختار فضایی شهر چیست؟ چه رابطه‌ای بین فضای شهری و شیوهٔ تعامل انسانها وجود دارد؟
۷. ماهیت مشکلات شهری، نظیر: فقر، آلودگی، بزهکاری، خشونت و ترافیک چیست؟ و چگونه می‌توان بر آنها غلبه کرد؟
۸. مدیریت شهری چگونه صورت می‌گیرد؟ عوامل مؤثر بر مشارکت شهروندان در امور شهری چیست؟ (Savag and Warde, 1993).

مورخان اولین محققانی‌اند که قرنها به مطالعهٔ شهرها مشغول‌اند و حضور جامعه‌شناسان در این عرصه بسیار جدید است. جامعه‌شناسان اولیه (اواخر قرن نوزدهم) در دورانی به‌سر می‌بردند که شهر دورهٔ آشوب را می‌گذراند و به‌طور طبیعی توجه آنان به شهرها جلب شد؛ در نتیجه می‌خواستند بدانند که چگونه انقلاب صنعتی، روستاهای کوچک اروپا و امریکای شمالی را به شهرهای بزرگ و بی‌نظم تبدیل کرد. چارلز دیکنز سعی کرد تا توصیف دقیقی از لندن قرن هفدهم ارائه کند. بسیاری از جامعه‌شناسان اولیه نگاهی بدبینانه به شهرها داشتند و اغلب آنان در آثار خود شهر را محلی بسیار خطرناک معرفی کردند که در آنجا همدردی انسانها نسبت به هم‌نوعان از بین می‌رود. البته تحقیقات جدید جامعه‌شناختی نشان می‌دهد که بسیاری از این ویژگیهای مخرب زندگی شهری، چندان صحیح نیست؛ این تحقیقات، بیشتر شهر را پدیده‌ای خنثا[1] معرفی می‌کنند (نه خوب و نه بد). بنابراین، وحشت قرن نوزدهمی از شهر اساساً ناشی از صنعتی‌شدن عظیمی بود که در جامعه آن زمان بروز کرد و نه چیزی که ذاتی شهر باشد.

1. neutral

ظهور جامعه‌شناسی شهری

ریشه‌های پیدایش جامعه‌شناسی شهری را می‌توان در نظرات سه متفکر بزرگ: کارل مارکس[1]، ماکس وبر[2] و امیل دورکیم[3] یافت. مارکس و دورکیم چندان به پدیده‌های شهری علاقه‌مند نبودند (Giddens, 1971 and Alexander, 1982). دغدغه اصلی این سه متفکر، تحلیل ویژگیهای جوامع صنعتی قرن نوزدهم بوده است. از نظر مارکس، این جوامع نوعی جامعهٔ سرمایه‌داری بودند که ویژگی اصلی‌شان تضاد طبقاتی بین بورژواها و طبقه کارگر بوده است. وبر بر اقتدار سنتی و ظهور اقتدار عقلانی و دیوان‌سالارانه تأکید داشت. دورکیم نیز در مقایسه با دو متفکر دیگر دارای دیدگاهی خوش‌بینانه‌تر بود، زیرا اعتقاد داشت که در این جامعهٔ جدید با داشتن تقسیم کار پیچیده، مردم متوجه می‌شوند که به‌هم وابسته‌اند و لازم است با یکدیگر همکاری کنند (Durkheim, 1893).

اما، هیچ‌یک از این سه متفکر چندان به تحلیل ویژگیهای حیات شهری مدرن نپرداخت. به نظر ساندرز (Sunders, 1986) هر سهٔ آنان معتقد بودند که شهر مدرن فاقد هرگونه ویژگی ممیزه است؛ ولی در جامعهٔ سنتی، تمایزات اجتماعی مهمی بین شهر و روستا وجود دارد. به‌عبارت دیگر، در حالی که در اروپای دوران فئودالیته، شهر دارای استقلال سیاسی و اجتماعی بود، در قرن نوزدهم دیگر این خصوصیات خاص شهر از بین رفته بود.

از آنجا که بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی چندان نگاه مثبتی به شهر نداشتند، تصور می‌شد که جامعه‌شناسی شهری نتواند جایگاه بالایی در جامعه‌شناسی داشته باشد؛ اما چنین نشد. جالب اینکه برخلاف علاقه‌های مارکس و دورکیم، جامعه‌شناسی در اوایل قرن بیستم، به شدت، معطوف به مطالعه زندگی شهری و مسائل و مشکلات آن، نظیر بیکاری، فقر و شورش اجتماعی شد.

فاصله زمانی دهۀ ۱۹۱۰ـ۱۹۳۰، دوران طلایی[4] جامعه‌شناسی شهری است؛

---

1. Marks, K.
2. Weber, M.
3. Durkheim
4. goiden age

به‌طوری که این حوزه به کانون توسعهٔ رشته جامعه‌شناسی در امریکا تبدیل شده بود (Savage and Warde, 1993).

بعد از جنگ جهانی دوم، جامعه‌شناسی شهری از کانون جامعه‌شناسی به حاشیهٔ آن انتقال یافت. شورشها و بی‌نظمیهای سیاسی و اجتماعی در پیش از این دوران سبب شد تا محققان به شهرها توجه کنند؛ ولی بعد از جنگ، نگرش حاکم این شد که رشد اقتصادی و نظم اجتماعی، ویژگیهای دائمی دولتهای رفاه سرمایه‌داری خواهند بود.

در واقع، جامعه‌شناسان شهری اولیه در امریکا به شدت مجذوب تجربهٔ مدرنیته بودند؛ ولی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، اغلب آنان به ریشه‌های سرمایه‌داری در شهر توجه کردند. برای مثال، می‌توان به نقد کاستلز[1] از جامعه‌شناسی شهری اشاره کرد که منجر به پیدایش جامعه‌شناسی شهری جدید[2] شد (Gottdiener and Hutchison, 2000). مباحث این حوزهٔ جدید و ویژگیهای آن به تفصیل در فصل هفتم بررسی خواهد شد.

تعاریف مفاهیم مرتبط با جامعه‌شناسی شهری

۱. شهر: از لحاظ تعریف شهر و مکان شهری، تفاوت زیادی بین کشورها وجود دارد. در حال حاضر، تعاریف مختلفی از مکان شهری شده است که هیچ‌کدام به تنهایی رضایت‌بخش نیست. گاهی اوقات، شهر بر اساس فرهنگ شهری (تعریف فرهنگی)، گاهی بر اساس کارکرد اداری (تعریف سیاسی ـ اداری)، گاهی بر اساس افراد شاغل در بخش غیرکشاورزی (شاخص اقتصادی) و گاهی بر اساس تعداد جمعیت (شاخص جمعیت‌شناختی[3]) تعریف می‌شود. برای مثال، به لحاظ فرهنگی، شهر مجموعه‌ای است از آداب، رسوم و سنتها و نیز مکانی که در آن روابط، به تعبیر جامعه‌شناختی، از نوع گزل‌شافت[4] است؛ یعنی بر آن روابط غیر شخصی و ثانویه

---

1. Castells
2. new urban sociology
3. demographic
4. gesellschaft

حاکم است. همچنین، سازمانهای اجتماعی شهر از نوع ارگانیک‌اند نه مکانیک. به اجمال، شهر بزرگ و از تنوع اجتماعی و فرهنگی برخوردار است. اما در این تعریف، مشکلی وجود دارد و آن نحوهٔ سنجش شهر و تعیین مرزهای شهری (از کجا شروع و در کجا تمام می‌شود) است (Tonnies, 1887).

در پایگاه اطلاعاتی بخش جمعیت سازمان ملل، داده‌های شهری بیش از ۲۲۸ کشور جهان موجود است. این سازمان تعریف خاص هر کشور از شهر را ملاک قرار می‌دهد؛ اما با این شیوه، مقایسهٔ کشورها دشوار شده است. در ۳۹ کشور جهان در تعریف شهر، ملاک فعالیت اقتصادی را در نظر می‌گیرند و از این لحاظ، منظور از شهر جایی است که کمتر از نیمی از جمعیت فعال در بخش کشاورزی شاغل باشند؛ اما این ملاک، میزان شهرنشینی را مشخص نمی‌کند. تقریباً نیمی از کشورهای جهان برای تعریف شهر از ملاکهای سیاسی و اداری استفاده می‌کنند و از این لحاظ شهر معنای سیاسی داشته، به جایی اشاره دارد که قانوناً دارای شهرداری است. ولی مشکل این است که هیچ توافق بین‌المللی در این مورد که این ملاکهای سیاسی و اداری چه هستند، وجود ندارد. سرانجام، در حدود ۵۱ کشور جهان در تعریف شهر به ملاک اندازه جمعیت توجه کردند. بدین‌ترتیب، از لحاظ جمعیتی، شهر جایی است که تعداد مشخصی از جمعیت یا تراکم خاصی از جمعیت و یا هر دو آنها را داشته باشد. با این ملاک می‌توان مقایسهٔ بین جمعیت روستایی و شهری در درون کشور را به آسانی انجام داد. اما مقایسهٔ بین کشورهای دیگر هنوز کار دشواری است؛ زیرا کشورهای مختلف متناسب با شرایط جغرافیایی، جمعیتی و اقتصادی، خود از ملاکهای عددی متفاوتی برای تعیین مکان شهری استفاده می‌کنند. برای مثال، در دانمارک و سوئد ملاک ۲۵۰ نفر، در آلبانی ۴۰۰ نفر، در کانادا و نیوزیلند هزار نفر، در ایرلند هزار و پانصد نفر، در فرانسه و آرژانتین ۲ هزار نفر، در امریکا دو هزار و پانصد نفر، در بلژیک و غنا ۵ هزار نفر و در یونان و سنگال ۱۰ هزار نفر ملاک تعریف شهر تعیین شده است. در ایران حداقل جمعیت شهری ۵ هزار نفر است و این مکان می‌بایست دارای شهرداری نیز باشد. به عبارت دیگر، «منظور از

شهر، هر نقطه‌ای است که دارای شهرداری باشد. در سرشماریهای قبل از ۱۳۶۵، کلیه مراکز شهرستانها (بدون در نظر گرفتن تعداد جمعیتشان) و نقاطی که تعداد جمعیت آنها در موقع سرشماری ۵ هزار نفر و بیشتر بوده، شهر به حساب آمده است» (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی مازندران، ۱۳۸۴).

به‌طور کلی، شهر فضایی دارای حد و حصر است که جمعیت زیاد و متراکمی در آن زندگی می‌کنند؛ این جمعیت از لحاظ فرهنگی نامتجانس است. به عبارت دیگر، شهر به محلی اطلاق می‌شود که علاوه بر داشتن تراکم و تمرکز جمعیت، نیروی کار آن درگیر فعالیت کشاورزی نیست و اقتصادش مبتنی بر تجارت[1]، تولید صنعتی[2] و ارائه خدمات[3] است. همچنین شهر دارای فرهنگ خاص خود است. در گذشته، این ویژگی بسیار مهم بود، زیرا فرهنگ شهری در تقابل با فرهنگ روستایی بود؛ اما امروزه در برخی از کشورها این تمایز فرهنگی بین شهر و روستا تا حد زیادی تحت تأثیر دو عامل کاهش یافته است این دو عامل عبارت است از: ۱) گسترش پدیدهٔ حومه‌نشینی و ۲) تأثیر وسایل ارتباط جمعی.

فرهنگ خیابانی و پیاده‌روی یکی از ویژگیهای فرهنگی شهر است. جین جیکبز[4] معتقد است که مهم‌ترین جنبهٔ زندگی شهری، خیابان شهر است (Gottdiener and Budd, 2005).

۲. اجتماع[5]: اجتماع به گروهی از افراد می‌گویند که دارای پیوندهای قوی و بادوامی‌اند و نیز گاهی اوقات مکان جغرافیایی مشترکی دارند. همچنین، اعضای آن در فعالیتهای اجتماعی مشارکت منظمی دارند. افراد این گروه، هویت‌یابی[6] قوی با گروه دارند.

سه ویژگی مهم اجتماع عبارت است از: ۱) مشارکت در فعالیتهای گروهی، ۲) هویت‌یابی با گروه، و ۳) داشتن فضایی فیزیکی یا قلمرو فیزیکی که اعضای

---

1. trade
2. manufacturing
3. service provision
4. J. Jacobs
5. community
6. identification

گروه تعلق‌خاطر[1] زیادی به آن دارند.

مفهوم اجتماع همیشه با تعلق‌خاطر همراه است؛ تعلق‌خاطر به یکدیگر و به محل فیزیکی. به همین جهت، گاهی می‌توان اجتماع را چنین تعریف کرد: رابطه عمیق روانی و عاطفی فرد با گروه یا با یک محل خاص.

گاهی مفهوم اجتماع به معنی یک واحد سازمان‌یافته در جامعه است که کارکرد خاصی دارد؛ مثل اجتماع معلمان. معمولاً به نظام همسایگی نیز، اجتماع می‌گویند.

مفهوم اجتماع برخاسته از ایده‌های جامعه‌شناس اروپایی تونیس (Tonnies, 1887) است. او در تعریف اجتماع از واژهٔ گمن‌شافت[2] استفاده کرد و منظور از آن شرایطی است که در آن ساختار زندگی اجتماعی مبتنی بر سنت، خانواده گسترده و مذهب است. نقطه مقابل آن، مفهوم گزل‌شافت (حاکم بودن روابط غیرشخصی و ثانویه) است. لوئیس ورت[3] با استفاده از همین ایده به انواع روابط در زندگی شهری پرداخت (Wirth, 1938).

۳. شهرنشینی و شهرگرایی[4]: بین دو مفهوم شهرنشینی و شهرگرایی باید تفاوت قائل شد. منظور از شهرنشینی یعنی تعداد افراد ساکن در مناطق شهری و منظور از شهرگرایی، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی زندگی در مکان شهری است. در این زمینه می‌توان به بروز دو مرحله اشاره کرد: ۱) تمرکز جمعیت در شهرها که در آنجا مشاغل غیرکشاورزی است، و ۲) تغییر در شیوهٔ زندگی در اثر زیستن در شهر. متغیرهای مهم در مرحله اول عبارت‌اند از: تمرکز و تراکم جمعیت، و کارکردهای اقتصادی؛ ولی متغیرهای مهم در مرحله دوم عبارت‌اند از: تغییرات روانی ـ اجتماعی و رفتاری. برای مثال، انتظار می‌رود که با بروز شهرنشینی، بُعد خانوار کاهش یابد.

بدین‌ترتیب، منظور از شهرنشینی، فرایند تمرکز جمعیت در شهرهاست. به

---

1. attachment
2. gemeinschaft
۳. Louis Wirth؛ علی‌رغم اینکه در متون فارسی ورث به کار رفته است، در این اثر با ارجاع به فرهنگ *تلفظ نامهای خاص* (فریبرز مجیدی، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱) ورت به کار می‌رود.
4. urbanization and urbanism

عبارت دیگر، شهرنشینی یعنی تغییر در نسبت جمعیت ساکن در مناطق شهری و فرایند انتقال جمعیت به شهرها. در واقع، شهرنشینی یک فرایند است و به لحاظ جمعیتی، یعنی افزایش در تمرکز جمعیت (تعداد و تراکم). به عبارت دیگر، در این فرایند هم تعداد نقاط متمرکز بیشتر می‌شود و هم تعداد افراد متمرکز در این نقاط.

معمولاً شهرنشینی را به صورت درصدی از کل جمعیت کشور، که در مناطق شهری ساکن هستند، گزارش می‌کنند. به علاوه، باید بین شهرنشینی و رشد شهرها تمایز قائل شد. فرایند شهرنشینی نقطهٔ آغاز و پایانی دارد. برای مثال، معدودی از کشورها به نقطهٔ آخر شهرنشینی، یعنی ۱۰۰ درصد، رسیده‌اند؛ اما برای رشد شهرها نقطه پایانی وجود ندارد.

شهرگرایی مفهوم عامی است که شامل جوانب مختلف شیوهٔ زندگی شهری (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) می‌شود. این مفهوم، فرایند رشد شهری نیست، بلکه نتیجهٔ نهایی شهرنشینی است و بدین معناست که شیوه زندگی شهری در تمام جوانب تفاوت اساسی با شیوهٔ زندگی روستایی دارد. وقتی مردم روستا را ترک می‌کنند و وارد زندگی شهری می‌شوند، شیوهٔ زندگی و معیشتشان تغییر می‌کند. پس منظور از شهرگرایی همان الگوها و رفتارهای مرتبط با زندگی در شهر است و می‌توان گفت که شهرگرایی یعنی تغییر در ارزشها، آداب و رسوم و رفتارهای مردم؛ این تغییرات یکی از پیامدهای شهرنشینی است. در نتیجه، شهرگرایی یعنی جنبه‌های روان‌شناسی اجتماعی زندگی شهری، الگوهای شخصیت شهری و انطباق رفتاری در شهر.

ممکن است فرد در شهری زندگی کند که دارای درجه بالایی از شهرنشینی (تمرکز جمعیت) باشد، اما او شهرگرایی اندکی داشته باشد یا برعکس؛ یعنی فرد در جایی زندگی کند که شهرنشینی اندکی داشته باشد، اما دارای شهرگرایی زیادی باشد (البته این حالت دوم کمتر روی می‌دهد). نمونه‌هایی از حالت اول را می‌توان در شهرهای بزرگ کشورهای در حال توسعه دید که در این شهرها، مهاجران زیادی هستند که هنوز از لحاظ تفکر و اندیشه، غیرشهری‌اند. نمونه بارز آن شهر قاهره در مصر است.

لوئیس ورت در مقالهٔ کلاسیک خود آثار شهرنشینی بر الگوهای رفتاری شهرنشینان را بررسی کرده است. به اعتقاد او شهرنشینی دارای سه عنصر مهم است: حجم، تراکم و ناهمگونی. این سه متغیر مستقل پدیدآورندهٔ شهرگرایی‌اند که خود یک نوع شیوهٔ زندگی است (Wirth, 1938). از ویژگیهای شهرگرایی می‌توان به رقابت، تلاش برای نیل به موفقیت، توجه به تخصص، گمنامی، استقلال و سطحی بودن روابط اشاره کرد (Palen, 2002).

۴. شهرهای جهانی یا دنیایی[1]: تعداد اندکی از شهرها هستند که در قلهٔ اقتصاد جهانی‌اند. به‌عبارت دقیق‌تر، فقط سه شهر در دنیا وجود دارد که به شهرهای جهانی معروف‌اند، یعنی: نیویورک، لندن و توکیو. این سه شهر بر اقتصاد جهانی مسلط‌اند و تمام دنیا تأثیرات آنها را بر امور مالی، تجاری و ارتباطات احساس می‌کنند. این سه شهر کانون جهان به‌هم پیوند خورده‌اند و شباهتشان، به یکدیگر به مراتب بیش از شباهتشان با شهرهای درون کشورهای خود است. در هرم شهری، در یک حلقه پایین‌تر، شهرهای جهانی در ردیف دوم قرار دارند که برخی از آنها عبارت‌اند از: لوس‌آنجلس، پاریس، هنگ‌کنگ، سنگاپور، سیدنی و چند شهر دیگر. اقتصاد این شهرها، دانش ـ محور[2] بوده و وابستگی زیادی به خدمات دارند. اگرچه این شهرها بزرگ هستند، آنچه آنها را برجسته کرده، جمعیت نیست، بلکه نوآوری است (Knox and Pinch, 2000).

مفهوم شهر جهانی را پیتر هال[3] طرح کرد و منظور از آن شهری است که کانون ناشران، روزنامه‌نگاران، شبکه‌های رادیو و تلویزیونی و کانون علم و تحقیق است (Hall, 1984).

۵. مادرشهر[4]: با گسترش جمعیت و مساحت شهر، اصطلاحات گوناگونی برای توصیف این شهرهای بزرگ به کار رفته است. یکی از این اصطلاحات، مادرشهر یا متروپولیس است که در اصل به‌معنی شهر بزرگ و اصلی در یک

---

1. world or global cities
2. knowledge-based
3. Peter Hall
4. metropolis

کشور یا منطقه است و امروزه از آن برای اشاره به هر شهر بزرگی استفاده می‌شود؛ البته بیشتر در امریکا و تقسیمات اداری این کشور به کار می‌رود. برخی معتقدند که مادرشهر از نظر مرکزیت دولتی و فعالیت اقتصادی بر دیگر سکونتگاهها برتری دارد. از لحاظ جمعیتی، مادرشهر دارای حداقل یک میلیون نفر جمعیت است (خمر، ۱۳۸۵).

۶. منظومه شهری[1]: اصطلاح منظومهٔ شهری، اصطلاح قرن بیستمی است که ریشه در اروپا دارد و به یک منطقه بزرگ اشاره می‌کند. همچنین، متشکل از شبکه‌ای از شهرهای بزرگ است؛ مانند منظومه شهری لندن یا منظومه شهری پاریس.

۷. کلان‌شهر یا ابرشهر[2]: سازمان ملل برای شهرهای دارای بیش از ۱۰ میلیون نفر جمعیت از عنوان کلان‌شهر یا ابرشهر استفاده می‌کند. در سال ۱۹۵۰ فقط شهر نیویورک واجد این عنوان بود، ولی امروزه بیشتر رشد جمعیت شهری در شهرهای جهان در حال توسعه روی می‌دهد؛ یعنی کشورهایی که به کشورهای کمتر توسعه‌یافته[3] معروف‌اند. در واقع، الگوی شهرنشینی در قرن بیست‌ویکم متفاوت از قرن بیستم است؛ زیرا اکنون کشورهای غربی دارای رشد شهری اندکی هستند. براساس برآورد بانک جهانی، ۲۶ کلان‌شهر در دنیا وجود دارند که ۲۱ مورد آنها در جهان در حال توسعه است؛ نظیر بمبئی در هند (که اکنون به آن مومبئی[4] می‌گویند) که هر سال در حدود نیم‌میلیون نفر به جمعیت خود می‌افزاید (http://www.worldbank.org). براساس برآورد سازمان ملل در فاصله زمانی بین سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵، ۱۵ کلان‌شهر جدید در دنیا پدید خواهد آمد که تمام آنها در جهان در حال توسعه خواهند بود (http://www.un.orglesa/Population).

۸. مگالوپولیس[5]: مگالوپولیس اصطلاحی است که آن را برای اولین بار در

---

1. conurbation
2. mega city
3. Less Developed Countries (LDCs)
4. Mumbai
5. megalopolis

سال ۱۹۶۱ جغرافی‌دان معروف، ژان گاتمن،[1] مطرح کرد (Knox and Pinch, 2000). مگالوپولیس و متروپولیس، از واژه یونانی پولیس[2] به معنی شهر اخذ شده‌اند. به اعتقاد گاتمن، بیش از ۲ هزار سال پیش یونانیها برای شهر جدیدی برنامه‌ریزی کردند و نام آن را مگالوپولیس گذاشتند و آرزو داشتند که این شهر بزرگ‌ترین شهر یونان با آینده‌ای پررونق باشد، ولی آرزوی یونانیها محقق نشد. منظور از این مفهوم هرگونه ادغام شهری در مقیاس منطقه‌ای است، یعنی مجموعه به‌هم پیوسته‌ای از شهرهای بزرگ. به عبارت دیگر، مگالوپولیس به منطقهٔ شهری یکپارچه‌ای گفته می‌شود که دارای بیش از یک مادرشهر باشد (خمر، ۱۳۸۵). در این حالت، حومه شهرها در هم ادغام می‌شوند و نمی‌توان مشخص کرد که یک حومه جزء کدام شهر است. یکی از ویژگیهای اصلی مگالوپولیس، وجود شریانهای ارتباطی، نظیر: جاده، راه‌آهن و خطوط هوایی است که بین شهرهای ادغام‌شده قرار دارند و بین شهرها گذرگاههای حمل‌ونقل قوی وجود دارد. نمونهٔ بارز مگالوپولیس در امریکا، مجموعه متشکل از شهرهای بزرگی مثل بوستون، نیویورک، واشنگتن و فیلادلفیاست.

۹. سایت و موقعیت[3]: در پاسخ به این سؤال که چرا شهر در چنین موقعیتی قرار گرفته است و اینکه رشد شهر چگونه است؟ می‌توان از مفاهیم سایت و موقعیت استفاده کرد. منظور از سایت، محیط فیزیکی‌ای است که شهر بر آن بنا شده است. برای مثال، شکل سطح زمین، زمین‌شناسی، ارتفاع از سطح دریا، ویژگیهای آب، ارتفاعات و دیگر ویژگیهای جغرافیای فیزیکی آن؛ مانند سایت شهر پاریس که امتیازات دفاعی زیادی برای این شهر پدید آورده است.

منظور از موقعیت، یعنی وضعیت نسبی یک شهر و ارتباط آن با دیگر نقاط و محیط اطراف. برخی شهرها در کانون چهارراههای تجاری و مسیرهای بازرگانی هستند، در حالی که برخی دیگر منزوی‌اند؛ یعنی دسترسی خوبی به بازار ندارند. رشد یا افول یک شهر بیشتر بستگی به موقعیت آن دارد تا به ویژگیهای سایت آن. در

1. Jean Gottmann
2. polis
3. site and situation

واقع، موقعیت خوب می‌تواند جبران‌کننده سایت ضعیف هم باشد. برای مثال، شهر ونیز در ایتالیا مرکز رنسانس بود و این نه به سبب سایت آن (این شهرآن‌قدر آب اشباع شده دارد که در حال غرق‌شدن است)، بلکه به سبب موقعیت خوب آن (یعنی نزدیکی به دریای آدریاتیک و دسترسی به کوههای آلپ) بود و یا شهر نیویورک که در اوایل قرن نوزدهم محبوب‌ترین شهر امریکا بود و این نه به سبب سایت آن، بلکه ناشی از موقعیت برجسته‌اش بود.

۱۰. **ریخت‌شناسی شهری**[1]: منظور از این واژه، توجه به شکل فیزیکی شهر است. به عبارت دیگر، در ریخت‌شناسی شهری خصوصیات بیرونی و ظاهری شهر بررسی می‌شود (شیخی، ۱۳۸۴). برای مثال، ممکن است شهر از نوع خطی[2] باشد؛ یعنی به‌دلیل موقعیتی که دارد، در امتداد یک رودخانه یا یک جاده گسترش یافته باشد. همچنین ممکن است شهر دیگری فشرده[3] باشد. شکل شهر، طی زمان، تحت تأثیر رشد جمعیت، بهبود سیستم حمل‌ونقل و تغییر در کارکردهای اقتصادی شهر عوض می‌شود.

۱۱. **کارکردهای شهری**[4]: شهرهای مختلف، کارکردهای متفاوتی دارند. برخی از آنها با توجه به موقعیت راهبردی خود کارکرد دفاعی دارند؛ برخی دیگر کارکرد تجاری، بعضی کارکرد مذهبی و برخی کارکرد اداری و دولتی دارند. برخی شهرها نیز مواد خام را به کالاهای تولیدی تبدیل می‌کنند. این کارکردها تعیین‌کنندهٔ جهت‌گیری اقتصاد شهری هستند. ممکن است برخی از شهرها اساساً یک کارکرد یا اینکه مجموعه‌ای از کارکردها را داشته باشند؛ بیشتر شهرهای امروزی از این نوع هستند. معمولاً تنوع کارکردی در نواحی مختلف شهر پخش شده‌اند؛ مثلاً مناطق تجاری، اداری و کارگاهی. همانند شکل شهر، کارکردهای شهرها نیز تحت تأثیر فناوریهای جدید، تغییرات جمعیتی، سیاستهای دولت و تقاضا برای کالاها و خدمات جدید تغییر می‌کنند.

---

1. urban morphology
2. linear
3. compact
4. urban functions

۱۲. چشم‌انداز شهری[1]: شکل شهر و کارکرد آن، با یکدیگر چشم‌انداز شهر یا محیط ساخته شده شهر را می‌سازند؛ نظیر سبک معماری.

۱۳. شهر پایتخت[2]: کلمه capital از ریشه لاتین به معنای سر است. شهر کاپیتال در لغت به معنای شهر سر، یعنی مرکز دولت هر کشور است. پایتخت ممکن است بزرگ‌ترین شهر یک کشور نباشد، ولی مسلماً بانفوذترین است. پایتخت محل قدرت سیاسی، مرکز تصمیم‌گیریها و قانون‌گذاری و کانون حاکمیت ملی است. چشم‌انداز پایتخت مملو از سمبلهای همبستگی ملی است و معمولاً موقعیت آن نمادی از نقش مرکزی آن در نظام شهری کل کشور است. در برخی کشورها، پایتخت با برخی مراکز ایالتی (استانی)، شریک قدرت است؛ یعنی یکه‌تاز قدرت سیاسی نیست، ولی به‌هرحال در سطح جهانی معمولاً پایتختها شناخته شده‌ترین شهر هر کشوری هستند. در برخی کشورها، نظیر استرالیا، امریکا، کانادا، پایتخت معروف‌ترین، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر نیست.

۱۴. شهر ماقبل صنعتی[3]: گاهی اوقات به این شهر، شهر سنتی[4] نیز می‌گویند؛ شهری که قبل از پدیدهٔ صنعتی‌شدن در قرن نوزدهم وجود داشت و ویژگیهایش کاملاً متفاوت از ویژگیهای شهرهای مدرن صنعتی بود. گیدون شوبری[5] در مورد این نوع شهرها می‌گوید که مرکز این شهر بیشتر کانون فعالیتهای دولتی و مذهبی بوده است، نه فعالیتهای تجاری. به‌علاوه، مرکز شهر محل تمرکز و زندگی نخبگان بود، ولی طبقات پایین بیشتر در پیرامون شهر پراکنده بودند. الگوی استفاده از زمین، به شدت، تحت تأثیر طبقه اجتماعی و تمایزات شغلی و نژادی بوده است. هر گروه شغلی (صنف) در یک خیابان خاص یا محلهٔ خاص، کار و زندگی می‌کرده است که معمولاً اسم آن خیابان یا محله به نام آن شغل بوده است. در این شهر، گروههای قومی از بقیه جدا و منزوی بودند و دنیای کوچک خود را داشتند. در این شهر از

---

1. urban landscape
2. capital city
3. preindustrial city
4. traditional
5. Gideon Sjoberg

یک مکان برای اهداف مختلفی استفاده می‌شد؛ مثلاً از یک محل هم‌زمان هم برای اهداف مذهبی استفاده می‌شد هم برای فعالیت تجاری و هم برای فعالیت آموزشی. به‌علاوه، محل زندگی و محل کسب‌وکار در مجاورت و نزدیکی هم قرار داشتند (Sjoberg, 1960).

هنوز برخی از ویژگیهای این نوع شهرهای سنتی در شهرهای کشورهای کمتر توسعه‌یافته دیده می‌شود؛ اگرچه آثار صنعتی‌شدن نیز در آنها یافت می‌شود. بنابراین، در اکثر شهرهای کشورهای کمتر توسعه‌یافته، به‌طور هم‌زمان شاهد ویژگیهای شهرهای ماقبل صنعتی و شهرهای تجاری ـ صنعتی مدرن هستیم.

بسیاری از این شهرهای سنتی در اطراف خود دیوار داشتند، ولی امروزه چنین نیست؛ زیرا دیوار مانع از رشد شهر است. اما نمونه‌هایی از این شهرهای دارای دیوار هنوز در برخی از کشورها از جمله در مراکش وجود دارد.

۱۵. شهر صنعتی[1]: شهر صنعتی به شهری می‌گویند که اقتصادش مبتنی بر تولید کالاهای صنعتی است. این تولیدات ممکن است از نوع محصولات صنایع سبک[2]، مثل مواد غذایی، نساجی و کفش یا از نوع محصولات صنایع سنگین[3]، مثل: تولید خودرو، کشتی، ماشین‌آلات کشاورزی یا لوازم خانگی باشد. مدتها تصور رایج این بود، که برای شکل‌گیری شهر حتماً لازم است که پایه صنعتی وجود داشته باشد، ولی امروزه می‌دانیم که در برخی شهرها، اشتغال صنعتی بسیار کم و اقتصادشان بیشتر مبتنی بر خدمات است. در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته، رشد شهری و صنعتی با هم مترادف بوده است؛ چون این کشورها انقلاب صنعتی را تجربه کرده بودند ولی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، رشد شهری و رشد صنعتی با هم مترادف نیستند.

۱۶. شهر فراصنعتی[4]: این نوع جدیدی از شهر است که اخیراً در کشورهای ثروتمند توسعه‌یافته پدید آمده است. اقتصاد این شهر وابسته به تولید صنعتی نیست، بلکه این نوع شهر دارای بالاترین اشتغال خدماتی است. برای مثال، می‌توان به

---

1. industrial city
2. light
3. heavy
4. post-industrial city

شهرهایی اشاره کرد که دفتر مرکزی شرکتهای بزرگ تجاری یا سازمانهای بین‌المللی در آنجا قرار دارند. در این شهرها روزبه‌روز بر تعداد افراد شاغل در زمینهٔ امور مالی، بهداشتی، آموزشی، تفریحی، تحقیق و توسعه،[1] ارتباطات و جهانگردی، افزوده می‌شود. اقتصاد این شهرها در تقابل شدید با اقتصاد شهرهای صنعتی است.

۱۷. نخست‌شهری[2]: برای اولین بار در ۱۹۳۹ جغرافی‌دان امریکایی، مارک جفرسون[3] در اثرش به نام *قانون نخست‌شهری* این ایده را مطرح کرد که در برخی از نظامهای شهری، شهر ابتدا به شکل بی‌قواره‌ای بزرگ می‌شود. برخی از محققان، نخست‌شهری را به نظام شهری تشبیه کرده‌اند که دارای سری بی‌اندازه بزرگ و تنی لاغر و نحیف است. در ایران نیز به تعبیر برخی، سر بزرگ تهران همواره بر جثه نحیف ایران سنگینی می‌کند (عظیمی، ۱۳۸۱). به این شهر به‌سبب حجم بسیار بزرگ و کارکرد مسلطش، نخست‌شهری می‌گویند؛ به طوری که از لحاظ جمعیتی بسیار بزرگ، از لحاظ اقتصادی دارای نقش مسلط و از لحاظ فرهنگی بیانگر هویت ملی کشور است. همچنین، حداقل دو برابر بزرگ‌تر از شهر دوم کشور است، اما معمولاً بزرگ‌تر از این حد است. برای مثال، شهر پاریس هفت برابر بزرگ‌تر از شهر دوم فرانسه، یعنی لیون، است و مکزیکوسیتی به‌طور حیرت‌انگیزی یک نخست‌شهر در کشور مکزیک است. معمولاً، نخست‌شهری، بیشتر ویژگی شهرهای جهان سوم است تا شهرهای جهان پیشرفته و توسعه‌یافته. در موارد معدودی، کشورها دارای تفوق دوگانه[4] اند؛ یعنی، دو شهر بزرگ در نقش مسلط با هم شریک‌اند. برای مثال، در برزیل تفوق دوگانه وجود دارد: مانند ریودوژانیرو و سائوپائولو. در مشرق‌زمین، ایران، عراق و کویت یک شهر کاملاً مسلط و مصر و سوریه دو شهر کاملاً مسلط دارند (کاستلو، ۱۳۶۸).

معمولاً، وجود نخست‌شهری در یک کشور نشان‌دهندهٔ بی‌تعادلی آن در

---

1. research and development
2. primate city
3. Mark Jefferson
4. dual primacy

فرایند توسعه است. در این وضعیت، این شهر وضعیت کانونی[1] مترقی و سایر شهرها وضعیت پیرامون[2] عقب‌افتاده را دارند که تأمین‌کنندهٔ منابع و نیروی کار برای آن کانون هستند. بیشتر اوقات، رابطه بین کانون و پیرامون از نوع انگلی[3] است. به سختی می‌توان سلطه یک شهر برتر را که چند برابر بزرگ‌تر از سایر شهرهاست از بین برد.

به اعتقاد جفرسون، نخست‌شهری موقعی به‌وجود می‌آید که بزرگ‌ترین شهر در یک کشور چند برابر جمعیت شهر دوم باشد. او برای این محاسبه از روش نسبی $\frac{P_۱}{P_۲}$ استفاده کرد. در این فرمول، $P_۱$ جمعیت بزرگ‌ترین شهر و $P_۲$ جمعیت دومین شهر در نظام شهری است. بعدها کلارک[4] پیشنهاد کرد که بهتر است به‌جای دو شهر، چهار شهر اول نظام شهری را برای محاسبه انتخاب کرد. از همین‌رو، اصطلاح «شاخص چهار شهر»[5] را مطرح کرد که فرمول آن عبارت است از:

$$\frac{P_۱}{P_۲ + P_۳ + P_۴}$$

سپس مهتا[6] با اصلاح فرمول کلارک، بهترین روش برای تشخیص نخست‌شهری را بدین شرح معرفی کرد (عظیمی، ۱۳۸۱):

$$\frac{P_۱}{P_۱ + P_۲ + P_۳ + P_۴}$$

بعد از آن ریچاردسون[7] این شاخص را با قاعدهٔ رتبه ـ اندازه[8] مطابقت داد و به این نتیجه رسید که بهترین شکل برتری شهری زمانی است که نسبت شهر اول به مجموعهٔ چهار شهر نخست نظام شهری برابر با ۰/۴۸ باشد. بر این اساس، درجه تسلط و برتری شهر اول بر نظام شهری بر اساس جدول ۱ـ۱ محاسبه می‌شود (همو، ۱۳۸۱).

1. core
2. periphery
3. parasitic
4. Clarke
5. "four-city index"
6. Mehta
7. Richardson
8. rank-size rule

جدول ۱ـ۱ درجه‌بندی نخست‌شهری در نظام شهری بر پایه شاخص چهار شهر

درجه برتری شهری	شاخص چهار شهر
فوق برتری	۰/۶۵ تا ۱
برتری	۰/۵۴ تا ۰/۶۵
برتری مطلوب	۰/۴۱ تا ۰/۵۴
حداقل برتری	کمتر از ۰/۴۱

۱۸. شهرنشینی بیش از حد[1]: جوامع صنعتی، نظیر کشورهای اروپایی و امریکایی، طی دوره‌ای طولانی فرایند شهرنشینی را تجربه کردند. در این دوره، مناطق روستایی تغییر زیادی نداشت و توسعه شهر به تدریج روی داد. اگرچه در تمام این کشورها می‌توان شهرهای بزرگی را دید، رشد شهرنشینی آنها متعادل بوده و امتیازات فراوانی همچون برخورداری از اقتصاد قوی و مدیریت بهتر شهر را داشته است.

برعکس، فرایند رشد شهر در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به صورت شهرنشینی بیش از حد است. بنابراین، آثار منفی رشد شهر چند برابر می‌شود. منظور از شهرنشینی بیش از حد، تمرکز بیش از اندازهٔ جمعیت در منطقهٔ شهری است؛ به‌طوری که این تعداد به مراتب بیشتر از آن است که خدمات شهری و امکانات آن بتواند پاسخگو باشد. بدین ترتیب، برخی از شهرها در کشورهای توسعه‌نیافته جمعیتی بیش از گنجایش خود دارند که جامعه‌شناسان به آن زیاد از حد شهری‌شدن می‌گویند (ممتاز، ۱۳۸۳). این شهرها با کمبود شغل، مسکن، خدمات بهداشتی و آموزشی مواجه‌اند. به اعتقاد بانک جهانی، این پدیده در کشورهای در حال توسعه باعث پیدایش نظام دوگانهٔ شهری[2] شده است؛ یعنی همزیستی مدرنیته با زاغه‌نشینها و حلبی‌آبادها (http://www.worldbank.org).

شهرنشینی بیش از حد، باعث ظهور شهرهای نخست می‌شود. کشورهای در حال توسعه، مناطق روستایی زیادی دارند و نیز در آنها تعداد محدودی منطقه شهری بزرگ وجود دارد؛ ولی تعداد شهرهای متوسط و کوچکشان بسیار اندک است. این

1. over-urbanization
2. dualistic urban system

الگو کاملاً برعکس شهرنشینی متعادل[1] در کشورهای توسعه‌یافته است. وجود نخست‌شهری نشان‌دهنده فقدان انسجام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شهرهای کشور در یک نظام واحد است (Kăsarda and Crenshaw, 1991) و فقدان توزیع متعادل شهری نیز علامت توسعه ناموزون[2] است. معمولاً منابع کشور، نظیر: ثروت، قدرت، نهادهای اجتماعی و فرصتها، همگی در این شهرهای برتر تمرکز یافته‌اند. نخست‌شهری نوعی دور باطل را به‌وجود آورد؛ یعنی چون تنها جایی است که در آن فرصتها یافت می‌شوند، در نتیجه جمعیت زیادی را به خود جلب می‌کند و نیز مانع از رشد شهرهای کوچک می‌شود.

شهرهایی که دچار شهرنشینی بیش از حد هستند، یکی از مشکلات آنها عرضه بیش از حد نیروی کار است. در بسیاری از کشورها، شهرنشینی بیش از حد و نخست‌شهری از پیامدهای دورهٔ استعمار است. این کشورها وقتی مستعمره بودند، خدمات و امکانات زیربنایی شهری‌شان فقط در جاهای خاصی تمرکز داشت و از سایر نقاط کشور فقط برای استخراج منابع طبیعی آنها استفاده می‌شد. به مرور زمان این شهرهای برتر به آهن‌ربایی تبدیل شدند که جمعیت زیادی را در جستجوی ثروت بیشتر، به سوی خود جلب کردند. علی‌رغم اینکه حکومتهای استعمارگر این کشورها را ترک کرده‌اند، هنوز فرایند شهرنشینی بیش از حد در آنجا باقی است (Legates and Stout, 2003).

قاعده رتبه ـ اندازه: تحقیقات تجربی انجام شده در زمینه رابطه بین شهرهای دارای جمعیتهای مختلف در یک منطقه خاص، به ظهور قاعده رتبه ـ اندازه منجر شد. این قاعده برای اولین‌بار پس از بررسی تجربی در ۱۹۱۳ میلادی به‌وسیله یک جغرافی‌دان آلمانی به نام فلیکس اوئرباخ[3] پیشنهاد شد. وی ضمن مرتب کردن اندازه شهرها در غرب آلمان به این نتیجه رسید که بین اندازه شهرها و رتبه آنها رابطه‌ای معکوس برقرار است (عظیمی، ۱۳۸۱). بر اساس این الگو، زمانی در یک کشور قاعده رتبه ـ اندازه حالت نرمالی دارد؛ برای مثال، پنجمین شهر بزرگ در کشور به

1. balanced urbanization
2. uneven development
3. Felix Auerbach

اندازه $\frac{1}{5}$ بزرگ‌ترین شهر باشد. اگر این قاعده حاکم نباشد، یعنی نظام شهری فاقد تعادل است. معمولاً در شهرهای کشورهای پیشرفته، این قاعده بیشتر حاکم است. هاگت[1] علاوه بر دو الگوی بسیار معمول یعنی الگوی نخست‌شهری و الگوی رتبه ـ اندازه، الگوی دیگری نیز معرفی می‌کند که به تناسب تعداد شهرهای مسلط به آنها الگوی دوگانه، سه‌گانه و غیره می‌گوید. او نمونه این الگو را در شهرهای استرالیا مشاهده کرده است (همو، ۱۳۸۱).

برایان بری[2] نیز از وجود سه نوع الگو و توزیع جمعیتی در کشورهای گوناگون نام می‌برد؛ یعنی: توزیع رتبه ـ اندازه (توزیع لوگ نرمال)، توزیع نخست‌شهری و توزیع بینابینی[3]. او در مطالعات خود به این نتیجه رسید که بین سطح توسعه اقتصادی و توزیع رتبه ـ اندازه، همبستگی آماری وجود ندارد و توزیع نخست‌شهری در جهان پیشرفته اغلب در کشورهایی پدید می‌آید که بسیار کوچک‌اند و برای همین، برخی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته دارای توزیع لوگ نرمال هستند (Berry and Horton, 1970).

۱۹. شهرهای مستعمراتی[4]: اگرچه این شهرها تقریباً دیگر وجود ندارند، از حدود ۱۵۰۰ قبل از میلاد وجود داشتند که در دورهٔ سلطه جهانی قدرتهای اروپایی (قرن ۱۹) به اوج خود رسیدند. این نوع شهرها بسیار منحصر به فرد بودند؛ زیرا بر کارکردهای تجاری و تلفیق شکل شهر غربی با ارزشهای سنتی تأکید داشتند. به‌طور کلی، دو نوع شهر مستعمراتی وجود داشت: ۱) شهر در جایی ساخته شده بود که قبلاً هیچ شهری در آنجا وجود نداشت. در این حالت، حاکمیت استعماری، فرصتهای اقتصادی پدید آورده بود که به مهاجرت مردم محلی به این مکان منجر شد؛ نمونه‌هایی از این شهرها، بمبئی، نایروبی و هنگ‌کنگ است. ۲) در نوع دوم، شهر به یک مکان شهری بومی پیوند می‌خورد و وصل می‌شد؛ سپس این نقطه، قطب رشد آن شهر می‌شد و سرانجام آن قسمت قدیمی و بومی را در حاشیه قرار می‌داد.

---

1. Haggett
2. Brian Berry
3. intermediate
4. colonial cityes

نمونه‌هایی از این شهرها، دهلی و شانگهای هستند.

۲۰. شهر دوگانه[1]: هریک از انواع دوگانهٔ شهر مستعمراتی، سرانجام منجر به پیدایش شهر دوگانه شدند. در این شهر دو بخش وجود دارد: یک بخش مدرن و غربی و یک بخش بومی و سنتی. بخش مدرن به دنبال کپی‌برداری از فرهنگ شهری غربی است و بخش سنتی که کمتر توسعه‌یافته است، عمدتاً محل زندگی و سکونت کارگران است. شهر دوگانه را نباید با الگوی نخست‌شهری دوگانه یکی دانست. ویژگی عمومی بازتاب مدرنیسم در شهرهای جهان اسلام، دوگانگی مدینه سنتی و شهر جدید است (قالیباف و پورموسوی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۶-۲۱۹).

۲۱. شهر سوسیالیستی[2]: این شهر شهری است که تحت حاکمیت رژیمهای کمونیستی و سوسیالیستی در شوروی سابق، چین، اروپای شرقی، کره شمالی، ویتنام، و کوبا پدید آمد. ویژگیهای اصلی نظام کمونیسم عبارت است از: دخالت گسترده دولت در اقتصاد، فقدان مالکیت خصوصی و بازار آزاد. نظام کمونیسم منجر به پیدایش شهرهای خاصی شد که از همه لحاظ از جمله از نظر ریخت‌شناسی و ساختار فضای درونی متمایز از سایر شهرها بودند (مثلاً در شهرهای شوروی سابق، مجسمه‌های بزرگی از زن و مرد کارگر و کشاورز وجود داشت).

اگرچه بیشتر رژیمهای کمونیستی در اواخر قرن بیستم از بین رفتند، آثارشان هنوز بر شهرهای زیادی باقی است. بسیاری از این شهرها (به خصوص چین) اکنون در معرض تغییرات سریعی‌اند و فقط در کره شمالی و تا حدودی در کوبا، هنوز می‌توان شهرهای سوسیالیستی را مشاهده کرد.

۲۲. شهر جدید[3]: این شهر، پدیدهٔ خاص قرن بیستم است و منظور از آن جایی است که از ابتدا بر اساس یک برنامه‌ریزی جامع شهری ساخته شده است و هدف آن این است که شهر از تمام امکانات و تسهیلات شهری برخوردار شود. این شهرها کارکردهای گوناگونی دارند؛ برای مثال، به شهرهای بزرگ پرجمعیت از جهت کاهش فشار جمعیتی کمک می‌کنند، محیط زندگی بهینه‌ای برای ساکنان ایجاد

1. dual city
2. socialist city
3. new town

می‌کنند و به کنترل کردن بی‌نظمی و گسترش بی‌رویهٔ شهری و ایجاد قطب رشد برای توسعهٔ مناطق پیرامون کمک می‌کنند؛ در ایران نیز احداث شهرهای جدید، نظیر هشتگرد و پردیس در راستای تأمین چنین کارکردهایی بوده است. جنبش ایجاد شهر جدید از بریتانیا شروع شد و سپس به سایر کشورهای اروپایی و امریکایی سرایت کرد و بعد از جنگ جهانی دوم به بسیاری از کشورهای تازه استقلال‌یافته منتقل شد. بعد از یک قرن تجربه، اکثر کشورها به این نتیجه رسیدند که ایجاد و نگهداری شهرهای جدید کار بسیار دشواری است. با وجود این، این شهرها معمولاً لابراتوری (آزمایشگاهی) برای برنامه‌ریزان شهری[1] بوده‌اند. برای مثال، برزیل پایتخت جدیدی به نام برازیلیا را انتخاب کرد (Brunn et al., 2003).

۲۳. مطالعات شهری[2]: مطالعات شهری مفهومی عام و در برگیرنده است و در واقع، حوزهٔ چند رشته‌ای است که مورخان، جامعه‌شناسان، جغرافی‌دانان، روان‌شناسان اجتماعی، اقتصاددانان سیاسی، مردم‌شناسان، معماران و برنامه‌ریزان شهری، هر یک، در آن نقش دارند. در این میان، بوم‌شناسی شهری[3] یکی از حوزه‌های زیرمجموعهٔ مطالعات شهری است که آن را در اوایل قرن بیستم پارک مطرح کرد (Park, 1915) و همچنان یکی از عناصر مهم در مطالعات شهری معاصر است. در دهه ۱۹۵۰، این حوزه به دو شاخه تقسیم شد: بوم‌شناسی تجربه‌گرا و بوم‌شناسی نظری. شاخه اول، با استفاده از بوم‌شناسی عاملی[4] به مطالعات توصیفی می‌پردازد و شاخه دوم به کارکردگرایی[5] نزدیک شد. بوم‌شناسی انسانی و شهری را به طور مفصل در فصل ششم بررسی خواهیم کرد.

۲۴. محله ـ نظام همسایگی[6]: به اعتقاد لوگیتس و استاوت،[7] اصول حاکم بر طراحی یک محلهٔ ایدئال عبارت است از:

1. urban planners
2. urban studies
3. urban ecology
4. factorial ecology
5. functionalism
6. neighborhood
7. Legates and Stout

- محله دارای یک مرکز[1] و یک حاشیه[2] باشد.
- وسعت بهینه یک محله، $\frac{1}{4}$ مایل از مرکز تا حاشیه (حدود ۴۰۰ متر از مرکز تا حاشیه) باشد.
- در محله ترکیب متعادلی از انواع فعالیتها وجود داشته باشد، مانند: مسکونی، محل کار، خرید، مدرسه، تفریحات و اماکن مذهبی.
- محله دارای شبکه‌ای از خیابانهای به‌هم متصل شده باشد.
- در محله، اماکن عمومی[3] اولویت داشته باشند (Legates and Stout, 2003).

از نظر جامعه‌شناسی، محله‌های شهری مفهوم واحدهای اجتماعی را دارند که تا حدی به طور اتفاقی و ناخودآگاه پدید آمده‌اند و با گذشت زمان توانسته‌اند شکل ثابت و پایداری بیابند و حریمی معیّن برای خود تعریف کنند. افراد ساکن در محله، دارای ویژگیهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مشابهی‌اند و برای همین، نوعی همبستگی بین آنها وجود دارد (خاکساری، ۱۳۸۵). محله‌بندی گاهی منطبق بر تقسیم‌بندی جغرافیایی شهری است و برحسب این عامل، هر محله نام معینی به خود می‌گیرد؛ مانند بالا محله و پایین محله (توسلی، ۱۳۷۹).

جیکبز از مهم‌ترین متفکر مباحث نظام محله‌ای معتقد است که حضور مردم در خیابان مانع از وقوع جرم می‌شود و محله‌ای که با ترکیبی از خانه‌ها و مغازه‌ها تشکیل شده باشد، باعث می‌شود که زندگی در آن محله، راحت و بانشاط‌تر باشد. شهر اکوسیستمی است که به ترکیبی از اشتغال، خانه‌ای مناسب و تفریحات نیاز دارد (Jacobs, 1961).

بسیاری از برنامه‌ریزان شهری هنوز نظریهٔ جیکبز را مبنی بر اینکه حیات شهر بستگی به حیات خیابانها و محله‌های آن دارد، می‌پذیرند. مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که کودکان شهری در مقایسه با کودکان روستایی، کمتر از خانه خارج می‌شوند. علاوه بر اینکه از وجود یک محلهٔ بانشاط و زنده، بیش از همه کودکان نفع می‌برند، دیگر گروهها یا کسانی که مشکلات مالی دارند و یا در کهولت یا

1. center
2. edge
3. public space

معلولیت‌اند نیز از آن بهره می‌برند. به عبارت دیگر، کودکان، سالمندان، معلولان و افراد طبقه پایین کسانی‌اند که بیش از همه از وجود یک محلهٔ خوب بهره‌مند خواهند شد (Legates and Stout, 2003).

۲۵. پیاده‌رو[1]: دو محقق معروف که در زمینه فرهنگ پیاده‌رو تحقیقاتی انجام دادند، وایت[2] و جیکبز هستند. وایت با فیلم‌برداری از مردم در خیابانهای منهتان[3] و مطالعه آن به این نتیجه رسید که پیاده‌رو نوعی فضای عمومی است. او به تأثیر پیاده‌رو بر روابط اجتماعی تأکید داشت و معتقد بود که تعامل شهری در این فضا روی می‌دهد (Whyte, 1980).

جیکبز نیز بر نقش پیاده‌رو بر غنی‌سازی حیات شهری تأکید داشت. از نظر او، محلهٔ ایدئال محله‌ای است که در آن ترکیبی از خانه‌ها و اماکن تجاری یافت شوند و فروشگاههای آن تا دیروقت باز باشند. او مدل مورد نظر خود را در محلهٔ گرینویچ[4] اجرا کرد؛ محلهٔ امنی که تعداد زیادی زن به تنهایی زندگی می‌کردند. به نظر او هرجا که خیابانها و پیاده‌روها فعال و بانشاط باشند، وقوع جرم کمتر است و شهر محل امنی برای کودکان و زنان می‌شود. از این دیدگاه، شهر سالم شهری است که پیاده‌روهای آن مملو از انسانها باشد (Jacobs, 1961).

۲۶. گتو[5]: این واژه در اصل برای محلهٔ یهودی‌نشین شهر ونیز در قدیم می‌گفتند (خاکساری، ۱۳۸۵). ولی امروزه منظور از آن منطقه‌ای از شهر است که در آن افرادی با خاستگاه قومی یا نژادی خاص و مشترک و یا کسانی با فرهنگ یا مذهبی خاص، به صورت گروهی زندگی می‌کنند. ممکن است این تمرکز در یک محلهٔ خاص به‌صورت ارادی باشد یا غیرارادی. در تعریف این مفهوم بر دو نکته اشاره شده است:

۱. اعضای ساکن در گتو از یک گروه نژادی، قومی، فرهنگی یا مذهب خاصی‌اند که خود را در مقایسه با کل جامعه در وضعیت اقلیت می‌یابند.

---

1. pedestrian
2. Whyte
3. Manhattan
4. Greenwich rillage
5. ghetto

۲. افراد ساکن در گتو نوعی تبعیض از سوی اکثریت را احساس می کنند.

امروزه، اصطلاح گتو به هر محله‌ای گفته می‌شود که گروه خاصی از مردم در آن تمرکز یافته‌اند؛ گاه به جای واژهٔ گتو از عبارت تمرکزهای اقلیتی استفاده می‌شود (فکوهی، ۱۳۸۵، ص ۲۹۹). باید توجه داشت که نمی‌توان در تعریف گتو بر میزان جرایم یا بیکاری تأکید کرد. به‌علاوه، شکل گیری آن ارتباط زیادی با سطح اقتصادی افراد ندارد. در امریکا، مفهوم گتو ارتباط نزدیکی با مسئله جدایی نژادی دارد، بدین معنا که در بسیاری از شهرهای امریکا، سیاه‌پوستان دارای محله‌های خاصی‌اند که از سایر محله‌های شهر جدا هستند و بر آنها خرده‌فرهنگ خاصی حاکم است.

۲۷. محله فقیرنشین[1]: محله فقیرنشین منطقه‌ای متراکم و شلوغ است که اغلب ساکنان آن را افراد فقیر تشکیل می‌دهند. جامعه افراد ساکن در این محله‌ها را فراموش کرده و نادیده گرفته است. این محله محله‌ای است که در آن قشرهای بسیار فقیر و محروم زندگی می کنند. مهم‌ترین ویژگی آن، نرخ بالای فقر و بیکاری در آن است. به علاوه افراد ساکن در آن با کمبود خدمات عمومی (مدرسه، درمانگاه و غیره) مواجه‌اند و این محلات، مرکز آسیبها و مسائل اجتماعی (اعتیاد به مواد مخدر، الکلیسم و فحشا) هستند. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، این محلات به سبب نداشتن امکانات اولیهٔ بهداشتی، مرکز شیوع انواع بیماریها هستند. البته باید بین مفهوم گتو و محله فقیرنشین تمایز قائل شد. در واقع، شکل گیری گتو بر اساس وجود یک هویت مشترک قوی است؛ در حالی که شکل گیری محلهٔ فقیرنشین بر اساس شرایط نامساعد اقتصادی ـ اجتماعی افراد ساکن در آن است.

به دنبال گسترش حاشیه‌نشینی بر تعداد محله‌های فقیرنشین افزوده شده است. این امر سبب شد تا در درون این محله‌ها خرده‌فرهنگ جدیدی شکل گیرد که از آن به خرده‌فرهنگ فقر یاد می‌شود. به نظر اسکار لوئیس،[2] اعتقاد به قضاوقدر و توجه به زمان حال از مظاهر این خرده‌فرهنگ است (خاکساری، ۱۳۸۵).

---

1. slum
2. Oscar Lewis

نتایج نشان می‌دهند که در کشورهای در حال توسعه در حدود ۳۰ درصد جمعیت شهری در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند. در برخی از کشورهای افریقایی و خاورمیانه، این میزان به بیش از ۶۰ درصد می‌رسد؛ در ذیل درصد جمعیت ساکن در محلات فقیرنشین برخی از شهرها بدین قرار است: آدایس آبابا در اتیوپی، ۷۹ درصد؛ کلکته در هند، ۶۷ درصد؛ قاهره در مصر، ۶۰ درصد؛ مکزیکوسیتی در مکزیک، ۴۶ درصد؛ کراچی در پاکستان، ۴۴ درصد؛ مانیل در فیلیپین، ۳۵ درصد؛ جاکارتا در اندونزی، ۲۶ درصد و ریودوژانیرو در برزیل، ۲۰ درصد (Flanagan, 1999). بر اساس برآورد سازمان ملل در حدود یک میلیارد نفر، یعنی برابر با ۴۰ درصد جمعیت شهری جهان، اکنون در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند و اگر روند فعلی ادامه یابد می‌توان پیش‌بینی کرد که تا ۲۰۲۰ میلادی، این جمعیت به بیش از ۱/۵ میلیارد نفر برسد. از نظر جامعه‌شناختی، محلهٔ فقیرنشین نه تنها نتیجهٔ فقر شهری است، بلکه نشان‌دهندهٔ شکست دولتها، ناتوانایی نظامهای اقتصادی و مهم‌تر از همه فقدان ارادهٔ سیاسی برای برطرف کردن مشکلات است.

۲۸. آلونک‌نشینی[1]: این محله می‌تواند از نوع محله‌های فقیرنشین باشد، ولی متفاوت از محلهٔ فقیرنشین است. منظور از محلهٔ آلونک‌نشین، بخشی از شهر است که تعدادی از افراد به‌صورت غیررسمی در آن ساکن شده‌اند و آنجا را به تصرف عدوانی خود درآورده‌اند. به عبارتی، این افراد معمولاً در پیرامون و حاشیهٔ شهر روی زمینهایی زندگی می‌کنند که به آنان تعلق ندارد.

اصطلاح سکونتگاههای عدوانی، به معنای نقض یا سرپیچی کردن از تمام قوانین ناظر بر سکونت در یک زمین یا قوانین ساخت‌وساز مسکن است (دراکاکیس، ۱۳۷۷). آنان خانه‌هایشان را غیرقانونی و بدون اخذ مجوزهای لازم می‌سازند و اغلب در ساخت آنها از نوع مواد بی‌دوام و موقت، مانند حلب، مقوا و پلاستیک استفاده می‌کنند. یکی از تفاوتهای بین محله فقیرنشین و آلونک‌نشین در این است که در محله فقیرنشین افراد دارای مسکن دائم‌اند، ولی کیفیت خانه‌هایشان بسیار ضعیف است؛ در حالی که در محله آلونک‌نشین افراد دارای

1. shanty town

خانه‌های موقت و اغلب فاقد امکانات و خدمات اولیه شهری، مثل: آب، برق و تلفن هستند. آلونک‌نشینی پدیدهٔ مخصوص کشورهای در حال توسعه و یا کشورهایی است که در آن توزیع نابرابر ثروت به شکل افراطی آن وجود دارد؛ نظیر کشور افریقای جنوبی. کمبود مسکن ارزان‌قیمت و همچنین مهاجرت گستردهٔ روستاییان به شهر سبب شده است تا تعداد این محله‌ها در کشورهای در حال توسعه افزایش یابد. در کشورهای مختلف برای این نوع محله‌ها مفاهیم خاصی، نظیر: حلبی‌آباد، زاغه‌نشین یا حاشیه‌نشین در ایران به کار می‌رود.

در ایران بیشتر حاشیه‌نشینها، کوچندگان روستایی‌اند. پژوهشهای صورت‌گرفته در شهرهای گوناگون ایران نشان می‌دهد که حاشیه‌نشینها نه تنها از نظر اقتصادی لایهٔ پایین جامعه را تشکیل می‌دهند، بلکه در میان آنان بزهکاری و به ویژه اعتیاد، افزایش چشمگیری دارد (سیف‌الدینی، ۱۳۷۸، ص ۷۶). یکی از مشکلات اساسی برای تعیین آمار حاشیه‌نشینی به این واقعیت بر می‌گردد که نمی‌توان همه ساکنان حاشیه شهرهای بزرگ را حاشیه‌نشین محسوب کرد؛ در ایران فقدان تعریف جامع و مانع سبب شده است تا نتوان آمار دقیقی از حاشیه‌نشینی ارائه داد. ارقامی که برای حاشیه‌نشینی در ایران ذکر شده است از ۳۰۰ هزار تا ۳ میلیون نفر در نوسان است (زنجانی، ۱۳۸۵).

۲۹. اقتصاد غیررسمی[1]: تنها در سالهای اخیر بود که محققان به موضوع اقتصاد غیررسمی در شهرها توجه کردند. این موضوع به‌خصوص در مبحث شهرنشینی کشورهای جهان سوم اهمیت فراوانی داشت. اکثر افراد فقیری که در این کشورها به شهرها مهاجرت می‌کنند، وارد مشاغلی موقت و غیررسمی (تعمیر کفش در کنار خیابان، انجام کارهای خانگی و غیره) می‌شوند که بسیاری از آنها فاقد بیمه و امنیت شغلی‌اند.

وارد شدن به بخش غیررسمی، نوعی مبارزه برای بقای فقیران شهری است. اقتصاد غیررسمی، سازوکار تحرک اجتماعی برای فقرای شهری است که به آنان فرصت انباشت ثروت می‌دهد. این اقتصاد در جوامع گوناگون کارکردهای متفاوت

1. informal economy

و متنوعی دارد. بر اساس مطالعه بانک جهانی در ۲۰۰۲ میلادی، نسبت افراد شاغل در بخش غیررسمی حدود ۳۰ درصد است (http://www.worldbank.org).

در کشورهای در حال توسعه، بخش غیررسمی بیشتر تأمین‌کننده شغل برای زنان است تا مردان. اغلب مطالعات نشان می‌دهد که بیشتر زنان فعال از نظر اقتصادی در بخش غیررسمی فعالیت می‌کنند. به علاوه، کار کودکان نیز در بخش غیررسمی اقتصاد روی می‌دهد. بر اساس برآورد یونیسف، حداقل ۲۵۰ میلیون کودک ۵ تا ۱۴ ساله در کشورهای در حال توسعه، مشغول به کارند (UNICEF, 2001). اغلب آنان در بخش غیررسمی کار می‌کنند.

رشد بخش غیررسمی اقتصاد در شهرها ناشی از فزونی عرضهٔ نیروی کار است که این فزونی خود معلول عوامل گوناگونی نظیر مهاجرت از روستا به شهر و ایجاد تغییر در سازمان تولیدی است.

اقتصاد غیررسمی شامل طیف گسترده‌ای از فعالیتهاست؛ حتی فعالیتهای غیرقانونی و جرایم را هم شامل می‌شود؛ نظیر: قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان، پول‌شویی، قمار و فحشا.

۳۰. جرایم شهری[1]: در امریکا اغلب جرایم خشونت‌آمیز در شهرهای بزرگ، آن هم در منطقه مرکزی[2] روی می‌دهد. در ۱۹۹۰، در نیویورک، شیکاگو، لوس‌آنجلس و دیترویت بیش از ۵۰۰ قتل روی داد؛ یعنی بیش از یک قتل در روز که البته بهتر است، نرخ سرانه را هم محاسبه کرد.

جرایم مربوط به اموال[3] نیز در شهرها بسیار روی می‌دهد؛ ولی به‌طور کلی، توزیع آن یکسان و مشابه نیست و معمولاً بیشتر در محله‌های فقیرنشین روی می‌دهد. خشونت و جرایم همواره در شهرها وجود داشته است، ولی نوع و علل آن تغییر زیادی کرده است.

بالا بودن میزان جرایم در شهر مشکل‌آفرین است؛ زیرا بر توانایی مردم در استفاده از فضای شهری اثر می‌گذارد. جاذبه‌های زندگی شهری بیشتر در خیابانها و

---

1. urban crimes
2. downtown
3. property crimes

پارکهای آن است و وقتی مردم به علت ترس از جرایم نتوانند از آنها استفاده کنند، جاذبه‌هایش هم کاهش می‌یابد و مردم تمایل پیدا می‌کنند تا به اطراف شهر بروند.

حتی قیمت خانه و زمین در محله‌هایی با میزان جرایم زیاد کاهش می‌یابد؛ در نتیجه خانواده‌های بی‌گناه ساکن در این مناطق از جهات گوناگون متحمل ضرر می‌شوند.

۳۱. شهرنشینی پایدار[1]: هدف از مفهوم شهرنشینی پایدار توسعه اجتماعی و اقتصاد شهری است که باید با توجه به الزاماتی جهت حفظ منابع طبیعی زمین برای نسل آتی صورت گیرد. مفهوم دیگری که به این اصطلاح نزدیک است، مفهوم شهرهای قابل زیست[2] است. منظور از این واژه، کاهش آثار زیست‌محیطی ناشی از فعالیتهای شهری است. مفهوم توسعهٔ پایدار در دهه ۱۹۷۰ در انگلستان مطرح شد و از آن زمان تاکنون همواره در تدوین سیاستهای مربوط به روابط بین جمعیت، محیط زیست و توسعه صنعتی، اصل هدایت‌کننده بوده است. سازمان ملل متحد در ۱۹۸۷ به هدف نهادی کردن توسعه پایدار در بین دولتها، کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه را تأسیس کرد. این کمیسیون پنج اصل توسعه پایدار را برای سیاست‌گذاران چنین مشخص کرده است:

- تغییر در الگوی فعلی رشد اقتصادی، فناوری، تولید و مدیریت که آثار منفی بر محیط زیست و انسانها دارد،
- تضمین فراهم کردن اشتغال، غذا، انرژی، آب بهداشتی، و خدمات بهداشتی برای تمام جمَعیت،
- کنترل کردن رشد جمعیت،
- حفظ محیط زیست و منابع طبیعی برای نسلهای آتی،
- ادغام امور اقتصادی، زیست‌محیطی و جمعیتی در تصمیم‌گیریها و برنامه‌ریزیها (http//www.un.org/documents/ga/).

در فرایند توسعهٔ پایدار، دولت نقش مهمی ایفا می‌کند. بر اساس این دیدگاه،

1. sustainable urbanization
2. livable cities

علاوه بر دولت و بخش خصوصی، گروههای مربوط به اجتماع محلی نیز باید درگیر فرایند توسعه شوند.

۳۲. جنبش اجتماعی شهری[1]: منظور از جنبش اجتماعی شهری، نوعی تلاش سازمان‌یافته سیاسی است که معطوف به دولت بوده و خواهان ایجاد تغییرات ساختاری در سازمان اجتماعی است. این جنبشها در پی ایجاد تغییر در دولت، در سطح محلی آن هستند. در این فرایند، افراد و اجتماعات اغلب به خود سازمان می‌بخشند تا بتوانند بر رهبران سیاسی اعمال نفوذ کنند و وقتی تعداد این افراد زیاد شد، جنبش اجتماعی پدید می‌آید. مثلاً در مورد جمع‌آوری زباله، خطرهای احتمالی تصادف اغلب جنبشهای اجتماعی شکل می‌گیرد و مسئولان شهری می‌کوشند تا به این اعتراضات پایان دهند و طبقه اجتماعی نیز در این امر تأثیرگذار است. بدین‌ترتیب که در اغلب موارد وقتی افراد ثروتمند اعتراض می‌کنند یا محله‌های ثروتمندنشین اعتراض می‌کنند، زودتر به اعتراض آنان ترتیب اثر داده می‌شود. مهم‌ترین عاملی که در موفقیت جنبشهای اجتماعی شهری مؤثر است این که جنبشها استقلال خود را حفظ کنند. در فصل هفتم کتاب، چهارچوب نظری مربوط به این موضوع بررسی خواهد شد.

۳۳. مدیریت شهری[2]: منظور از مدیریت شهری مجموعه‌ای است از فعالیتهایی که درصدد توسعه اجتماعی و اقتصادی محیط شهری‌اند. به نظر روکادی (Rokadi, 1991) هدف از مدیریت شهری، انسجام بخشیدن به برنامه‌ریزی فضایی، بخشی و سازمانی برای نیل به اهداف توسعه شهری است. به عبارت دیگر، مدیریت شهری به دنبال بسیج منابع جهت تحقق اهداف توسعه شهری است. برای این منظور، باید بین کنش‌گران درگیر در فرایند توسعه شهری، انسجام و هماهنگی وجود داشته باشد. به اعتقاد برخی از محققان، در دهه‌های اخیر شرایط جامعه شهری به گونه‌ای تغییر یافته است که مفهوم مدیریت شهری به چالش کشیده شده و در مقابل، مفهوم حکمرانی شهری[3] رواج زیادی یافته است. منظور از حکمرانی شهری اینکه

---

1. urban social movement
2. urban management
3. urban governance

سازمانهای دولتی موجود در شهر فقط با ترکیب منابع و مهارتهای خود با دیگر کنش‌گران غیر دولتی می‌توانند به توانمندی دست یابند. بدین‌ترتیب، حکمرانی شهری دلالت بر روشهایی دارد که از طریق آنها، افراد و سازمانهای دولتی و غیر دولتی، به برنامه‌ریزی و مدیریت مشترک امور شهری می‌پردازند.

تحول مهم در عرصهٔ نظری مدیریت، پیدایش پارادایم جدیدی به نام «حکمرانی»[1] است. بر اساس آن، بازیگر عرصهٔ توسعه دیگر تنها «دولت» نیست؛ بلکه در کنار آن، اعم از نیروهای ملی و محلی، دو بازیگر یا شریک[2] به نامهای «جامعه مدنی» و «بخش خصوصی» وجود دارند. این سه بازیگر باید با مشارکت با یکدیگر در برطرف کردن چالشهای پیچیدهٔ جامعه جهت توسعه آن بپردازند؛ بخش خصوصی شامل شرکتهای کوچک، متوسط و بزرگ، اتحادیه‌ها و انجمنهای تجاری و سرمایه‌گذاری و حتی سازمانهای چندملیتی است و بخش مدنی دربردارندهٔ نهادهایی چون سازمانهای غیردولتی،[3] گروهها و اجتماعات محلی،[4] سازمانهای داوطلبانه مردمی،[5] نهادهای دانشگاهی و تحقیقاتی، رسانه‌های جمعی، گروههای مذهبی و سازمانهای مدنی است. هر یک از شرکا باید صاحب سرمایه‌هایی باشد؛ سرمایه دولت، قدرت سیاسی، و سرمایه بخش خصوصی توان مالی است و جامعه مدنی هم همان سرمایه اجتماعی را دارد (ایمانی جاجرمی، ۱۳۸۱، ص ۴۸ـ۵۸).

---

1. "governance"
2. partner
3. non-governmental organizations
4. community based organizations
5. public voluntary organizations

فصل دوم

منشأ پیدایش شهرهای جدید از ابتدا تا قرون وسطا

جهان از محیط روستایی به محیط شهری، در حال تغییر است و امروزه، اکثریت جمعیت جهان در شهرها زندگی می‌کنند. هدف این کتاب، شناسایی و تحلیل الگوهای زندگی شهری در قرن بیست‌ویکم است؛ اما لازم است تا گذشته آن را هم بررسی کنیم.

امروزه شهر چنان بخشی از زندگی روزمره انسان شده است که وجودش امری کاملاً طبیعی است. اما، شهر پدیده‌ای بسیار جدید است. به اعتقاد باستان‌شناسان، بیش از صد هزار سال است که بشر در حیات است، ولی نیاکانش مدتها در جهان بدون شهر زندگی می‌کردند. با آنکه قدمت شهر به ۷ تا ۹ هزار سال می‌رسد، اما پدیده‌ای نسبتاً جدید است و فقط به سبب همین دورهٔ کوتاه برای آن لقب تمدن[1] به کار می‌رود. این اصطلاح از واژهٔ لاتین civis، به معنی زندگی در شهر، گرفته شده است و شهر محل آن محسوب می‌شود. به همین جهت، در بین یونانیان باستان بزرگ‌ترین تنبیه و مجازات، اخراج فرد از شهر بود. همچنین کلمهٔ urban که از واژه urbs گرفته شده است، به معنی شکل ساخته شدهٔ شهر، یعنی ساختمانها و بناهاست (Palen, 2002).

در سالهای اخیر، باستان‌شناسان شهری اطلاعات زیادی در مورد شهرهایی به‌دست آوردند که اسناد مکتوب اندکی در مورد آنها وجود دارد. آنان با کنار هم قرار

1. civilization

دادن این اشیاء به دنبال دستیابی به تصویر کلی زندگی انسانها هستند؛ اینکه چگونه آنان خانه‌های خود را می‌ساختند، از چه ابزار و وسایلی استفاده می‌کردند، چه می‌خوردند و چه می‌نوشیدند.

برخی از شهرهای کنونی روی خرابه‌های شهرهای قدیمی ساخته شده‌اند؛ مثل شهر لندن که در طول ۲ هزارسال تاریخ خود، بسیار مرتفع شده است (Macionis and Parrillo, 2001). به طور کلی، برای آگاهی از زندگی شهری باید درباره پیدایش و توسعهٔ زندگی شهری مطالعه کرد؛ یعنی ریشه پیدایش آن را شناخت. برای این کار باید اولین شهرهای جهان را در منطقه خاورمیانه شناخت؛ سپس پیدایش شهر در چین و امریکای مرکزی و سپس شهر ماقبل صنعتی و سرانجام شهرهای صنعتی را مطالعه کرد.

اولین سکونتگاههای دائمی بشر

از آنجا که پیدایش اولین شهرها قبل از اختراع خط (حدود ۳ هزار و ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بود)؛ در این صورت اطلاعات ما در مورد شهر وابسته به تحقیقات باستان‌شناسان است. باید توجه داشت که گاهی اوقات تفسیر جامعه‌شناسان و مورخان در مورد داده‌های تاریخی و باستان‌شناختی متفاوت است.

فرایند آشنایی با اولین شهرها، بسیار کند، تدریجی و توأم با سختیهای زیادی صورت گرفته است؛ گرچه باستان‌شناسی و روشهای تعیین قدمت در این زمینه کمک زیادی کرده‌اند، همواره شناخت ما از اولین سکونتگاهها درحال تغییر است و نیز سؤالاتی مطرح می‌شود: اولین شهرها در کجا و چه زمانی پدیدار شدند؟ ظاهر آنها چگونه بود؟ و طی چه تغییراتی در آنها روی داد؟

ظهور انسان اندیشه‌ورز[1] روی زمین به حدود صد هزار سال قبل می‌رسد. او به مدت نود هزار سال هیچ سکونتگاه دائمی، حتی به شکل دهکده‌های کوچک نداشت. به اعتقاد برخی، پیدایش اولین سکونتگاه دائمی و به دنبال آن شیوهٔ خاصی

---

1. homo sapiens

از زندگی که به آن «تمدن» می‌گویند، در حدود ده هزار سال پیش بوده است؛ زمانی که گرم شدن اقلیم روی زمین سبب شد تا کشاورزی و دامداری پدیدار شود (فکوهی، ۱۳۸۵).

شواهد موجود نشان می‌دهد که نیاکان ما نزدیک به نود هزار سال به صورت شکار و گردآوری خوراک زندگی می‌کردند. بسیاری از آنان در قالب گروههای کوچک (۲۵ تا ۵۰ نفره) به دنبال حیوانات حرکت می‌کردند و متناسب با فصل جابه‌جا می‌شدند، بدون اینکه در جای خاصی سکونت دائمی داشته باشند و گاهی اوقات چند هفته در محلی می‌ماندند؛ زیرا وضعیت شکار یا خوراک آنجا خوب بود. در اواخر آخرین عصر یخبندان،[1] انسان شروع به اقامت در یک محل کرد و بدین‌ترتیب تمدن آغاز شد؛ این تغییر مهم در تاریخ بشر بسیار اهمیت دارد.

چرا انسانها یکجانشین شدند؟ به‌نظر می‌رسد با گذشت زمان تعداد قبیله‌های شکارگر زیاد شد و در نتیجه به‌تدریج منابع طبیعی مورد نیاز به اتمام رسید. شکار و خوراک خیلی کمیاب شد و انسانها باید مشکل کمبود غذای خود را حل می‌کردند؟ شاید می‌توانستند به سرزمینهای دورتر بروند، اما در این صورت در معرض رقابت مستقیم با سایر قبایل قرار می‌گرفتند و نیز امکان حمل گوشت شکارشده از محل دور را هم نداشتند؛ سرانجام، تصمیم گرفتند که در زمینهای حاصلخیز یکجانشین شوند و غذای مورد نیاز خود را پرورش دهند. از این مرحله به بعد انسان شروع به کشت گیاهان کرد که برخی به این دوره، انقلاب کشاورزی[2] می‌گویند. مامفورد (Mumford, 1961) این حادثه را مهم‌ترین رویداد تاریخ بشر می‌داند. سرانجام، برخی از این گروهها توانستند رابطهٔ بین فصول و رشد گیاهان را درک کنند. این مرحله از ویژگی مهم دورهٔ نوسنگی[3] است که انسانها به‌جای گردآوری خوراک به تولید خوراک پرداختند.

شواهد تاریخی نشان می‌دهند که این تغییر (یکجانشینی) در حدود ۸ هزار

1. ice age
2. agricultural revolution
3. neolithic

سال قبل از میلاد مسیح در منطقهٔ خاورمیانه روی داد. در این دوران انسانها شروع به استفاده از حیواناتی نظیر گاو، گوسفند و اسب کردند و برای اولین بار بیش از نیاز خود به غذا دست یافتند و بدین‌ترتیب اولین قدمها برای یکجانشینی دائم برداشته شد. در این دوران با کاهش مرگ‌ومیر، جمعیت افزایش یافت (Palen, 2002) و برای اولین بار انسانها یکجانشین شده، پس از مدتی موفق شدند تا غذای اضافی[1] تولید کنند. سرانجام، دهکده‌های زیادی پدیدار شدند. انسانها سپس به پرورش و اهلی‌کردن حیوانات پرداختند تا در امور مزرعه جهت تأمین غذا از آنها استفاده کنند.

سکونتگاههای دائمی، الگوی ساختار اجتماعی را متحول کرد؛ به‌طوری‌که تقسیم کار پیچیده‌تری پدید آمد. برای اولین بار انسانها برای تأمین معیشت خود به کارهای مختلف پرداختند و هر کسی در کاری تخصص یافت، این امر تغییر عمده در ساختار اجتماعی جامعهٔ شکارگر بود. در آن جامعه، هر کسی هر چیزی را تا حدی می‌دانست و کسی کار تخصصی نداشت. بعد از یکجانشین شدن، انسانها فرصت تخصص یافتن در کار را یافتند، نه فقط در تولید غذا، بلکه در مذهب، تجارت، امور نظامی و بسیاری از مشاغل دیگر. تخصصی شدن[2] به نفع همه بود؛ کشاورز از حمایت نیروی نظامی و تقویت دینی مرد روحانی، و سرباز و فرد روحانی نیز از غذای کشاورز برخوردار بودند. بدین‌ترتیب، زندگی بیشتر بر انتخاب مبتنی شد تا بر سنت.

علاوه بر تقسیم کار، تغییر مهم دیگری که در ساختار اجتماعی این سکونتگاههای دائمی روی داد، پیدایش ساختار قدرت سلسله‌مراتبی است. جامعهٔ شکارگر و گردآوری‌کننده، جامعه تساوی‌طلبی[3] بود؛ یعنی کار هر کسی به اندازه کار دیگران مهم بود. مثلاً شکار (که معمولاً کار مردان بود) از لحاظ اهمیت مهم‌تر از گردآوری خوراک یا مراقبت از فرزندان (که معمولاً کار زنان محسوب می‌شد)

1. surplus
2. specialization
3. egalitarian

نبود. به‌علاوه، در آن جامعه کسی قادر به انباشت ثروت نبود. اما تمام این مسائل با پیدایش سکونتگاه دائمی تغییر کرد. در این جامعه جدید، استفاده از قدرت[1] افزایش یافت؛ زیرا تقسیم کار پیچیده مستلزم وجود توزیع نابرابر قدرت است. در نتیجه، ضرورت وجود نوعی نظارت و رهبری اداری، مثل یک پادشاه یا شورای بزرگان، مطرح شد. وظیفه این رهبری، نظارت بر نحوهٔ توزیع مواد غذایی اضافی، ساخت‌وساز دیوار دفاعی، برقراری نظام آبیاری، جمع‌آوری مالیاتها و برنامه‌ریزی بلندمدت بود (Sjoberg, 1973). در این ساختار قدرت سلسله‌مراتبی، آنهایی که در رأس قرار داشتند، چون به کنترل دیگران می‌پرداختند، از ثروت و منزلت بالایی برخوردار بودند.

پیدایش یک مازاد مولد[2] پدیدهٔ سومی بود که بعد از پیدایش تقسیم کار و ساختار قدرت سلسله‌مراتبی در ساختار اجتماعی سکونتگاههای دائمی روی داد. ظهور این پدیده برای شهرها ضروری بود. به اعتقاد برخی از باستان‌شناسان، دلیل اصلی که انسانها شکار و گردآوری خوراک را رها کرده و به سکونتگاه دائمی روی آوردند، همانا پیدایش کشاورزی بود (چایلد، ۱۳۵۲). با به‌دست آوردن مازاد تولید کشاورزی، بخشی از نیروی کار از تولید کشاورزی خارج شد و به تولید سایر کالاها پرداخت. در قرن سوم قبل از میلاد، کشاورز مصری می‌توانست سه برابر غذای مورد نیاز خود، محصول زراعی تولید کند. این مازاد تولید زمینه را برای ظهور اولین شهرها آماده کرد و بدین‌ترتیب به‌تدریج شهر به محلی تبدیل شد که در آن کالاها و خدمات مبادله می‌شدند و نیز، نوعی انتقال آرام از دهکده به شهرکهای کوچک یا شهر روی داد. علت آن این بود که جمعیت در حال افزایش بود و نمی‌شد بدون افزایش مازاد مواد غذایی، پاسخگوی این جمعیت بود. به‌عبارت دیگر، یکجانشینی سبب شد که تولید مازاد اهمیت یابد؛ این تولید مازاد یکی از عوامل اصلی تبدیل دهکده‌ها به شهرها بود (Macionis and Parrillo, 2001).

1. power
2. productive surplus

نظریه‌های ارائه شده در مورد پیدایش شهر

گوردون چایلد[1] (۱۸۹۲ـ۱۹۵۷)، بی‌شک مؤثرترین باستان‌شناس قرن بیستم، نظریه‌ای در مورد شکل‌گیری نخستین شهرها ارائه کرده است. او متولد استرالیا بود و در آکسفورد تحصیل کرد و بعدها رئیس مؤسسه باستان‌شناسی در دانشگاه لندن شد. چایلد با انتشار کتاب *انسان خود را می‌سازد*،[2] انقلابی در تحقیقات باستان‌شناختی پدید آورد؛ زیرا او در این اثر، چهارچوب نظری جدیدی برای مراحل تاریخی توسعه انسان ارائه داد (چایلد، ۱۳۵۲).

چایلد چهار مرحله[3] را در تاریخ بشر شناسایی کرده است: مرحلهٔ دیرینه‌سنگی،[4] نوسنگی، شهری و صنعتی. هریک از این مراحل با دوره‌ای از تکامل جوامع تطابق دارد. بدین‌ترتیب، به اعتقاد او جوامع ماقبل صنعتی را می‌توان به‌صورت سلسله‌مراتبی به سه مرحله تکاملی طبقه‌بندی کرد: توحش،[5] بربریسم[6] و تمدن. جامعهٔ توحش برای زندگی خود فقط از غذاهای وحشی به‌دست آمده از طریق شکار، صید یا گردآوری تغذیه می‌کرد. جامعهٔ بربریسم یا جامعه دارای جهالت، علاوه بر غذاهای وحشی و طبیعی به کشت گیاهان خوراکی و پرورش حیوانات نیز می‌پرداخت. در عصر دیرینه‌سنگی، تمام جوامع انسانی شناخته شده از غذاهای وحشی تغذیه می‌کردند. در عصر نوسنگی، یعنی در حدود ۱۰ هزار سال پیش، جامعهٔ بربریسم ظاهر شد. سپس جامعهٔ انسانی به یک مرحله تکامل یافت و آن مرحلهٔ تمدن است.

هم در زبان انگلیسی و هم در زبان عربی، تمدن از لحاظ ریشهٔ لغت به کلمهٔ شهر برمی‌گردد؛ به همین جهت باستان‌شناسان ترجیح می‌دهند که ملاک تمدن را «خط نوشتاری» بدانند نه شهر. البته این‌که بگوییم جامعه متمدن است نه به این معنا که تمام اعضای آن قادر به خواندن و نوشتن هستند یا تمام آنان در شهر زندگی

1. Gordon Child
2. *Man Makes Himself*
3. stage
4. paleolithic
5. savagery
6. barbarism

می‌کنند، بلکه بدین معناست که تمدن در جایی اتفاق افتاده و در زمانی ظاهر شده که قبل از آن، جامعه در مرحله بربریسم بوده است.

در مرحله گردآوری و شکار (توحش)، جمعیت بسیار پراکنده بوده است؛ ولی کشاورزان عصر نوسنگی به‌صورت دسته‌جمعی در روستاهای دائمی زندگی می‌کردند. به دلیل فقدان امکانات حمل‌ونقل محصول، انسانها مجبور بودند که در نزدیکی محل کشت محصول زندگی کنند. در عصر نوسنگی انسانها موفق شدند بیش از نیاز سالانه خود محصول تولید کنند؛ یعنی مازاد (اضافی). به‌علت ضعف روش، در ابتدا مازاد تولید شده خیلی اندک بود. ولی در این مرحله هنوز انسانها زیاد به‌هم وابسته نبودند و افراد متخصص هنوز پدیدار نشده بودند.

در حدود ۵ هزار سال پیش، کشت آبی همراه با دامداری و صیادی، در دره‌های نیل، دجله و فرات و منطقه هند باعث شد تا مازاد تولید پدید آید. این مازاد آن‌قدر زیاد بود که تعدادی از افراد جامعه را از وظیفهٔ تولید غذا جدا کند. وابستگی انسانها به رودخانه برای آبیاری محصولات، اراضی قابل کشت را محدود کرده بود. به‌علاوه، ضرورت کانال‌بندی آب و جلوگیری از سیلهای سالانه باعث شد تا مردم در یک‌جا جمع شوند. بدین‌ترتیب، اولین شهرها پدیدار شدند که تقریباً ۱۰ برابر بزرگ‌تر از روستاهای عصر نوسنگی بودند.

سه هزار سال بعد، شهرهای دیگری در امریکای مرکزی (مایاها) پدیدار شدند که تا حدودی متفاوت از شهرهای خاورمیانه بودند؛ زیرا مردم مایاها از فلز، گاوآهن، قایق و چرخ استفاده‌ای نمی‌کردند و حیوانات را به‌منظور استفاده از شیر یا گوشت آنها پرورش نمی‌دادند. این مردم فاقد حیوانات اهلی بودند. در این منطقه به جای گاوآهن از چوب سنتی نوک‌تیز برای کشت بذر استفاده می‌شد و به جای گندم، کشت ذرت غالب بود. به طور کلی، در این منطقه به‌سبب وجود زمینهای سنگی و کوهستانی، تولید اضافی دیر پدیدار شد.

به نظر چایلد در طی سلسله‌مراتب تکاملی جوامع، سه انقلاب بزرگ جهان را دچار تغییرات اساسی کرده است که عبارت است از: انقلاب کشاورزی، انقلاب

شهری و انقلاب صنعتی. البته منظور او از انقلاب، بروز خشونت ناگهانی نیست، بلکه نقطهٔ اوج مجموعه‌ای از تغییرات در ساختار اقتصادی و سازمان اجتماعی است. بدین ترتیب، می‌توان تقسیم‌بندیهای مختلف چایلد را چنین خلاصه کرد:

مراحل تاریخ بشری	سلسله‌مراتب تکامل جامعه	انقلابات اجتماعی ـ اقتصادی
دیرینه‌سنگی	توحش	—
نوسنگی	بربریسم	انقلاب کشاورزی
شهری	تمدن	انقلاب شهری
صنعتی	صنعت	انقلاب صنعتی

به اعتقاد چایلد ویژگیهای شهرهای اولیه که از سکونتگاههای روستایی قبلی متمایز بودند، عبارت‌اند از:

۱. این شهرها در مقایسه با سکونتگاههای قبلی هم بزرگ‌تر بودند و هم تراکم جمعیت بیشتری داشتند.

۲. از لحاظ ترکیب و کارکرد، این شهرها با روستاهای قبلی تفاوت داشتند. اگرچه اکثر ساکنان آنها، دهقانان بودند، کسانی نیز بودند که از طریق کشاورزی غذای خود را به‌دست نمی‌آوردند؛ نظیر صنعت‌گران، بازرگانان، کارگران حمل‌ونقل، صاحب‌منصبان و روحانیون.

۳. هریک از کشاورزان برای مازاد اندکی که از زمین به‌دست می‌آورد، بخشی را به پادشاه می‌داد که جمع‌کننده این مازادها بود.

۴. در هریک از این شهرها بناهای باشکوهی وجود داشت که مشخص‌کننده آن بود. در تمام شهرهای سومر معابدی وجود داشت که در وسط شهر قرار داشته، بلندتر از سایر ساختمانها بودند (معابد، زیگوراتها و کاخها).

۵. تمام افرادی که مستقیماً به تولید غذا نمی‌پرداختند، از طریق مازاد جمع شده در معبد یا انبار غلهٔ سلطنتی تغذیه می‌شدند؛ بنابراین، آنان وابسته به معبد یا دادگاه بودند. ولی بخش عمدهٔ این ذخیره نصیب مقامات دینی، نظامی و اداری می‌شد که به‌تدریج طبقه حاکم را تشکیل می‌دادند و از انجام هرگونه کار یدی معاف بودند.

۶. این مردم مجبور بودند که روشی برای ثبت و ضبط وقایع و داده‌ها بیابند. خط از جمله مهم‌ترین ویژگی تمدن بوده است. اگرچه خط وجه مشترک شهرهای مصر، بین‌النهرین، درهٔ هند و منطقه امریکای مرکزی بوده، هم نوع خط و هم ابزار نوشتن آن در این مناطق با هم تفاوت داشت؛ مثلاً در مصر از پاپیروس و در بین‌النهرین از گل و خاک رس استفاده می‌شد.

۷. با اختراع خط، گروهی از انسانها به مرحله بالاتری رسیدند و علومی نظیر ریاضیات، هندسه و اخترشناسی (نجوم) پدید آمد؛ به‌طوری که به‌منظور تنظیم امور کشاورزی و نظم دادن به تولید، تقویم اختراع شد.

۸. مازاد تولید امکان تجلی هنر را فراهم کرد. در دورهٔ دیرینه‌سنگی، زمانی که جامعه در مرحله توحش بود، انسانها کوشیدند تا تصاویری از حیوانات و انسانها را پدید آورند. ولی برای اولین‌بار در شهرهای مصر و سومر هنرمندانی پدید آمدند که به نقاشی، پیکرتراشی و مجسمه‌سازی می‌پرداختند.

۹. بخشی از مازاد ذخیره شده برای وارد کردن آن‌دسته از مواد خامی استفاده می‌شد که مورد نیاز شهر بود، ولی در شهر موجود نبود. بدین‌ترتیب، افرادی پدید آمدند که در مناطق گوناگون به تجارت می‌پرداختند.

۱۰. در شهر، صنعت‌گران متخصص برای تأمین امنیت خود وابسته به نظام خویشاوندی نبودند، بلکه نظام سیاسی تأمین‌کننده امنیت و مواد خام مورد نیاز آنان بود. صنعت‌گران وابسته به معبد و نظام سیاسی بودند. بدین‌ترتیب، شهر ترکیبی بود از: دهقانان، صنعت‌گران، روحانیون و حاکمان که کارکرد مکملی را ایفا می‌کردند و نوعی انسجام ارگانیک بین آنان وجود داشت (چایلد، ۱۳۵۲).

به‌طور خلاصه، براساس این نظریه، برای اولین‌بار در تاریخ، انسانها آن‌قدر محصول تولید کردند که بخشی از جمعیت قادر شد تا از کشاورزی رهایی یابد. کنترل این مازاد محصول به وسیله گروه حاکم سبب شد تا سازمان اجتماعی سلسله‌مراتبی شکل گیرد. به نظر چایلد، عامل اصلی تغییرات پایهٔ مادی جامعه است؛ یعنی شیوهٔ تولید، منابع فیزیکی و فناوری.

برخی از محققان به نقد نظرات چایلد پرداخته، معتقدند که او در تحلیل خود از مقولات جبرگرایانه مارکسیستی استفاده کرده است و بدین ترتیب به جنبه‌های غیرمادی فرهنگ توجه زیادی نداشته است؛ اگرچه او معتقد بود که یکی از عناصر اصلی جامعه شهری خط است. به علاوه، در مورد برخی از شهرها، تجارت عامل اصلی در پیدایش شهر و رشد اقتصاد شهری بوده است، نه مازاد تولید کشاورزی (Legates and Stout, 2003).

به هرحال، شهرت چایلد بیشتر به‌سبب نوشته‌هایش در مورد اولین شهرهایی است که در منطقهٔ بین‌النهرین در حدود ۴ هزار سال قبل از میلاد وجود داشتند. این شهرها در منطقهٔ بین دجله و فرات بودند؛ منطقه‌ای که به آن هلال حاصلخیز نیز می‌گویند. مهم‌ترین ویژگی این شهرها عبارت بود از: دروازه‌های عظیم، دیوارهای گلی بزرگ، اقامتگاه باشکوه برای حاکمان و زیگورات.

نوشته‌های چایلد عمدتاً در این باره است که اولین شهرها چه زمانی پدید آمدند؟ کجا و چرا؟ منظور او از انقلاب شهری، انتقال از اجتماع ساده قبیله‌ای و تولید کشاورزی به نظام پیچیدهٔ سیاسی و اقتصادی حاکم بر اولین شهرهای بین‌النهرین و مصر است.

در مورد پیدایش شهر، نظریه‌های دیگری ارائه شده است؛ از جمله فلنگن[1] معتقد است که سه تغییر مهم اجتماعی به ظهور زندگی شهری منجر می‌شود: تغییر در ماهیت و مقیاس سازمان اجتماعی، تغییر در فرهنگ و تجربیات و نیز ظهور امپراتوری یا دولت (Flanagan, 1999). همچنین، پالن[2] معتقد است که تعامل بین چهار عنصر جمعیت، برنامه‌ریزی، محیط و فناوری (POET)[3] سبب پیدایش شهر شد (Palen, 2002). بر اساس این نظریه، اولین انفجار جمعیتی به پیدایش سکونتگاههای ثابت کمک کرد. این رویداد در جاهایی اتفاق افتاد که اراضی حاصلخیزی وجود داشت. برخی از باستان‌شناسان معتقدند که در واقع رشد جمعیت باعث گسترش

1. Flanagan
2. Palen
3. Population, Organization, Environment and Technology

کشاورزی شد؛ زیرا دیگر با شکار و گردآوری آن، تأمین غذای این جمعیت زیاد امکان‌پذیر نبود.

انسانها وقتی کشت غلات را آغاز کردند و توانستند مازاد محصول را انباشت و نگهداری کنند، قادر شدند برای آینده خود برنامه‌ریزی کنند. بدین‌ترتیب، اولین نتیجهٔ انقلاب کشاورزی، افزایش جمعیت بود. در واقع، تولید مازاد کشاورزی امکان پیدایش سکونتگاههای دائمی را فراهم کرد. فناوری نیز به رشد جمعیت کمک نمود. کشاورزی در دره‌ها به نظام آبیاری نیاز داشت؛ سیلابهای فصلی کشاورزان را وادار کرد تا به یکدیگر ملحق شده، کانالهای آبیاری را به‌وجود آورند که سرانجام، به ظهور قشربندی اجتماعی در درون سکونتگاههای دائمی منجر شد. ویتفوگل،[1] مورخ آلمانی، در اثر خود به نام: *استبداد شرقی* معتقد است که در جوامع نیازمند به آبیاری مصنوعی، باید فعالیتهای زیادی نظیر: احداث کانال، قنات و نگهداری آنها، و تقسیم و توزیع آب صورت می‌گرفت؛ برای اجرای این فعالیتها به وجود دولتی قدرتمند نیاز بود (فکوهی، ۱۳۸۵). قدرت حاکمان در این جوامع ناشی از کنترل نظام آبیاری بوده است. در جامعه کشاورزی، وسعت زمین سبب پیدایش نظام قشربندی گردید؛ زیرا همه به یک اندازه دارای زمین نبودند. نظام خانوادهٔ پدرسالار که در آن الگوی چند زنی نیز رایج بود، ویژگیهای خاصی داشت، از جمله کار زنان در مزرعه و به دنیا آوردن فرزندان بیشتر که به معنی نیروی کار بیشتر بود.

از لحاظ موقعیت، آن‌دسته از سکونتگاههایی که در نزدیکی رودخانه قرار داشتند، امتیازات زیادی داشتند؛ زیرا نه تنها خاک آنان حاصلخیزتر بود، بلکه به جهت دسترسی به حمل‌ونقل و تجارت، دارای امتیاز بودند، مانند منطقه بین‌النهرین که به زمین واقع در بین دو رود دجله و فرات (در عراق امروزی) گفته می‌شود. استفاده از رودخانه برای حمل‌ونقل به تمرکز بیشتر جمعیت کمک می‌کرد. بدین‌ترتیب، در دره‌های نیل، دجله و فرات، هند و رود زرد، جمعیت زیادی تجمع یافتند و اولین شهرها پدید آمدند.

1. Wittfogel

عوامل زیست‌محیطی و اجتماعی در پیدایش اولین شهرها در منطقهٔ بین‌النهرین نقش مهمی داشتند. به‌همین جهت، چایلد معتقد است که در اولین شهرها، برای اینکه مردم بتوانند باتلاقها را به زمین کشاورزی مولد تبدیل کنند، لازم بود که زهکشی و آبیاری زیادی صورت گیرد. بنابراین، وجود سیستمی که بتواند نیروی کار زیادی را هماهنگ و سازماندهی کند ضرورت داشت؛ این امر خود نیازمند تشکیل ساختار اجتماعی پیچیده‌ای بود. پس ویژگی خاص محیط زیست ایجاب می‌کرد که تعداد زیادی از مردم با یکدیگر هماهنگی و همکاری داشته باشند و به‌علاوه این افراد دارای سکونت دائمی باشند (Childe, 1950).

در شهر نه تنها جمعیت بیشتری وجود داشت، بلکه شهر نوآوری در سازمان اجتماعی را پذیرا بود. گرچه تعداد نخبگان شهری کم بود، آنان حاملان ارزشهای فرهنگی و فکری تمدن بودند. ابن‌خلدون، جامعه‌شناس و مورخ قرن چهاردهم، معتقد بود که تمرکز قدرت اقتصادی در شهرها سبب شد تا تفاوت عمیقی بین شهر و روستا از لحاظ الگوی اقتصادی پدید آید. مازاد محصول کشاورزی نه تنها سبب رشد جمعیت شد، بلکه باعث ظهور گروه جدیدی از متخصصان غیرکشاورزی گردید. در فرهنگ شهر، تأکید بر تجارت، تولید و خدمات بود.

سازمان اجتماعی شهرهای اولیه به مراتب پیچیده‌تر از روستاهای دورهٔ نوسنگی بود. با مازاد تولید غذایی، دیگر هر کسی لازم نبود تا تمام کارهای خود را خودش انجام دهد. تفاوت شهر و روستا، نه فقط از نظر جمعیت، بلکه از نظر پیچیدگی تقسیم کار در آن بود. در نتیجه در شهر، سلسله‌مراتب و قشربندی پدید آمد و مازاد تولید سبب ظهور نابرابری شد. باستان‌شناسان به سبب اشیاء پیدا شده در قبر افراد، به وجود قشربندی اجتماعی در آن دوران پی برده‌اند. آثار باستان‌شناختی نشان می‌دهد که اولین بناهای عمومی، معابد بودند و این نشان می‌دهد که روحانیون اولین کسانی بودند که از وظیفه تولید مواد غذایی معاف شدند. اولین شهرهای سومری اساساً مبتنی بر تئوکراسی (دین‌سالاری) بودند؛ یعنی به‌وسیله روحانیون اداره می‌شدند. در مصر از این معابد برای ذخیره کردن مازاد مواد غذایی جامعه استفاده می‌کردند تا در

مواقع قحطی و خشکسالی از آن استفاده کنند (داستان حضرت یوسف).

برای مدتهای طولانی، معابد بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین نهادها بودند. نظام پادشاهی و رژیم سیاسی خاندانی بعداً پدید آمدند. ولی به‌تدریج قدرت از معبد به قصر منتقل شد. به طور کلی، برای پیدایش شهر چند عامل ضروری است که عبارت‌اند از: محیط مناسب طبیعی، فراوانی مواد غذایی و آب، موقعیت مناسب، پیشرفت فنون، پیدایش تولید مازاد و ظهور نظام رهبری سیاسی (ممتاز، ۱۳۸۳).

ظهور اولین شهرها

الگوی شهر فعلی، هر چند محصول دو قرن گذشته است، ریشه در هزاران سال پیش در برخی از مناطق جهان دارد که اکنون این مناطق در حال انفجار جمعیت‌اند. از این مناطق، که گهواره تمدن بودند، مفهوم شهر به اروپا اشاعه یافت (Brunn et al., 2003).

شهر قبل از پیدایش زبان مکتوب و نوشتاری پدید آمد، بنابراین در مورد تاریخ شهر نوشتاری وجود ندارد و تنها منبع اطلاعاتی ما از طریق آثار باستان‌شناختی است. مامفورد در اثر خود، *شهر در تاریخ*،[1] تاریخ پیدایش شهر را بررسی کرده است (Mumford, 1961).

در تاریخ بشر، اولین شهرها در حدود ۴ هزار سال قبل از میلاد، در منطقه بین‌النهرین (بین دو رود دجله و فرات) پدیدار شدند. سپس در ۳ هزار قبل از میلاد، شهرهایی در دره نیل در مصر پدید آمدند. در ۲ هزار و ۵۰۰ قبل از میلاد در درهٔ هندو (پاکستان فعلی)، در ۲ هزار قبل از میلاد در درهٔ رودخانه زرد در کشور چین و سپس در سال پانصد پس از میلاد در مکزیک و پرو شهرهایی پدیدار شدند. برآوردها نشان می‌دهند که این شهرها، نسبتاً کوچک بودند و جمعیت شهرهای باستانی (مثل شهر اور در بین‌النهرین) رشد چشمگیری نداشت. جمعیت بیشتر این شهرها بین ۲ هزار تا ۲۰ هزار نفر بود. سابقه پیدایش شهرهای یونان نیز به قرن پنجم قبل از میلاد می‌رسد.

---

1. *The City in History*

قدیم‌ترین شهرهای جهان

به اعتقاد برخی از محققان، اولین شهر جهان اریحا[1] بود که اکنون ویرانه‌های آن در مرز اردن دیده می‌شود. اما، حفاریهای این شهر سبب شده است تا تصور ما از تاریخ شهرها تغییر کند. قبلاً تصور می‌شد که اولین شهرها در منطقه بین‌النهرین (عراق کنونی) در حدود ۳ هزار و ۵۰۰ سال قبل از میلاد بودند. ولی باستان‌شناسان معتقدند که اریحا، در حدود ۸ هزارسال قبل از میلاد، شهری با جمعیت ۶۰۰ نفری بود و برخی از محققان به دلیل همین جمعیت کم، آن را شهر محسوب نمی‌کنند. اما در این شهر، انواع فعالیتها صورت می‌گرفت و روابط قدرت به‌صورت سلسله‌مراتبی بود؛ بنابراین می‌توان آن را شهر محسوب کرد. شهر اریحا خانه‌های آجری داشت، اطراف آن را دیوار فرا گرفته بود و دارای برج و یک خندق بزرگ بود. پس تقسیم کار پیچیده در آن وجود داشت؛ مثلاً خندق آن حدود ۸ متر عرض و ۳ متر عمق داشت. باستان‌شناسان در مورد کارکرد این خندق تردید دارند که آیا برای نگهداری آب بوده است یا برای اهداف دفاعی؟ اما مسلماً احداث آن مستلزم کاری جمعی بود. تاریخ این شهر حاکی از وقوع رویدادها و حوادث بسیاری است که بر الگوی رشد شهر تأثیر داشته است.

از دیگر شهرهای قدیمی می‌توان به چتل هویوک[2] اشاره کرد که در ترکیهٔ امروزی است. این شهر از لحاظ وسعت، سه برابر بزرگ‌تر از اریحا بود و جمعیتی در حدود ۶ هزار نفر داشت. همچنین، خانه‌های آن از گل و آجر به شکل کندوی عسل بودند و جالب این‌که بر دیوار به سمت بیرون پنجره‌ای نبوده، بلکه در بالای آن، پنجرهٔ کوچکی برای تأمین نور بوده است. طراحی شهر به گونه‌ای دارای امنیت بود که به‌نظر نمی‌رسد در طول هزار سال عمر این شهر، هرگز مورد حمله و غارت قرار گرفته باشد.

اگرچه اریحا و هویوک در فاصله بین سالهای ۷ هزار تا ۴ هزار قبل از میلاد بودند، عملاً پیدایش شهرهای دارای جمعیت زیاد در حدود ۳ هزار و ۵۰۰ قبل از

1. Jericho
2. Chatal Huyuk

میلاد روی داد. با افزایش جمعیت شهر، مشکلات جدیدی پدید آمد؛ این جمعیت نیازمند خدمات و کالاهای بیشتری بود و به همین جهت برخی از این شهرها، در ساختار اجتماعی خود تغییراتی ایجاد کرده، دولت[1] را به‌وجود آوردند. ویژگی اصلی دولت، توانایی‌شان برای اعمال قدرت بر تمام مردم است تا حقوق و مسئولیتهای مردم را روشن کند. بدین‌ترتیب رهبران شهر از قدرت زیادی برخوردار شدند.

با ظهور دولت، به‌عنوان یک نوع سازمان اجتماعی جدید، اولین شهر ـ دولتها[2] پدیدار شدند که این شهر ـ دولتها بر محیط اطراف خود، مثل شهرکهای کوچک و روستاها کنترل داشتند و با گذر زمان برخی از آنها، مناطق دیگر را یا فتح می‌کردند و یا با آنها متحد می‌شدند؛ بدین‌ترتیب اولین امپراتوریهای شهری شکل گرفت که این امپراتوریها دارای یک شهر بزرگ مرکزی بودند و بیشتر در مناطق بین‌النهرین، مصر، دره رود هند، چین، امریکای مرکزی و امریکای جنوبی بودند. این موضوع بر پیچیدگی و بر تعداد جمعیت شهرها افزود. به تعبیر گوردون چایلد (Child, 1950)، این اولین دورهٔ انقلاب شهری[3] بود. تقریباً از ۴ هزار سال قبل از میلاد تا سال ۵۰۰ میلادی، شهرها و جمعیت آنها از رشد بسیاری برخوردار بودند؛ به‌طوری که جمعیت روم به یک میلیون نفر رسید. در شهرهای این دوران، تقسیم طبقاتی شدیدی حاکم بود و بیشتر امتیازات شهر نصیب گروه کوچکی از مردم، نظیر حاکمان و روحانیون می‌شد (Palen, 2002).

منطقه خاورمیانه: بین‌النهرین و مصر

پیدایش اولین امپراتوریهای شهری در اطراف رود دجله و فرات در جنوب عراق امروزی بوده است. در این منطقه، که به بین‌النهرین معروف بود، در حدود ۴ هزار قبل از میلاد اولین شهرهای بزرگ پدیدار شدند. شهرهایی مثل اور،[4] اروک[5] و اریدو[6] در مقایسه با شهرهای دیگر نه تنها جمعیت بیشتری داشتند، بلکه ساختار

1. state
2. city-state
3. urban revolution
4. Ur
5. Uruk
6. Eridu

اجتماعی‌شان به مراتب پیچیده‌تر بود. اکثر این شهرها بین ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر جمعیت داشتند (فکوهی، ۱۳۸۵). اریدو با بیش از ۶ هزار سال قدمت یکی از قدیم‌ترین شهرها محسوب می‌شود (خمر، ۱۳۸۵). مردمان این شهرها نه تنها به کشت گندم و جو می‌پرداختند، بلکه از لوازم پیشرفته‌ای، نظیر چرخ و گاوآهن استفاده می‌کردند (Sjoberg, 1965). حفاریها نشان می‌دهند که ساختمانهای باشکوهی مثل زیگورات (معابد مذهبی)، امکانات تجاری فراوان، وجود خط میخی، ریاضیات و مجموعه قوانین، در این شهرها هستند. متنهای سومری هنوز باقی است. مواردی که در این اسناد دیده می‌شود، عبارت است از: شمارش احشام، نظام مبادله و مالیاتی، ضرورت و اجبار بچه‌ها برای حضور در مدرسه و چگونگی رسیدگی شورایی از بزرگان به شکایت مردم (Wenke, 1980).

زندگی شهری در شهرهای بین‌النهرین به شدت مبتنی بر مذهب و باورهای دینی بود. مردم خدایان مختلفی را پرستش می‌کردند و معابد و قصرهای بسیار بزرگ و باشکوهی داشتند. در این ساختار پیچیده، نیروهای نظامی جایگاه خاصی داشتند. شهرهای این منطقه برای دفاع از خود دارای دیوار بودند. گاهی اوقات بین این شهر ـ دولتها، جنگهایی روی می‌داد که تا زمان تولد حضرت مسیح ادامه داشت.

به‌دنبال رشد شهرها در بین‌النهرین، در منطقه مصر شهرهایی رشد یافتند؛ اما اطلاعات تاریخی در مورد آنها نسبت به شهرهای بین‌النهرین کمتر است. به‌نظر می‌رسد که در سال ۳ هزار قبل از میلاد، شهرهای مهمی، مثل ممفیس[1] در این منطقه بودند. دلیل بی‌اطلاعی در مورد شهرهای مصر این است که آثار چندانی از ساختمانهای این شهرها وجود ندارد؛ زیرا جنسشان از خشت خام و سایر موادی بود که زیاد مقاوم نبودند و نیز ظاهراً مصریان به سرعت شهر را می‌ساختند و نیز آن را ترک و رها می‌کردند؛ بنابراین، هرگز وسعت این شهرها بزرگ نبود. بین شهرهای بین‌النهرین و شهرهای مصر تفاوتهایی وجود داشته است، نظیر: تمدن مصر که مبتنی بر حاکمیت فراعنه بود و هریک از آنان شهر خاص خود را داشت. مصریان فرعون

1. Memphis

را فراتر از یک فرد روحانی، حتی او را خدا می‌دانستند و چون این فرعون سلطه بی‌حدوحصر و بی‌رقیب داشت، منطقه نیل تا حدودی، منطقه‌ای آرام و بدون جنگ بود؛ به همین دلیل، شهرهای این منطقه اغلب فاقد دیوار بودند. هر فرعونی برای خود پایتختی داشت و در آن صنعت‌گران به ساختن قصر زیبا برای زمان حیاتش و معبد باشکوهی برای پس از مرگش می‌پرداختند. هرچند شهرهای مصر مانند شهرهای بین‌النهرین نبودند، ویژگیهای خاص خود را داشتند؛ مانند: ساختار نابرابر قدرتی، تقسیم کار اجتماعی، نابرابری اجتماعی و برخورداری از نظام اداری (با استفاده از خط هیروگلیفی ـ خط تصویری و کاغذ پاپیروس). با آنکه شهرهای اولیهٔ منطقهٔ مصر از فضای صلح‌آمیز بهره‌مند بودند، در شهرهای بعدی چنین نبود و مانند شهرهای بین‌النهرین مملو از جنگ و کشمکش شدند (چه در درون امپراتوری و چه بین امپراتوری و سایر امپراتوریها). فراعنه بعدی دائماً به مناطق اطراف خود حمله می‌کردند و برده می‌آورند تا برایشان قصر یا شهر بسازند؛ بردگان در این دوران اهرام ثلاثه یا مجسمه ابوالهول را ساختند. بعدها این امپراتوری شاهد قحطی، شورش و آشوب بسیاری شد.

سپس اسکندر مصر را تصرف کرد و شهر اسکندریه را در رأس رود نیل ساخت. به اعتقاد برخی از محققان این تجار بودند که ایدهٔ شهر را از منطقه بین‌النهرین به دو سو اشاعه دادند: از غرب به مصر و از شرق به درهٔ هند (Macionis et al., 2001).

منطقه هند

در شرق منطقه بین‌النهرین، محل فعلی هند و پاکستان، سومین نقطه‌ای بود که زمینه برای پیدایش شهر مساعد بود. پیدایش این شهرها به حدود ۲ هزار و ۵۰۰ قبل از میلاد می‌رسد. تحقیقات نشان داده است که این شهرها با شهرهای بین‌النهرین ارتباط تجاری داشتند؛ این ارتباط از طریق برخی شهرها، مثل تپه یحیی در ایران صورت می‌گرفت. از ویژگیهای جالب در این شهرها وجود سیستم فاضلاب شهری بود. همچنین، در این شهرها صنعت‌گران زیادی مشغول به کار بودند. در وسط شهر در

کنار مرکز اداری، محل انبار غله مازاد بوده است. برخلاف شهرهای بین‌النهرین یا مصر، در شهرهای این منطقه چندان اعمال قدرت یک حاکم مطلق یا تأثیرگذاری مذهب بر شهر دیده نمی‌شود. نابودی شهرهای این منطقه اغلب به دلایل شرایط اقلیمی، نظیر طغیان رودخانه و یورشهای بیرونی بوده است (فکوهی، ۱۳۸۵).

تا چند وقت پیش، تصور می‌شد که بین‌النهرین، مصر و درهٔ هند، کانون پیدایش شهرهای جهان بوده‌اند. ولی اکنون به‌نظر می‌رسد که مراکز دیگری نیز در چین و امریکا وجود داشته است.

شهرهای چین

پیدایش شهرها در چین به حدود ۲ هزار سال قبل از میلاد می‌رسد. گسترش شهرنشینی در چین بیشتر در دوره خاندان چو صورت گرفت و تعداد زیادی شهر کوچک شبیه قلعه پدیدآمدند (همو، ۱۳۸۵). در مرکز این شهرها، گروهی از نخبگان سیاسی و مذهبی زندگی می‌کردند و سایر مردم از آنان جدا بودند، مانند صنعتگران؛ این جداسازی از مهم‌ترین ویژگیهای شهرهای چین بوده است.

شهرهای یونان

پیدایش شهر در مغرب‌زمین، دیرتر روی داد. کیتو (Kitto, 1951) معتقد است که پیدایش شهرهای یونان به قرن پنجم قبل از میلاد می‌رسد. اولین شهرها در کرت[1] پدیدار شدند که پیدایش آنها احتمالاً ناشی از تأثیر بازرگانان منطقه بین‌النهرین در آنجا بوده است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این شهرها برای مدتی وجود داشتند، اما پس از مدتی از سکنه خالی شدند. دلیل آن کاملاً مشخص نیست؛ یکی از فرضیات وقوع آتشفشان است و پس از مدت طولانی دوباره شهرها در سرزمین یونان پدیدار شدند. شهرهای اولیه یونان به پولیس معروف بودند که مترادف با مفهوم شهر است؛ یعنی اینکه به صورت خودفرمان و خودکفا اداره می‌شدند (خمر، ۱۳۸۵). کیتو معتقد است که این مفهوم به معنی شهروندی

1. Crete

جمعی یا همان مفهوم اجتماع است، یعنی تعلق‌خاطر فرد به شهر و همشهریهای خود (Kitto, 1951).

البته شهرهای باستانی یونان در مقایسه با شهرهای بین‌النهرین و مصر الگوی متفاوتی داشتند؛ از دلایل آن این بود که شهرهای یونان بیشتر در دره‌های کوهستانی باریک واقع شده بودند نه در دشتهای وسیع و گسترده و نیز عوامل محیطی همواره نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری شهرهای اولیه داشته‌اند.

شهرهای یونان اغلب کوچک بودند و جمعیتی در حدود چند هزار نفر داشته‌اند؛ یونانیان باستان این شهرها را ترجیح می‌دادند. هم افلاطون و هم ارسطو معتقد بودند که حکومت خوب با اندازه شهر رابطه دارد. افلاطون معتقد بود که جمهور ایدئال باید دقیقاً ۵ هزار و ۴۰ نفر شهروند داشته باشد؛ زیرا می‌توان این عدد را به ۵۹ عدد تقسیم کرد، پس به راحتی می‌توان برای اهداف مختلف به تقسیم‌بندی جمعیت شهر پرداخت. لوئیس مامفورد در این زمینه به دو دلیل احتمالی اشاره دارد: ۱) به سختی می‌توان جمعیت بزرگ را به طور کامل کنترل کرد، و ۲) بدین‌ترتیب می‌توان مطمئن بود که به اندازه کافی برای همه مردم شهر غذا وجود خواهد داشت (Mumford, 1961).

نظرات ارسطو در مورد اندازه ایدئال شهر چندان دقیق نیست، اگرچه او نیز معتقد بود که اگر افزایش جمعیت شهر از یک حد فراتر رود سبب می‌شود تا شهر کاملاً تغییر کند. به نظر او شهر باید آن‌قدر بزرگ باشد که بتواند از خود دفاع کند و از نظر اقتصادی خودکفا باشد ولی نباید آن‌قدر بزرگ باشد که ساکنانش نتوانند یکدیگر را بشناسند (Palen, 2002). او در کتاب *سیاست* خود می‌گوید که شهری ایدئال آن‌قدر کوچک است که شهروندانش قادرند صدای یکدیگر را بشنوند. برای شهر یونانی، رابطهٔ چهره به چهره[1] بسیار مهم بود (Legates and Stout, 2000).

شهرهای یونان با آنکه از نظر وسعت و جمعیت کوچک بودند، در زمینه‌های بسیاری نظیر: فلسفه، ادبیات، شعر، منطق، ریاضیات، پیکرتراشی و معماری اهمیت بسیاری داشتند؛ به‌طوری که بر تمدن غرب تأثیرات عمیقی گذاشتند (Macionis et al., 2001).

بزرگ‌ترین موفقیت یونانیها در زمینه فناوری نبود، بلکه در سازمان‌دهی

1. face-to-face

اجتماعی بود. وجود پولیس یا شهر ـ دولت سبب می‌شد تا خانواده‌ها و قبایل از یکدیگر حمایت کنند؛ زیرا همگی شهروند یک دولت مشترک بودند. شهروند آتن کسی بود که حق داشت در معبد آتن به پرستش بپردازد و از شهر ـ دولت آتنی حفاظت کند. شهر باستانی آتن یک اجتماع مذهبی بود. این که سقراط وجود خدایان را زیر سؤال برد، توهین بزرگی محسوب می‌شد؛ زیرا او با نقد دین، پایه شهروندی را در شهر ـ دولت مختل کرد و به همین جهت با نوشیدن شوکران سمّی مجازات شد.

برای یونانیها، شهروند یک شهر بودن، اهمیت بسیار داشت. ارسطو در تعریف انسان می‌گوید: انسان کسی است که ماهیتاً شهروند شهر باشد.[۱] برای یونانیها بزرگ‌ترین مجازات، ممانعت از ورود فرد به شهر بود؛ بیرون بودن از دیوارهای شهر به معنای دور بودن از زندگی متمدن بود. به نظر ارسطو انسان مخلوقی است که در پولیس زندگی می‌کند؛ زیرا پولیس تنها جایی است که آدمی می‌تواند تمام تواناییها و قابلیتهای معنوی، اخلاقی و فکری خود را به‌طور کامل محقق سازد.[۲]

از دیگر ویژگیهای جالب این شهرها، دموکراسی بودن آنهاست. البته دموکراسی این شهرها کامل نبود و همه افراد را شامل نمی‌شد. زنان، کودکان، برده‌ها و خارجیها از حقوق شهروندی محروم بودند؛ با وجود این، لوئیس مامفورد در کتابش به نام *شهر در تاریخ* (Mumford, 1961) مدعی است که یونانیها بیشتر از مصریان یا سومریها تواناییهای انسانی را کشف کردند.

در پولیس، زنان، کودکان، خارجیها و بردگان، شهروند محسوب نمی‌شدند؛ بنابراین، نقشی در حیات پولیس نداشتند. البته پیتر هال مدعی است که اگرچه در این شهرها، کشاورزان و مردم عادی دارای حق رأی بودند، عملاً مشارکت فعالی نداشتند و بیشتر مشاهده‌گر منفعل بودند. به‌علاوه، در شهرهای یونان خارجیها نیز حقوق محدودی داشتند؛ اما در مقایسه با شهرهای زمان خود و قبل از خود، بسیار

---

1. man in by nature a citizen of the city

۲. به‌نظر می‌رسد منظور ارسطو اینکه آدمی را حیوان سیاسی (political animal) می‌داند، یعنی حیوانی است که به پولیس تعلق دارد؛ زیرا کلمات: urban، citizen، و politics همگی ریشه از کلمات لاتینی دارند که به شهر مربوط می‌شوند.

دموکرات‌تر بودند (Hall, 1984).

به اعتقاد مامفورد، شهرهای یونان در مقایسه با شهرهای منطقه خاورمیانه، به‌مراتب قائل به تساوی بودند؛ زیرا در شهرهای بین‌النهرین و مصر قدرت در دست یک گروه کوچک نخبه تمرکز داشت (Mumford, 1961).

در شکل فیزیکی شهرهای یونان تأکید فراوانی بر فضاهای عمومی می‌شد. خانه‌های شخصی بسیار کم‌ارتفاع و دور از خیابانهای اصلی بودند. برعکس، در شهرهای یونانی یا پولیسها بر معابد، استادیوم، آگورا[1] (فضای باز که محل بازار و مباحث عمومی بود) و تئاتر تأکید فراوانی می‌شد. برای مثال، در شهر بزرگ آتن ساختمانهای عمومی بسیار بزرگ و باشکوهی وجود داشت.

طراحی شهرهای یونانی شبیه به‌هم بود و شهر دیوارهایی داشت که دور یک تپه احداث شده بود. این تپه آکروپولیس[2] نامیده می‌شد. آکروپولیسها قلعه‌هایی بودند که در بالاترین نقطه شهر ساخته می‌شدند (فکوهی، ۱۳۸۵، ص ۵۹) و معابد مهمی نیز داشتند؛ در این صورت آکروپولیس مرکز پرستش خدایان بود. در نزدیکی آن آگورا یا میدان بزرگ شهر قرار داشت که این فضای باز دارای دو کارکرد بود: محل ملاقات عمومی و بازار که گاهی به آن یا به بخشی از آن پلازا[3] می‌گفتند، مفهومی که امروزه برای مراکز خرید به کار می‌رود.

شهرهای مستقل یونان، مثل آتن و اسپارت، هم شاهد حوادث تلخی نظیر جنگ و هم شاهد رویدادهای باشکوهی نظیر بازیهای المپیک بودند. در واقع، یونانیها هرگز موفق نشدند که واحد شهروندی را به ورای شهر ـ دولت بسط دهند و این یکی از موفقیتهای بزرگ رومیها بود.

شهرهای روم

اگر یونان معرّف فلسفه و هنر بود، روم معرّف قدرت و فناوری بود. در دورهٔ سزارهای رومی شهر از نظر فیزیکی به اوج خود رسید. فقط در قرن نوزدهم بود که

1. agora
2. acropolis
3. plaza

اروپا یک‌بار دیگر شهرهایی به بزرگی شهرهای امپراتوری روم را به خود دید. شهر رم در اوج رشد خود، یک میلیون نفر جمعیت داشت. البته داده‌های مربوط به جمعیت شهرها تا قبل از قرن نوزدهم مبتنی بر برآوردند، نه سرشماری؛ برآورد بدین‌ترتیب بود که واحدهای مسکونی را می‌شمردند و بر میانگین بعد خانوار (که آن‌هم برآورد بود) ضرب می‌کردند (Palen, 2002).

بزرگ‌ترین شهر باستانی رم بود؛ به طوری که هیچ شهری در دنیا تا دورهٔ انقلاب صنعتی، به اندازهٔ آن جمعیت نداشته است (خمر، ۱۳۸۵) و در قرن دوم میلادی، جمعیتش در حدود یک‌میلیون نفر بود. رم اولین شهر در تاریخ است که چنین جمعیت زیادی داشت، اما بعد از قرن دوم میلادی، جمعیت آن کاهش یافت و در قرن نهم میلادی به زیر ۲۰۰ هزار نفر رسید (Flanagan, 1999).

پس از افول تمدن یونان، تمدن روم در غرب پدیدار شد. این امپراتوری بسیار مرکزمحور بود؛ یعنی همه‌چیز در روم بود. در سالهای نزدیک به تولد حضرت مسیح، روم قدرت مسلط در دنیای غرب بود و جمعیت زیادی داشت. رم ویژگیهای دیگر شهرهای اولیه را داشت: شرایط خوب محیطی، تولید اضافی و ساختار اجتماعی پیچیده. همانند یونان، روم نیز مملو از آثار هنری، علمی و اماکن عمومی بود؛ ولی تجلی قدرت نظامی در روم به مراتب بیشتر بود. امپراتوری روم به‌تدریج گسترش بسیاری یافت و از مدیترانه تا شمال افریقا، از مصر تا خاورمیانه، و بخش عمدهٔ اروپا را دربرگرفت. تقریباً نیمی از جمعیت دنیا تحت پوشش این امپراتوری بود.

شهرهای یونان به‌شدت بر ایدهٔ رومیها در مورد ساخت شهر، تأثیر گذاشتند؛ به‌خصوص در زمینه ساخت ساختمانهای عمومی، خیابانهای مورب، تئاتر و استادیوم. برخلاف شهرهای کوچک و منزوی یونانی، تجار رومی کالاها را در سراسر امپراتوری روم از ایران تا اسکاتلند، خرید و فروش می‌کردند. هم شکل فیزیکی و هم ساختار اجتماعی شهرهای رومی نشان‌دهندهٔ نظام امپراتوری، یعنی مرکز قدرت سیاسی و نظامی بود.

طراحی فیزیکی شهر رم شبیه به سایر شهرهای دیگر نقاط بود. در مرکز شهر،

یک بازار، یک محل مباحثه[1] و مجموعه‌ای از ساختمانهای بزرگ قرار داشت. کمتی دورتر خیابانهای اصلی و عریضی بودند که طراحی دقیقی داشتند. جاده و خیابان‌سازی، از مهم‌ترین دستاوردهای روم بود؛ جاده‌سازی هم زیاد و هم با دقت ساخته می‌شد. این جاده‌ها رم را به شهرهای بزرگ آن وصل می‌کردند. بسیاری از شهرهای بزرگ اروپای امروزی، مثل لندن، پاریس، وین و کلن، روزگاری جزء امپراتوری روم و بسیاری از آنها همچون کمپ نظامی روم بودند و برای همین شکل شطرنجی داشتند؛ مستطیلی شطرنجی که در هر طرف آن دروازه‌ای وجود داشت. شهرهای تحت حاکمیت رومیها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: شهرهایی که از قبل وجود داشتند و شهرهای جدیدی که رومیها ایجاد کردند. در شرق بیشتر شهرهایی بودند که از قبل وجود داشتند؛ مثل: شهرهای مصر و شهرهای یونانی. اما رومیها سیستم شهری خود را در غرب، یعنی اروپا، ساختند. به همین جهت بسیاری از این شهرها از لحاظ طراحی خیلی شبیه به هم بودند. روم نه فقط صادرکننده کالا بود، بلکه صادرکننده ایده و اندیشه نیز بود، مثل: قانون رومی، مهندسی رومی و حکومت رومی. در دورهٔ امپراتوری روم راهها و جاده‌های زیادی ساخته شد که کیفیت ساختشان حتی از استانداردهای امروزی نیز بالاتر بود.

در رم، حمامهای عمومی بزرگ، فواره‌های فراوان، شیرهای آب، جایگاه آتش‌نشانی در کنار خیابانها و سیستم زهکشی آب وجود داشت (Mumford, 1961). شاید مهم‌ترین موفقیت این شهر، سیستم مجرای آب آن بود که بعداً در سایر شهرهای اروپا اجرا شد. این سیستم، آب تازه را از فاصله زیاد به شهر می‌آورد؛ مثل سیستم آب زیرزمینی که اکنون برخی از شهرها همچون نیویورک از آن استفاده می‌کنند (Macionis et al., 2001). خانه‌های شهرهای روم اغلب از چوب ساخته می‌شدند؛ بنابراین، همواره در معرض خطر آتش‌سوزی بودند.

رومیها به جهت ترقی در امور مالی و اقتصادی، فراغت زیادی داشتند؛ برای مثال آنان به تماشای نبردهای گلادیاتوری در کلوزیوم[2] ها مشغول می‌شدند

1. forum
2. colosseum

(Palen, 2002). این نبردها و سیرک از جمله فعالیتهای رایج در روم بودند.

به‌طور کلی، در روم تقابلهای فرهنگی و اقتصادی زیادی بروز می‌کرد؛ مانند پیشرفت در امور مهندسی در کنار وحشی‌گریهای نظامی (Macionis et al., 2001). در حالی‌که در روم یک گروه اقلیت نخبه از تمام امکانات برخوردار بودند؛ فقرا سهم زیادی از ثروت روم را نداشتند. مامفورد معتقد است که در شهر رم بیش از ۲۰۰ هزار فقیر وجود داشت که به‌طور مرتب سهمیه‌شان دریافت می‌کردند (Mumford, 1961). امپراتوری روم گرچه در زمینه نحوه اداره و ساخت تأسیسات زیربنایی موفقیتهای زیادی داشت، در زمینه توسعه اجتماعی چندان موفق نبود؛ در حالی‌که در شهرهای یونان مشارکت در زندگی شهری بسیار حاکم بود. رومیها نوعی ساختار سلسله‌مراتبی در شهرها پدید آوردند و امپراتوران رومی خود را خدا می‌پنداشتند.

پس از مدتی، رم رو به افول نهاد. افول آن از ۴۵۰ میلادی شروع شد و در قرن ششم به یک شهر بسیار کوچک تبدیل شد (Macionis et al., 2001).

شهرهای منطقه امریکا

آخرین کانون شناخته شدهٔ پیدایش شهرها، منطقه مرکزی مکزیک، گواتمالا و جنوب امریکاست. در شهرهای این منطقه نیز الگوهای مشابهی مشاهده شده است؛ یعنی فناوری پیشرفتهٔ کشاورزی و وجود ساختاری اجتماعی پیچیده. ولی در عین حال تفاوتهایی نیز با سایر نقاط دارد.

اگرچه از حدود ۷ هزار سال قبل از میلاد در این منطقه مردم به کشت گیاهان می‌پرداختند، برخلاف سایر نقاط جهان، در آن شهری پدیدار نشد؛ زیرا این منطقه برای تولید اضافی، به‌سبب وجود زمینهای سنگی و کوهستانی مناسب نبود. به‌علاوه، مردم فاقد حیوانات اهلی بودند. در این منطقه از چوب سنتی نوک‌تیز برای کشت بذر استفاده می‌شد نه گاوآهن و به‌جای گندم، کشت ذرت غالب بود. در هزار و پانصد قبل از میلاد، دهکده‌هایی با خانه‌های گلی در این منطقه وجود داشت. در برخی از آنها، قبیله مایا[1] مراکز تشریفاتی و مراسمی بنا کرد. برخی از این مراکز

1. Maya

به‌تدریج رشد کردند و قبل از تولد مسیح به شهر تبدیل شدند. معروف‌ترین امپراتوری شهری در این منطقه متعلق به اینکا[1] است.

شهرهای امریکای مرکزی به مراتب دیرتر از منطقه بین‌النهرین یا چین پدیدار شدند. زندگی متمرکز کشاورزی در مکزیک از حدود ۴ هزار سال قبل از میلاد شروع شد. اولین شهرها در این منطقه به‌وسیله اولمکها[2] و فرزندان آنان یعنی مایاها ساخته شد. اختلاف نظر علمی زیادی وجود دارد که آیا مراکز سکونتگاهی مکزیک را می‌توان شهر واقعی تلقی کرد یا نه. دو ویژگی اصلی متمایز کنندهٔ مراکز سکونتی امریکای مرکزی از سایر شهرهای اولیه در جهان هستند: اول این‌که، شهرهای امریکای مرکزی بیشتر مراسمی[3] بودند تا تجاری؛ به‌طوری که ویژگی معماری این شهرها بیشتر بناهای مذهبی بودند. دوم، در حالی‌که شهرهای باستانی دیگر کانون جمعیت فراوانی بودند، در شهرهای امریکای مرکزی جمعیت درون دیوارهای شهر نبودند، بلکه در یک منطقه وسیع پخش بودند (Flanagan, 1999).

شهرهای ایران

فرایند شهرنشینی و شهرسازی ایران را می‌توان در دو دوره کلی قبل از اسلام و بعد از اسلام بررسی کرد:

۱. شهرنشینی و شهرسازی قبل از اسلام: این دوره حدوداً از قرن نهم قبل از میلاد شروع می‌شود و تا قرن هفتم میلادی ادامه دارد. در دوره قبل از اسلام، تمدن شهری آغاز می‌شود و با حمله مسلمانان به ایران و فتح آن پایان می‌پذیرد. این دوره قبل از اسلام خود به سه مقطع زمانی تقسیم می‌شود: دورهٔ مادی و پارسی،[4] دورهٔ پارسی ـ هلنی و دورهٔ حکومتهای اشکانی و ساسانی.

الف) دوره مادی و پارسی، از قرن نهم قبل از میلاد تا قرن چهارم قبل از میلاد

---

1. Inca
2. Olmecs
3. ceremonial
۴. البته قبل از این دوره می‌توان به شهر سوخته در کنار دلتای رود هیرمند اشاره کرد که در هزاره‌های دوم و سوم قبل از میلاد شهر مهمی بود.

را شامل می‌شود که دوران ماد و هخامنشی را دربرمی‌گیرد. در این دوره، بافت شهر تحت تأثیر سبک پارسی، از تمدن بین‌النهرین نشئت گرفته است. برای اقوام آریایی مستقر در کوهها فقط دو نوع جامعه معنادار بود: جامعه ایلی و جامعه روستایی. اما آشنایی آنان با شهرهای بین‌النهرین سبب شد تا آرپاییها با نوع سوم جامعه یعنی شهر آشنا شوند. بدین‌ترتیب، اولین شهر ایرانی، یعنی هگمتانه یا همدان، پدیدار شد؛ اما در دوره مادها شهر معنای گستردهٔ خود را نیافت. شاهان مادی تمایلی به ایجاد شهرهای جدید نداشتند تا آنکه با روی کار آمدن دولت هخامنشی، شهر پارسی جای شهر مادی را گرفت و با فتح بابل و آسیای صغیر، نظام هخامنشی وسعت یافت (حبیبی، ۱۳۸۴). کوروش شهرهای متعددی را در جای‌جای امپراتوری پهناورش به نام خویش عمارت کرد که آثار برخی از آنها تا کنون باقی‌مانده است. به عبارت دیگر، کوروش بر خلاف جهان‌گشایان غیرایرانی پیش از خود، به جای ویرانگری و نابودسازی مراکز مسکونی ملل تابع، به ایجاد تأسیسات شهری تازه کمک کرد (شعبانی، ۱۳۸۱، ص ۴۳). به تدریج، شار نظامی ـ کشاورزی دوران ماد کنار رفت و شار نظامی ـ بازرگانی پارسی ظاهر شد؛ در نتیجه بازار اهمیت یافت.

از دیدگاه ریخت‌شناسی، شهر پارسی دارای سه فضای مهم بود: دژ حکومتی، شار میانی و شار بیرونی (ربض).

ـ دژ حکومتی، که شامل مجموعه‌ای از کاخها، معابد، تأسیسات نظامی ـ اداری و انبارهای آذوقه می‌شد. این دژ مهم‌ترین نقطه شهر بود و با دیوارهای ضخیم از آن محافظت می‌شد.

ـ شار میانی (شارستان) مجموعه‌ای از محلات طبقات ممتاز جامعه بود و در وسط آن بازار قرار داشت. این مجموعه خود دارای دیوار و دروازه بود.

ـ شار بیرونی (ربض) مجموعه‌ای شامل محلات، باغات و مزارع پراکنده بود. این مجموعه محل استقرار اکثریت جامعهٔ شهری بود و با حصار طبیعی نظیر: کوه و رودخانه از فضای بیرونی خود جدا می‌شد.

در کل، شیوهٔ شهرسازی با الهام از شهرهای بین‌النهرین شروع می‌شد و در

شهرهای پارسی در شوش، استخر و پاسارگاد به اوج خود می‌رسید (حبیبی، ۱۳۸۴). اشرف (۱۳۵۳) از این دوران تحت عنوان رشد آرام شهرنشینی یاد می کند. مجموعهٔ روابط اقتصادی و اجتماعی دوران هخامنشیان حاکی از شکل گیری برخی از انواع شهرهایی بود که در بعضی از آنها بازار به عنوان فضایی عمومی و مهم مورد توجه قرار داشت (سلطان‌زاده، ۱۳۸۳).

ب) دوره پارسی ـ هلنی، شامل قرن سوم قبل از میلاد و ویژگی خاص آن حمله اسکندر به ایران است. در این دوره شاهد تلفیق شهر پارسی با دولت ـ شهر یونانی و شکل گیری شهر پارسی ـ هلنی یا شهر خودفرمان هستیم. فروپاشی دولت هخامنشی و سقوط شهرهایی، نظیر پاسارگاد و تخت جمشید از پیامدهای حمله اسکندر است. در این زمان، برای نخستین بار دو فلسفهٔ شرقی و غربی با یکدیگر آمیختند و در نتیجه مفهوم جدیدی از شهر شکل گرفت که هم ویژگی شهر پارسی را داشت و هم ویژگی شهر ـ دولت هلنی. بسیاری از عناصر شهر یونانی در این شهرهای جدید ایرانی متجلی شدند؛ نظیر: میدان شهر و شبکه معابر شطرنجی. این شهر محل استقرار طبقات ممتاز اجتماعی بود و مردم عادی در اطراف آن سکونت داشتند.

ج) دوره حکومتهای اشکانی و ساسانی نیز از اواخر قرن سوم قبل از میلاد شروع شد و تا قرن هفتم میلادی، برابر با قرن اول هجری، ادامه یافت. با سقوط دولت سلوکی، دولت اشکانی بر ایران مستقر و ثبات نسبی این دوران سبب شتاب‌بخشی فرایند شهرنشینی می‌شود. دولت اشکانی سعی داشت تا آثار نظام یونانی را از بین ببرد؛ بنابراین، شار پارتی شبیه به شار پارسی و عناصر درونی شهر همانند دوره پارسی بود، ولی با ایجاد برج و باروی دایره‌ای‌شکل بر اطراف شهر، شکل شهر به دایره‌ای تبدیل شد. دولت اشکانی در قرن سوم میلادی با قیام اردشیر بابکان جای خود را به دولت ساسانی داد. ظهور دولت ساسانی اولین حرکت جامعه شهری برای رسیدن به قدرت بود. دولت ساسانی در صدد بود تا شهرهای یونانی‌وار را تحت فرمان دولت مرکزی قرار دهد (اشرف، ۱۳۵۳). نظامیان و دیوانیان دو قشر اصلی جامعه شهری در حکومت ساسانی بودند؛ زیرا جامعه ایرانی در این دوره به

سرعت به سمت شهری شدن پیش می‌رفت. در این دوره، اماکن موجود در شهر عبارت بودند از: دژ حکومتی، شار میانی، شار بیرونی، بازار و میدان (حبیبی، ۱۳۸۴). مهم‌ترین ویژگیهای شهر در دوره ساسانی، رونق بازرگانی و صنعت، گسترش دادوستد، از بین رفتن نهادهای یونانی‌وار در شهر و افزایش دخالت دستگاه اداری در زندگی شهری و امور اصناف بود. البته در دوره ساسانی سیاست شهرسازی نوسانات زیادی داشت (اشرف، ۱۳۵۳)، اما به هر صورت، در این دوران بازار به یک فضای مهم شهری تبدیل شد و بازاریان به تشکیلات صنفی پرداختند (سلطان‌زاده، ۱۳۸۳).

۲. شهرنشینی و شهرسازی بعد از اسلام: این دوره با استقرار اولین حکومتهای اسلامی در ایران از قرن هفتم میلادی برابر با قرن اول هجری شروع می‌شود. در قرن هفتم میلادی، اسلام در مکه متولد و سپس از حجاز خارج شد و به سوی بین‌النهرین، ایران و روم شرقی حرکت کرد. شهر دورهٔ ساسانی مکان استقرار اشرافیت وابسته به دولت قاهر مرکزی بود. در فروپاشی دولت ساسانی، به هنگام هجوم اعراب، افراد ساکن در شار بیرونی نقش مهمی ایفا کردند (حبیبی، ۱۳۸۴). وقتی که اعراب امپراتوری ایران را فتح کردند، شهرنشینی در ایران رونق فراوانی داشت؛ بنابراین، فاتحان عرب برای استقرار حکومت خود کار شهرسازی را دنبال کردند. از شهرهای مهم که در دوره اسلامی بنیان‌گذاری شدند، می‌توان به بغداد، سامره، بصره و کوفه در عراق، و قم، مشهد و کاشان در ایران اشاره کرد.

فرهنگ اسلامی در سیمای شهرهای ایران و خصوصیات کالبدی و بافت اجتماعی و کارکرد آنها تأثیرات آشکاری بر جای نهاده است. بدین ترتیب در دوره اسلامی، سازمانها و فرایندهای دینی در بنیان زندگی شهری اهمیت زیادی یافتند، به‌طوری که مسجد جامع یا آدینه از اجزاء اصلی نظام اجتماعی شهر شد. قرن اول هجری، دوره درخشانی برای توسعهٔ بازارهای شهری در ایران نبود، زیرا هیچ حکومت ایرانی قدرتمندی شکل نگرفته بود. اما از قرن سوم به بعد با روی کارآمدن حکومتهای مقتدر، فعالیتهای اقتصادی رونق یافت و به‌دنبال آن توسعهٔ شهر روی داد (سلطان‌زاده، ۱۳۸۳). بنابراین، می‌توان گفت که شهرنشینی در دوره اسلامی از قرن

سوم هجری گسترش یافت و تا چند قرن ادامه داشت. گسترش بازارهای داخلی و رواج دادوستد خارجی از عوامل اصلی رشد شهرنشینی در این دوران بودند. ولی یورش مغول در قرن هفتم هجری سبب افول شهرنشینی شد. از یک سو با زوال کشاورزی بازارهای شهری محدود شد و از سوی دیگر، مالیاتهای سنگین بر کسبه شهری مانع از رشد اقتصاد شهری شد (اشرف، ۱۳۵۳). اگرچه در دوره ایلخانان و تیموریان اقدامات عمرانی صورت گرفت، از دورهٔ صفویه رشد شهرنشینی مجدداً شروع شد که دلیل عمده آن، برقراری امنیت نسبی، رونق دادوستد داخلی و بازرگانی خارجی بوده است.

شهر دوره اسلامی دارای دو پایه اصلی بود: مسجد جامع و بازار (همو، ۱۳۵۳). به عبارت دیگر، شهر اسلامی مبتنی بر چند کارکرد اساسی بود و بر پایه همین کارکردها فضاهای خویش را به وجود می‌آورد و به آنها نظم می‌بخشید. مهم‌ترین کارکرد شهر اسلامی، کارکرد دینی بود که خود را در فضای مسجد جامع و سایر مساجد شهر نشان می‌داد (فکوهی، ۱۳۸۵).

مسجد جامع در اوایل دوره اسلامی، مرکز مذهبی و سیاسی بود. بنای آن در کنار خیابان اصلی شهر، در محوطهٔ بزرگ مستطیل‌شکل بود و در کنار آن، ساختمانهای اصلی دولتی قرار داشت. این مسجد محل ابلاغ فرمانهای حکومتی بود و نیز کارکرد علمی داشت. وجود یک مسجد جامع عظیم و زیبا نشانه‌ای از قدرت و ثروت شهر و حاکم آن به حساب می‌آمد (فکوهی، ۱۳۸۵). معمولاً مسجد جامع، شاهکار معماری شهر اسلامی محسوب می‌شد (Brunn et al., 2003).

بدین‌ترتیب، می‌توان گفت که باورهای مذهبی بر سازمان اجتماعی و شکل‌دهی شهرهای ایرانی تأثیر شگرفی داشته است. اسلام علاوه بر زندگی روحی و معنوی مردم ایران، بر شکل و ساختار سکونتگاهها بسیار مؤثر بوده است؛ به طوری که مسجد به‌زودی به سمبل شهر اسلامی تبدیل شد. شاید بتوان گفت که ظهور مسجد مهم‌ترین تغییر فیزیکی اسلام در شهرهای ایرانی بود. در شهرهای سنتی ایران، مسجد جامع در کانون بازار قرار داشت؛ در نتیجه از عناصر اصلی مجموعه بازار

تلقی می‌شد. یکی از دلایل نزدیکی مکان مسجد به بازار این بود که بازاریان به طور منظم از مسجد استفاده می‌کردند؛ البته مسجد در داخل محله‌های مسکونی شهر نیز پراکنده بود و در هر محله‌ای حداقل یک مسجد وجود داشت (Kheirabadi, 1991).

در شهرهای سنتی ایران، مناطق مسکونی به محله‌های جدا از هم تقسیم شده بود که این تقسیم‌بندی بر اساس خاستگاه قومی، مذهبی و یا حرفه‌ای بود. بنابراین، در هر محله‌ای افراد مشابهی زندگی می‌کردند؛ مسلمانان در محله‌های نزدیک به مسجد سکونت داشتند، اما محله‌های مسیحی و یهودی با فاصله زیادی از مسجد قرار داشتند (فکوهی، ۱۳۸۵). تقسیم‌بندی محله‌ها بر اساس قومیت یا مذهب، بیشتر در شهرهای بزرگ (مثل یهودی‌محله) بود؛ ولی در شهرهای کوچک، معیار تقسیم‌بندی محله بر مبنای تفاوت در شغل یا روستای محل تولد (مثل زرگرمحله) بوده است. در مرکز محله، میدانی وجود داشت که در اطراف آن تعدادی مغازهٔ برطرف‌کنندهٔ نیازهای روزمره مردم آن به چشم می‌خورد؛ مثل قصابی و نانوایی که تعداد و تنوع آنها بستگی به وسعت و اهمیت محله داشت (Kheirabadi, 1991).

کارکرد دیگر در شهر اسلامی، اقتصادی است که عمدتاً در چهارچوب بازارها یا سوقها متبلور می‌شد (فکوهی، ۱۳۸۵). در نزدیکی مسجد جامع، بازار قرار داشت که نقش خیابان مرکزی شهر را بر عهده داشت. اگرچه در بازار، خانه مسکونی وجود نداشت، راه ارتباطی همه جا از طریق آن بود و بدین‌جهت، بازار مرکز شهر بود و از میدان اصلی شهر شروع می‌شد و تا دروازه شهر امتداد داشت؛ همچنین مجموعهٔ کاملی از فعالیتها را در بر می‌گرفت، زیرا تمام اماکن مهم نظیر: مسجد، مسافرخانه، حمام عمومی و زورخانه در آن قرار داشت (Kheirabadi, 1991). بازار خود از عناصر متنوع و پیچیده‌ای تشکیل می‌شد که ارتباط تنگاتنگی با هم داشتند. سلطان‌زاده (۱۳۸۳) عناصر موجود در فضای بازار را به دو دسته کلی تقسیم کرده است: ۱) عناصر ارتباطی بازار نظیر: راسته اصلی، راسته فرعی، دالان، چهارسو یا چهارسوق، میدان و جلوخان، و ۲) عناصر معماری بازار مثل: حجره، کاروان‌سرا، تیمچه و قیصریه.

در بازار هر یک از مشاغل محل استقرار مخصوص به خود را داشت. در

درون بازار در نزدیکی مسجد، ابتدا فروشندگان اشیاء مذهبی، مانند شمع‌فروشان، عطاران و تسبیح‌فروشان بودند، و در کنار آن، بازار کتاب‌فروشان، صحافان و سپس بازار چرم‌سازان قرار داشت. پس از آن نوبت به بازار پارچه‌فروشان می‌رسید که قیصریه نام داشت که مهم‌ترین مرکز بازرگانی بازار بود؛ زیرا صنایع نساجی در بازارهای اسلامی پایه اقتصادی آن بود (اشرف، ۱۳۵۳). قیصریه از لحاظ معماری و طراحی بسیار زیبا بود، به طوری که زیباترین بخش بازار را تشکیل می‌داد (Kheirabadi, 1991). پس از آن، بازار درودگران، مسگران و آهنگران قرار داشت. در حاشیه بازار، کاروان‌سراها و بازار زین‌سازان و پالان‌دوزان قرار داشت که در نزدیکی دروازه شهر بودند. حومهٔ شهر محل استقرار فعالیتهایی بود که هم به زمین بزرگ نیاز داشتند و هم به لحاظ جلوگیری از آلودگی محیط باید در خارج از شهر قرار می‌گرفتند؛ نظیر: دباغ‌خانه، سفال‌سازی، و کوره‌های آجرپزی (اشرف، ۱۳۵۳).

بانین (Bonine, 1981) در مورد دلایل تفکیک مشاغل در بازار معتقد است که با جمع شدن افراد دارای شغل مشابه در کنار هم در یک راسته، بهتر و راحت‌تر نظام مالیاتی اجرا می‌شود؛ در نتیجه مأمور دولتی ارزیابی بهتری از درآمد هر یک از اعضا داشت، چون می‌توانست او را با همسایه‌های کناری خود مقایسه کند و در این صورت، تأمین امنیت نیز راحت‌تر صورت می‌گرفت. تمرکز پیشه‌وران مشابه در یک محل باعث تعامل دائمی و تبادل ایده‌های حرفه‌ای بین آنان می‌شد. البته در این سیستم، مشتری نیز می‌توانست به‌راحتی به مقایسه کیفیت و قیمت بپردازد (Kheirabadi, 1991). سلطان‌زاده (۱۳۸۳) برای تبیین چگونگی استقرار فعالیتها و اصناف گوناگون در کنار یکدیگر در بازارهای ایران به چهار عامل اشاره می‌کند: جاذبه و کشش راسته‌های تخصصی، امنیت و ارزش اقتصادی کالاها، هم‌گرایی فعالیتهای سازگار و واگرایی فعالیتهای ناسازگار.

به طور کلی، فعالیتهای بازار را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: فعالیتهای اقتصادی، یعنی تولید، تجارت و انبارداری و فعالیتهای غیر اقتصادی، یعنی فعالیتهای مذهبی، آموزشی، اجتماعی و سیاسی. در بازار بین اقتصاد، سیاست و مذهب به‌هم‌پیوستگی شدیدی وجود داشت. در تاریخ ایران، بازار همواره تمایل به حمایت

مالی و اخلاقی از سازمانهای دینی داشته است (Kheirabadi, 1991).

همچنین مهم‌ترین کانال ارتباطی بازار شهر بود که علاوه بر خرید و فروش کالا و جریان انتقال سرمایه، اطلاعات، اخبار و آگهیها نیز از طریق آن به اطلاع مردم می‌رسید؛ زیرا اطلاع‌رسانی به صورت شفاهی بود و هر وقت حکومت می‌خواست خبری را به اطلاع مردم برساند، عده‌ای که به آنها جارچی یا منادی می‌گفتند، آن خبر را در ابتدای در بازار اصلی شهر جار می‌زدند (سلطان‌زاده، ۱۳۸۳).

یکی دیگر از ویژگیهای اساسی بازار در شهرهای اسلامی، وجود انجمنهای صنفی یا اصناف بود. اما این انجمنها استقلال چندانی در مقابل دولت نداشتند. به اعتقاد اشرف (۱۳۵۳)، حکومت انجمنهای صنفی را به عنوان ابزار مناسبی برای جمع‌آوری مالیات می‌دانست. بنابراین، هدف از آنها، ادای وظایف اقتصادی به سود دولت بود.

به اجمال، همان طور که بران و همکاران او (Brunn and et al., 2003) اظهار داشته‌اند، شکل‌گیری شهرهای منطقهٔ خاور میانه، از جمله ایران، همواره تحت تأثیر دو عامل مهم آب‌وهوای گرم و خشک، و وجود دین اسلام بوده است. خیرآبادی نیز معتقد است که موقعیت و ریخت‌شناسی شهرهای ایرانی همواره تحت تأثیر عوامل فیزیکی و فرهنگی بوده است. او مهم‌ترین عوامل فیزیکی را آب‌وهوا، کمبود آب، و ویژگیهای فلات ایران و مهم‌ترین عوامل فرهنگی را مذهب و تاریخ سیاسی- اجتماعی ایران معرفی می‌کند و در کتاب خود به نام *شهرهای ایرانی: توسعه و شکل‌گیری*[1] نتیجه می‌گیرد که اسلام بر چشم‌انداز شهرهای ایرانی تأثیر زیادی داشته است، زیرا سبب پیدایی اماکنی نظیر: مسجد و امام‌زاده در شهرها بوده است؛ ولی علاوه بر مذهب، عوامل دیگری نیز بر ریخت‌شناسی شهرهای ایران تأثیر مهمی داشته‌اند، نظیر: محیط فیزیکی، تجارت، و تاریخ سیاسی. به همین جهت او در اثرش کوشید تا به تأثیر هم‌زمان عوامل طبیعی و فرهنگی در شکل‌گیری شهرهای ایرانی بپردازد. از نظر او، اگرچه پیکربندی اجتماعی شهرهای ایرانی نوعی هم‌نوایی با

1. *Iranian Cities: Formation and Development*

الزامات دینی اسلام است، ریخت‌شناسی فیزیکی این شهرها، واکنشی عقلانی نسبت به محیط طبیعی فلات ایران بوده است. نمونه بارز این در هم‌تنیدگی عوامل را می‌توان در بازار دید؛ به طوری که موقعیت بازار بیشتر تحت تأثیر عوامل فرهنگی، ولی شکل آن بیشتر تحت تأثیر عوامل طبیعی بوده است (Kheirabadi, 1991).

فصل سوم

شهرها از قرون وسطا تا ظهور انقلاب صنعتی

قرون وسطا ـ نظام فئودالیته

با سقوط امپراتوری روم در ۴۷۶ میلادی، شهرهای اروپا بیش از ۶۰۰ سال دوران افول را سپری کردند. به‌طور کلی، دو عامل به سقوط امپراتوری روم کمک کرد: تهاجم بربرها و فساد درونی دربار. در پایان قرن ششم میلادی، بیماری، قحطی و گرسنگی بر سراسر امپراتوری روم سایه افکند. گسترش اسلام در قرن هفتم و حمله اقوام شمالی در قرن نهم، آخرین رمقهای اروپا را از بین برد؛ در حالی که در این دوران شهرهای مشرق‌زمین شروع به رشد کردند. قسطنطنیه شهری که به‌وسیله امپراتور کنستانتین ساخته شده بود، به عنوان پایتخت امپراتوری بیزانس دوام آورد تا اینکه سرانجام در ۱۴۵۳ میلادی ترکها آن را فتح کردند (Palen, 2002).

با سقوط امپراتوری روم، دوره قرون وسطا در غرب آغاز می‌شود. اروپا از شمال با تهاجم وایکینگها[۱] و از جنوب با حملات اعراب افریقای شمالی مواجه شد و به وضعیت روستایی بازگشت و فئودالیسم بر آن حاکم شد. در این دوران، شهرهای اسلامی، مثل سامره و بغداد به کانون قدرت تبدیل شدند.

در غرب تجارت و بازرگانی که عامل اصلی رشد شهرها بود، بسیار کم شد و غارت شهرها به‌وسیله وحشیان افزایش یافت. شهرهایی که روزی بیش از صد

---

۱. Viking؛ از مردم اسکاندیناوی که از اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن یازدهم میلادی با حمله به اروپا بخش مهمی از این قاره را تحت تسلط خود داشتند.

هزارنفر جمعیت داشتند، تبدیل به شهرهای کوچک شده، مسئله امنیت مهم‌ترین دغدغه مردم شد. در نتیجه، شهرهای موجود خود را به تسلیحات نظامی مجهز کردند. دیوارهای بزرگ دور شهر مجدداً پدیدار شدند و این ویژگی شهرهای بسیار قدیمی بود که با روی کار آمدن امپراتوری روم دیگر نیازی به این دیوارها نبود، ولی اکنون مجدداً برپا شدند.

هم جمعیت و هم کارکرد شهرهای بزرگ اروپا کاهش یافت. بنابراین، سقوط امپراتوری روم در قرن پنجم میلادی، آغاز افول شهرنشینی در اروپا بود که چند صد سال ادامه یافت. دلیل عمدهٔ اینکه چرا شهرنشینی در اروپا متوقف شد، کاهش در تعاملات فضایی بود. بعد از سقوط امپراتوری روم، رابطه بین شهرها از بین رفت و هر شهری به واحدی مجزا تبدیل شد. بدین‌ترتیب، هر شهری برای ادامهٔ بقای خود مجبور بود که خودکفا باشد. از همان ابتدا، برای رشد و بقای شهر نیاز به تجارت با مناطق اطراف بوده است؛ اما، در این دوران در اروپا، تجارت بین شهرها از بین رفت. همچنین، شبکه حمل‌ونقل به شدت آسیب دید (Brunn et al., 2003). به طور کلی، در این دوران دغدغهٔ اصلی مردم، دفاع از خود در مقابل تهدیدات مختلف بود.

در این دوران، نظام فئودالی[1] ظهور یافت؛ نظامی که یک ارباب محلی[2] امنیت را برای مردم منطقه برقرار می‌کرد؛ اما با این شرط که مردم برای او کار کنند. با رشد ملک اربابی، که بیشتر آنها بیرون از شهرها بودند، روزبه‌روز از جمعیت شهرها کاسته شد.

یکی از پیامدهای سقوط امپراتوری روم جدایی شهرهای مختلف از یکدیگر بود؛ در نتیجه هریک برای بقای خود می‌بایست خودکفا می‌شد. در این دوران نوعی قرارداد اجتماعی بین لردهای محلی و دهقانان شکل گرفت؛ لردها از دهقانان در مقابل حملات اقوام وحشی دفاع می‌کردند و در مقابل دهقانان برای آنان نوعی بردگی به‌نام سرواژ[3] انجام می‌دادند. بدین‌ترتیب نوعی قشربندی اجتماعی پدید آمد

---

1. feudal system
2. Lord
3. Serfdom؛ سرو در لغت به معنای برده است و منظور از نظام سرواژ، پایگاه اقتصادی ـ اجتماعی ←

که در رأس آن لردهای محلی و در قعر آن سروها قرار داشتند. نکته مهم اینکه پایه اقتصادی و سیاسی نظام فئودالیسم، برخلاف امپراتوری روم، مبتنی بر روستا بود نه شهر؛ بنابراین، دیگر شهر مهم نبود، بلکه قلعهٔ روستایی اهمیت داشت. در این دوران، تجارت با مناطق دوردست کاملاً نابود شد و اقتصاد مبتنی بر کشاورزی معیشتی بود، یعنی آنچه در محل تولید می‌شد؛ زیرا نقل و انتقال کالا بین مناطق بسیار دشوار بود. اگرچه جمعیت تمام شهرها کاهش یافت، برخی از آنها دوام آوردند. در این شهرها کشیشان صاحب قدرت شدند. به‌عبارت دیگر، با سقوط امپراتوری روم، کشیشان هم صاحب قدرت معنوی شدند و هم صاحب قدرت دنیوی؛ بدین‌ترتیب، کلیسای کاتولیک بر شهرهای امپراتوری روم حاکم شد. هانری پیرنه معتقد است که این شهرها فقط نام شهر را داشتند، ولی در عمل بیشتر شبیه قلعه بودند تا شهر. جمعیت آنها اغلب بین ۲ هزار تا ۳ هزار نفر بود.

هرچند نظم فئودالی اساساً مبتنی بر روستا بود، برخی از عناصر اجتماعی و حقوقی قرون وسطا به رشد شهرها کمک کرد. به مرور شهرها کمابیش مستقل و خودفرما شدند و به تدریج شهرکهای قرون وسطایی، جمعیت ماهر و بلندپروازانه جمعیت روستایی را به خود جذب کردند (Palen, 2002).

در اوایل دوره قرون وسطا، فئودالیسم توسعه شهرهای اروپا را محدود کرد، زیرا خواهان سکونتگاه خودکفا بود. در این دوران، تنها جاهایی که رشد کردند، مراکز مذهبی و نظامی بودند. مدتی بعد، سکونتگاههای دارای استحکامات نظامی و مراکز کلیسایی پدیدار شدند که در آنها مبادلات محدودی بین ساکنان و مناطق نزدیک صورت می‌گرفت. بیشتر ساکنان شهر، زندگی خود را در داخل دیوارهای شهر می‌گذراندند؛ در نتیجه در این شهرها، ساختار اجتماعی منسجمی شکل گرفت. قدرت در این شهرها در اختیار دو گروه بود: لردهای فئودال و رهبران مذهبی. در شهر اصناف شکل گرفتند و هر کسی در بازار متعلق به یک صنف خاص بود؛ پایگاه

← دهقانان وابسته به زمین در دوره فئودالیسم است. سروها پایین‌ترین طبقه اجتماعی جامعه فئودالی را تشکیل می‌دادند.

اجتماعی هر فردی به موقعیت او در صنف خویش، موقعیت او در کلیسا و نظام اداری فئودال بستگی داشت (Brunn et al., 2003). شهرهای قرون وسطایی از لحاظ کالبدی با دیوارهای ستبر، برجهای دیده‌بانی، دروازه‌های بزرگ و خندقهایی برای دفاع شکل گرفتند. کارکرد آنها در آغاز بیشتر مذهبی ـ نظامی و سپس بازرگانی بود (حاتمی‌نژاد و عبدی، ۱۳۸۶).

ویژگیهای شهرهای قرون وسطا

این شهرها در مقایسه با شهرهای امپراتوری روم و در مقایسه با شهرهای صنعتی، که بعداً پدیدار شدند، دارای جمعیت اندکی بودند. حتی در دورهٔ رنسانس، شهرهای مهم فقط بین ۱۰ تا ۳۰ هزار نفر جمعیت داشتند. البته تعداد اندکی شهر با وسعت و جمعیت زیاد وجود داشت؛ مثل پاریس، فلورانس، ونیز و میلان که جمعیتشان به ۱۰۰ هزار نفر می‌رسید. شهر با دیوارهای ضخیم احاطه شده بود که این دیوارها و خندقهای اطراف آن به جهت مقاومت شهر در مقابل حملات دشمنان طراحی شده بودند. شهر همچنین دروازه‌های محکمی داشت تا از توانایی دفاعی بالایی برخوردار باشد. خیابانهای اصلی، دروازه‌های شهر را به مرکز شهر وصل می‌کردند و در مرکز شهر میدانی قرار داشت که محل بازار بود. در اطراف بازار، کلیسا، تالار شهر،[1] تالار انجمن صنفی[2] (اصناف)، قصرها و خانه‌های افراد متنفذ قرار داشت. مامفورد معتقد است که مهم‌ترین عنصر در مرکز شهر، کلیسا بود که همواره بلندتر از سایر ساختمانها بود؛ همانند آسمان‌خراشهای امروزی، کلیسای قرون وسطایی بلندترین ساختمان شهر آن زمان بود. در دورهٔ قرون وسطا، تمام ساختمانها و حتی قلعه‌های سلطنتی نسبت به کلیسا ارتفاع کمتری داشتند. در برخی از شهرهای اروپا، نظیر پراگ هنوز مرتفع‌ترین ساختمانهای شهر را کلیساها تشکیل می‌دهند (Brunn et al., 2003).

در بسیاری از شهرهای قرون وسطایی، خیابانهای اصلی از دروازه‌های شهر به سمت کلیسا یا قلعه که مرکز قدرت بودند، امتداد داشتند. به تدریج، با افزایش

1. city hall
2. guild hall

جمعیت، دیوارهای شهر تخریب و دیوارهای جدید در شعاع دورتری احداث شدند که بسیاری از آنها سرانجام در قرن نوزدهم از بین رفتند و به جای آنها بولوارهای بزرگی احداث شدند (Palen, 2002). خیابانها اغلب باریک و پیچ‌درپیچ بودند. در دوره امپراتوری روم در مقیاس وسیعی فرش کردن خیابانها با سنگ صورت می‌گرفت؛ اما در قرون وسطا، امر رایجی نبود تا این‌که مجدداً در قرون دوازدهم و سیزدهم متداول شد. همچنین، شهرهای قرون وسطایی بسیار کثیف و غیر بهداشتی بودند و بیماریهای مسری، نظیر طاعون، به آسانی در بین مردم شیوع می‌یافت. وجود محله‌های تنگ و باریک، فقدان تهویه و نبود سیستم فاضلاب و تصفیه آب باعث شد تا مرگ سیاه[1] بین سالهای ۱۳۴۷ـ۱۳۵۱ میلادی به سرعت در شهرهای اروپا سرایت کرده، حدود یک‌سوم جمعیت این شهرها را نابود کند (Brunn et al., 2003).

شهرهای قرون وسطایی را «بورگ»[2] می‌نامیدند. به همین جهت طبقه اجتماعی جدیدی نظیر: هنرمندان، پیشه‌وران و صنعت‌گران، که در این شهرها فعالیت داشتند بورژوا[3] نامیده می‌شدند. این طبقه از بسیاری جهات نقطهٔ مقابل نجبای فئودالی بودند و نیز انجمن صنفی داشتند. مهم‌ترین ویژگی آنها، تولید کالاهای صنعتی و تجارت بود، نه مالکیت زمین. ظهور بورژواها، نظام سنتی را فرو ریخت و زمینه را برای تغییرات مهم بعدی فراهم ساخت.

افول زندگی شهری اروپا تا قرن نهم میلادی افزایش یافت (Roebucks, 1974)؛ اما در قرن یازدهم بیداری شروع شد. در واقع در فاصله زمانی بین مرگ آخرین امپراتوری روم و قرن یازدهم شهرهای اروپا دورهٔ افول خود را سپری کردند؛ ولی از قرن یازدهم به بعد، هم اندازه آنها افزایش یافت و هم کارکردشان تغییر کرد. از این دوره به بعد، شهرهای اروپایی به کانون تجارت و فرهنگ تبدیل شدند.

---

۱. black death؛ یکی از کشنده‌ترین بیماریهای واگیردار در تاریخ بشر است که در قرن چهاردهم میلادی از آسیای مرکزی و هند شروع شد و در سراسر اروپا شیوع یافت. این بیماری تأثیر بسیاری بر ساختار اجتماعی اروپا گذاشت؛ از جمله: کاهش جمعیت، تنزل قدرت کلیسا و کمبود نیروی کار.

2. burg
3. bourgeoisie

هانری پیرنه،[1] مورخ اروپایی، در تحلیل افول شهرها در پایان دوره امپراتوری روم و ظهور مجدد آنها در قرن یازدهم بر نقش تجارت تأکید داشته است. به اعتقاد او وقتی مهاجمان وحشی امپراتوری روم را سرنگون کردند، خودشان جذب فرهنگ رومی شدند. آنان شهرها و نهادهای اجتماعی موجود در شهرهای رومی را از بین نبردند و بیشتر به دنبال کسب لذت از شهرهای رومی بودند نه نابود کردن آنها. به اعتقاد پیرنه، از سوی دیگر مسلمانان منطقه مدیترانه را فتح و مسیرهای تجاری با نقاط دور را مسدود کردند. وقتی تجارت دچار رکود شد، شهرهای اروپا تنزل یافتند؛ زیرا کارکرد اقتصادی خود را از دست دادند. به اعتقاد او و همان‌طور که فقدان تجارت سبب افت شهرها شد، همین تجارت بود که شهرهای اروپایی را در قرن یازدهم دوباره احیا کرد. در این دوران، گروه خاصی به نام بازرگانان و تجار[2] پدید آمدند که گروه مستقلی از روحانیون بودند؛ آنان از بسیاری از محدودیتهای سیاسی، حقوقی و اجتماعی آزاد بودند. بازرگانان با افزایش تعداد و نفوذشان توانستند در ساختار اجتماعی شهرها انقلابی ایجاد کنند. بدین‌ترتیب، پیرنه بر نقش مثبت کاپیتالیسم در احیای شهرهای اروپایی تأکید دارد. همچنین، به نظر او کارکرد اقتصادی باعث شد تا شهرکها به قدرت و استقلال سیاسی دست یابند (Pirenne, 1925). این شهرکها از ثروت خود استفاده کردند و حق حکومت را از بارونها[3] پس گرفتند (Legates and Stout, 2000).

با خاتمهٔ عصر تاریک[4] تجارت از سر گرفته شد و شهرهای واقع در مسیرهای تجاری شروع به رشد کردند. جنگهای صلیبی (۱۰۹۵ـ۱۲۹۱ میلادی) از دیگر عواملی بود که به احیای مسیرهای تجاری بین اروپا و خاورمیانه منجر شد. در این دوره تقاضا برای کالاهای تجملی مثل ابریشم در اروپا افزایش یافت که در نتیجه بازرگانی تقویت شد. احیای تجارت سبب شد تا کالاها و ایده‌های جدید زیادی وارد شهرهای

---

1. Henri Pirenne
2. merchants
3. بارون عنوانی برای نشان دادن نجابت و اصالت فرد بود. زمین بارونها حاصل خدمات نظامی بود که بارونها برای پادشاه انجام می‌دادند.
4. dark ages

اروپایی شود.

بدین‌ترتیب، از قرن یازدهم شهرها به تدریج احیا شدند. علت اصلی آن، کاروانهای بازرگانی بودند که در این شهرها توقف کرده و دادوستد می‌کردند. در واقع، تجارت باعث شد تا شهرهای قدیمی امپراتوری روم بار دیگر جمعیت خود را بیابد. در ابتدا، این تجار حق عبور از دیوارهای شهر را نداشتند و خارج از آن دادوستد می‌کردند؛ اما به تدریج توانستند منطقه دادوستد را در پشت دیوارهای شهر مستقر کنند.

احیای شهرها بیش از همه در ایتالیا محسوس بود؛ یعنی زمانی که ونیز رابطهٔ تجاری زیادی با بیزانس و کشورهای مشرق‌زمین برقرار کرد. تجارت ونیز با قسطنطنیه باعث ترقی اقتصادی آن شد، به‌طوری که به یک امپراتوری کوچک با کشتیهای فراوان تبدیل شد.

جنگ صلیبی به احیای تجارت کمک زیادی نمود، زیرا سربازان آن با خود کالاهای مصرفی و تجملی زیادی از امپراتوری بیزانس به منازلشان می‌آوردند. در نتیجه بازرگانان شهری به سرعت شروع به تجارت کالا از شرق کردند.

علی‌رغم اینکه بازرگانان مجبور بودند مالیاتهای گوناگونی به لردهای محلی بپردازند تا بتوانند از قلمرو آنان عبور کنند، ولی تجارت به شدت رشد کرد. در این دوران ثبات نسبی نظام سیاسی را افزایش داد که این امر خود سبب کاهش مرگ‌ومیر و افزایش طبیعی جمعیت شد.

نوآوریهای فناورانه نیز به رشد جمعیت کمک کرد و در نتیجه تولید مواد غذایی افزایش یافت که به دنبال آن جمعیت رشد کرد (Palen, 2002). سرانجام، اجتماع شهری پدیدار شد. به نظر وبر، این اجتماع از لحاظ اقتصادی مبتنی بر تجارت و روابط بازرگانی بود. او برای این شهر، چند ویژگی خاص را مشخص کرد (Weber, 1966).

در قرن چهاردهم مشخص شد که رشد شهرهای مبتنی بر تجارت در حال دگرگون کردن اروپا و اقتصاد آن هستند. در این دوران رقابت اقتصادی شدیدی بین دولت ـ شهرهای ایتالیایی پدیدار شد، حتی بین آنها جنگهایی روی داد. فلورانس

یکی از این شهرهای پیروز بود. در این قرن، گسترش طاعون مانع از رشد شهری شد. علت آن وجود موشهای بسیار در کشتیهای تجاری بود. از طاعون تحت عنوان مرگ سیاه یاد می‌شد که جمعیت زیادی را در اروپا از بین برد. ظاهراً شروع آن از هند بود که به خاورمیانه گسترش یافت و سپس به اروپا رسید؛ زیرا مسیر تجاری را می‌پیمود. بیشترین آثار طاعون در شهرهای ساحلی بود. سرانجام، بسیاری از دهقانانی که بر زمینهای اربابی کار می‌کردند، زمینها را رها کرده، به شهرها گریختند و در آنجا به کارگران قراردادی تبدیل شدند. بدین‌ترتیب، زمینهای فئودالی به شدت با کمبود نیروی کار مواجه شدند؛ در نتیجه بر ساختار اجتماعی فئودالیته ضربه سنگینی وارد شد. از این دوران به بعد، غرب به تمدن شهری تبدیل شد (Palen, 2002).

به طور کلی، در این دوران ظاهر شهرها و ساختار آنها بسیار تغییر کرد. نمود آن ظهور اشکال جدیدی از هنر و معماری است؛ به‌طوری که در اماکن عمومی مجسمه‌های بسیاری برپا شد. به‌علاوه، در این دوران قدرت از دست رهبران مذهبی و نجبا خارج شد و به دست بورژواهای ثروتمند و بازرگانان افتاد (Flanagan, 1999).

دورهٔ رنسانس

قرن پانزدهم به دورهٔ رنسانس معروف است. رنسانس یا نوزایی شامل احیای هنر، ادبیات، علم، فلسفه، دین و معماری است. در این دوره، یادگیری از ارزشهای مهم انسانی شد که یکی از ابزارهای مهم برای رسیدن به این ارزشها، شهر و امکانات موجود در آن بود. با ظهور رنسانس و پیدایش نظامهای سلطنتی مطلقه، شهر قرون وسطایی از بین رفت، پادشاهان جدید (مانند لویی پانزدهم) در خارج از مرکز سنتی شهر برای خود قصرهای باشکوه سلطنتی ساختند و با ساخت بولوارهای عریض و میادین بزرگ سعی داشتند قدرت خود را نمایش دهند. رنسانس ابتدا در شهرهای ایتالیا، نظیر ونیز، فلورانس و میلان شروع شد.

به نظر متفکران دورهٔ رنسانس، شهر باید به جنبه‌های گوناگون زندگی انسان پاسخ دهد و برنامه‌ریز شهری به زیباییهای شهری و شوق زندگی در آن بیندیشد (خمر، ۱۳۸۵). بدین‌جهت استفاده از انواع شیوه‌های زیباسازی شهر، مثل استفاده از

فواره و تزیین ساختمانهای یادبود، به اوج خود رسید. یکی از مهم‌ترین عوامل در تغییرات شهری، آشنایی با باروت بود که سبب شد تا دیوارهای بزرگ قرون وسطایی از بین بروند و به جای آنها بولوارهای عریض احداث شوند.

به‌علاوه رنسانس، دوران تراکم و انباشت ثروت به‌وسیله اشراف و اعیان بود که منجر به پیدایش قصرهای گران‌قیمت در بسیاری از شهرهای اروپایی و به‌خصوص در وین و پاریس شد. فرایند تخریب خیابانهای باریک قرون وسطایی و احداث بولوارهای عریض از پاریس شروع شد. در دوران رنسانس فضاهای مذهبی اهمیت خود را از دست دادند و جای آنها را کاخهای باشکوه و تالارهای بزرگ بازرگانی گرفت (حاتمی‌نژاد و عبدی، ۱۳۸۶).

با شروع عصر روشنگری و عصر انقلابات، حق آسمانی پادشاهان کاهش یافت. سرانجام، این کاپیتالیسم و نظم جدید اقتصاد صنعتی بود که با جدا کردن کلیسا از نقش اجتماعی آن و تأکید بر کارکرد اقتصادی بازار، آخرین بقایای شهر قرون وسطایی را کاملاً از بین برد.

دوره رنسانس دوره تغییرات عمده در نظام اقتصادی (از فئودالیسم به سرمایه‌داری بازرگانی)، در نظام سیاسی (آغاز دولت ـ ملت) و در هنر و فلسفه بود. رنسانس از فلورانس شروع شد، ولی تغییرات آن به سرعت در سراسر اروپای مرکزی و غربی رواج یافت؛ در حالی که در شرق اروپا همچنان فئودالیسم حاکم بود. جنوب اروپا تحت سلطه امپراتوری عثمانی قرار داشت و بخش عمده‌ای از شمال اروپا خارج از نفوذ رنسانس بود (Brunn et al., 2003).

در این دوران، اروپا از آثار زیانبار طاعون رهایی یافت و در بسیاری از شهرها و به‌خصوص در دولت‌ـ شهرهای ایتالیایی طبقه ثروتمندی پدیدار شد که علاقه و ثروت لازم برای توجه به توسعهٔ شهر و زیباسازی را داشت. در شهرهای رنسانسی، نظیر فلورانس، برنامه‌های شهری زیادی اجرا شد. در طراحی ساختمانهای خصوصی و عمومی، علاقه به سبک کلاسیک ظهور یافت و از استعداد هنرمندانی نظیر میکلانژ و لئوناردو داوینچی برای زیباسازی شهرها استفاده شد. داوینچی طرحهای زیادی برای برنامه‌ریزان شهری ارائه کرد. در این دوران دولت ـ شهرهای ثروتمند از معماران استفاده

کردند. در شهر رنسانسی (قرون ۱۶ و ۱۷) سمبلها و نمادهای فراوانی از ایدئولوژی انسان‌گرایانه و فرهنگ سکولار پدیدار شد.

در درون دیوارهای شهر رنسانسی، نوع دیگری از شهر در حال شکل‌گیری بود: نظام فئودالی در حال از بین رفتن بود و آزادی مردم بیشتر می‌شد؛ در سراسر اروپا، تجارت به تدریج جای کشاورزی را می‌گرفت؛ طبقه متوسط جدیدی در حال ظهور بود که قدرت داشت، یعنی طبقه جدید یا بورژوا (مغازه‌داران، بازرگانان، بوروکراتها، مقامات دولتی و تمام کسانی بود که به شکلهای مختلف تجارت می‌کردند). اگر در سده‌های میانی، کلیسا باشکوه‌ترین ساختمان شهری به شمار می‌آمد، در دوران رنسانس کاخهای بزرگ اشراف نهاد فعال شهر بود و همه خیابانهای اصلی شهر به آنها می‌رسید (حاتمی‌نژاد و عبدی، ۱۳۸۶).

در اواسط قرن هفدهم، فئودالیسم به‌طور کامل از بین رفت و زندگی روستایی قرون وسطایی ناپدید شد؛ به‌جای آنها کاپیتالیسم (نظامی مبتنی بر تجارت در شهر) پدیدار شد.

اگرچه شهر رنسانسی، در مقایسه با روستا سلطه اقتصادی و فرهنگی داشت، از این دوران به بعد دیگر شهر واحد مستقلی از دولت ـ ملت[1] نبود و دیگر دوران استقلال سیاسی آن پایان یافت.

انقلاب صنعتی (۱۷۶۰ـ۱۹۴۵)

از آن‌جا که تجارت و بازرگانی برای شهر بسیار مهم بود، به تدریج نظام تجاری ـ سوداگرانه[2] شکل گرفت. سیاستهای این نظام در جهت دفاع از منافع بازرگانان و تجار بود. بدین‌ترتیب، کاپیتالیسم باقی‌ماندهٔ زندگی فئودالی را کنار زد و کارکرد جدیدی برای شهر ایجاد کرد؛ یعنی صنعتی شدن. این نظام سرمایه‌داری بود که سرانجام به انقلاب صنعتی و پیدایش شهرهای صنعتی منجر شد. انقلاب صنعتی فرایندی بود که اقتصاد شهری را حاکم کرد.

---

1. nation-state
2. mercantilism

بدین ترتیب، انقلاب صنعتی در اواسط قرن هجدهم در انگلستان شروع شد و سپس به فرانسه و آلمان سرایت کرد. کارخانجات جدید و بسیاری پدیدار شدند که نه تنها ساختار شهرها را تغییر دادند، بلکه منجر به مهاجرت وسیع کارگران روستایی شدند. نقل و انتقال مواد صنعتی و کالاهای صنعتی عموماً با راه‌آهن صورت می‌گرفت؛ در نتیجه راه‌آهن در محیط شهری نقش مهمی یافت. مجتمعهای مسکونی زیادی برای کارگران ساخته شد که در اغلب شهرهای انگلیس هنوز می‌توان بقایای آنها را دید. در اروپا رشد شهرها کاملاً توأم با صنعتی شدن بود. در اوایل قرن نوزدهم، شهرهای صنعتی زیادی در انگلستان وجود داشت که جمعیت آنها به سرعت در حال افزایش بود. همین اتفاق در فرانسه و آلمان نیز روی داد.

دوره‌های انقلاب صنعتی

۱. بهبود فنی و انقلاب صنعتی: تقریباً همزمان با بهبود کشاورزی که به تولید بیشتر مواد غذایی و رهایی کارگران از زمین منجر شد، صنایع جدیدی شروع به رشد کردند. جیمز وات در ۱۷۶۷ میلادی به استفاده از انرژی بخار دست یافت؛ بدین‌ترتیب، منبع جدید انرژی کشف شد. همچنین، صنعت نساجی رشد سریعی کرد. با پیدایش ماشین نیاز به نیروی کار در شهر بیشتر شد و در نتیجه، ساختار شغلی جدیدی پدید آمد و شکل پیچیده‌ای از نظام قشربندی اجتماعی پدیدار شد (Palen, 2002).

در این دوران در انگلستان شاهد تخصصی‌شدن صنعت در نقاط مختلف آن هستیم؛ برای مثال، منطقه کاونتری[1] در زمینه نساجی و فلزات، منطقه نورتمپتن[2] در زمینه تجارت چرم و منطقه برمینگام در زمینه فلزات تخصص داشتند. مهم‌ترین ویژگی انقلاب صنعتی، بهبود ماشین‌آلات صنعتی به‌خصوص ماشین‌آلات نساجی، استفاده از موتور بخار به‌عنوان منبع انرژی در کارخانجات و استفاده از زغال‌سنگ بود.

انگلستان که رهبر فرایند صنعتی شدن بود، نوعی امپراتوری استعماری را بنیاد

1. Coventry
2. Norrthampton

نهاد و کوشید رقابت در تجارت را در کنترل خود آورد. تجارت اصلی انگلستان با افریقا، هند و امریکا بود؛ در نتیجه صنایع خاصی نظیر صنعت کشتی‌سازی رونق زیادی یافتند. تجارت سبب شد تا صنایع رشد سریعی داشته باشند و در نتیجه شهرهای اروپا رشد فراوانی یافتند (Flanagan, 1999).

۲. انقلاب دوم شهری[1]: انقلاب اول شهری، پیدایش و ظهور شهرها بود، ولی انقلاب دوم شهری در قرن هجدهم روی داد؛ یعنی زمانی که تغییرات روی داده سبب شدند تا برای اولین‌بار، بیش از ده درصد جمعیت وارد شهرها شوند.

کینگزلی دیویس،[2] پیشتاز در مطالعهٔ جمعیت‌شناختی شهر معتقد است که فقط از قرن هجدهم به بعد می‌توان از انقلاب شهری صحبت کرد. به اعتقاد او فقط بعد از انقلاب صنعتی بود که انقلاب شهری واقعی روی داد. این انقلاب جدید شهری در اروپا شروع شد؛ زمانی که هم جمعیت در حال رشد بود و هم کارگران زیادی از زمین و کار روی زمین رها شده بودند. اما این امر به معنای شرایط زندگی مناسب در شهرها نبود؛ لندن قرن هجدهم نمونه یک شهر شلوغ، ناامن و پر از بیماری بود. صنعتی شدن در مراحل اولیه خود کمک زیادی به بهبود زندگی شهری نکرد. در حالی که مرگ‌ومیر در روستاها کاهش می‌یافت؛ به‌علت فقدان بهداشت، نرخ آن در شهرها بالا بود (Davis, 1965). فردریش انگلس (۱۸۲۰ـ۱۸۹۵)، دوست نزدیک مارکس، مشاهده‌گر شرایط وحشتناک زندگی شهری در منچستر انگلستان بود؛ او نیز به‌خوبی چارلز دیکنز آن را به تصویر کشیده است (Engels, 2005). با وجود این، فرصتهای موجود در شهر کماکان روستاییان را به شهرها کشاند؛ بدون این مهاجرتها هرگز شهر رشدی نمی‌کرد. فقط بعد از انقلاب صنعتی (حدود سال ۱۷۵۰) بود که شهرنشینی سریع اتفاق افتاد. برای اولین بار، بخش زیادی از جمعیت در کشورهای صنعتی وارد زندگی شهری شدند. در ۱۹۰۰ میلادی فقط یک کشور بود که می‌توان آن‌را جامعه شهری شده[3] نامید؛ یعنی جامعه‌ای که بیش از نیمی از

1. the second urban revolution
2. Kingsley Davis
3. urbanized society

جمعیت آن در شهرها زندگی می‌کردند و آن کشور، بریتانیا بود. اما در قرن بیستم تعداد این جوامع شهری شده رشد چشمگیری داشت؛ امریکا در سال ۱۹۲۰ به یک جامعه شهری شده تبدیل شد.

در کل، یکی از پیامدهای انقلاب صنعتی، رشد انفجاری جمعیت شهری بوده است؛ به‌طوری که طی سالهای ۱۷۰۰ـ۱۹۰۰ میلادی، جمعیت لندن در حدود دوازده برابر، لیورپول ده برابر، منچستر پنجاه برابر (طی پنجاه سال) و سرانجام پاریس در حدود هفت برابر افزایش یافت.

در واقع، رشد شهرها با رشد جمعیت ارتباط داشت. تا اواسط قرن هفدهم، رشد جمعیت در جهان بسیار کند و آرام بود؛ در نتیجه در آغاز قرن هجدهم، جمعیت جهان تقریباً به ۵۰۰ میلیون نفر رسید. در این دوران، پدیده انتقال جمعیتی یا انقلاب جمعیتی روی داد. به‌عبارت دیگر، در نیمه دوم قرن هجدهم، رشد جمعیت جهان افزایش یافت. این امر ناشی از افزایش در موالید نبود، بلکه ناشی از کاهش در نرخ مرگ‌ومیر بود. رشد جمعیت تا قرون نوزدهم و بیستم ادامه داشت؛ در قرن بیستم با کاهش موالید، تعادل مجدد برقرار شد. جدول ۱ـ۳ رشد جمعیت شهری در قرن نوزدهم را نشان می‌دهد (Flanagan, 1999).

جدول ۱ـ۳ رشد جمعیت شهری در قرن نوزدهم (در شهرهای ۲ هزار نفری یا بیشتر)

کشور	۱۸۰۰ میلادی (به درصد)	۱۸۵۰ میلادی (به درصد)	۱۸۹۰ میلادی (به درصد)
انگلستان	۱۶/۹	۳۵	۵۳/۶
بلژیک	۸/۷	۱۶/۶	۲۶/۱
هلند	۲۴/۵	۲۱/۷	۳۱/۳
امریکا	۳/۸	۹/۸	۲۳/۸
فرانسه	۶/۷	۱۰/۶	۲۱/۱
اسپانیا	۹/۸	۹/۶	۱۸
پرتغال	۱۰/۳	۱۰/۷	۹/۲
روسیه	۲/۴	۳/۵	۷/۲

بدین‌ترتیب، شهر سرمایه‌داری یا به‌عبارتی شهر انقلاب صنعتی، پارادایم شهری جدیدی را به‌وجود آورد. با انقلاب صنعتی شهر مدرن پدیدار شد یا نظم اجتماعی جدیدی به‌وجود آمد که در یک‌سوی آن صاحبان سرمایه و در سوی دیگر آن پرولتاریا بودند. دو قطبی شدن شهرها از لحاظ فیزیکی و اجتماعی از دوران انقلاب صنعتی آغاز شد (حاتمی‌نژاد و عبدی، ۱۳۸۶). فردریش انگلس که خود فرزند کارخانه‌دار بزرگ آلمانی بود، از اولین کسانی بود که متوجه ظهور این نظم جدید شهری ـ صنعتی شد (Legates and Stout, 2000).

پدر انگلس او را در ۲۴ سالگی به انگلستان فرستاد تا در کارخانه‌های شهر منچستر انگلستان، مدیریت بازرگانی را بیاموزد. نتیجهٔ این سفر، کتابی بود که انگلس تحت عنوان *شرایط طبقه کارگر در انگلستان* به سال ۱۸۴۴[1] میلادی نگاشت (Engels, 2005). کتابی که به عنوان یکی از شاهکارهای اولیهٔ جامعه‌شناسی شهری محسوب می‌شود. در آن زمان، انقلاب صنعتی بسیاری از شهرهای انگلستان را دچار تغییرات اساسی کرده بود. منچستر مظهر و نماد شهر جدید صنعتی بود. انگلس متوجه شد که قبل از انقلاب صنعتی، بلندترین بناها متعلق به کلیسا بوده است. شهر دارای آب‌وهوای پاکیزه بود و فضای سبز زیادی در آن وجود داشت. ولی در شهرهای صنعتی، دودکش کارخانه‌ها به‌جای کلیسا، بزرگ‌ترین ساختمان شهر شدند. هوای شهر مملو از آلودگی شد و به‌علاوه شهر دارای زندان بزرگ شد.

روش انگلس در نگارش کتابش این بود که در اطراف شهر قدم می‌زد و هرچه را که می‌دید، می‌نگاشت. بیشترین توجه او معطوف به بدبختی اجتماعی افراد طبقه کارگر بود. او توصیف دقیقی از وضعیت بهداشت مردم ارائه کرد. به اعتقاد انگلس، ظاهر خیابانها، چشم صاحبان کارخانه و مدیران طبقه متوسط را از دیدن بدبختیها موجود در پشت آن کور کرده است.

به اعتقاد او، شهر صنعتی قرن نوزدهم مثل منچستر، بهترین مکان برای مطالعهٔ روابط نظام سرمایه‌داری است؛ درست همان‌طور که کارخانه بهترین مکان برای

1. *The Condition of the Working Class in England in 1844*

مطالعهٔ سازمان تولید سرمایه‌داری است. انگلس معتقد بود که زندگی شهری نوعی انطباق طبقاتی[1] است، نه انطباق بوم‌شناسی. به نظر او، بسیاری از مسائل اجتماعی ناشی از نابرابری اجتماعی و توزیع نابرابر ثروت است (Legates and Stout, 2003). انگلس می‌خواست چهرهٔ وحشتناك شهر صنعتی و زندگی مصیبت‌بار پرولتاریای صنعتی در نظام سرمایه‌داری مدرن را نشان دهد.

جدایی طبقاتی از ویژگیهای بارز شهرهای قرن نوزدهم بود و این ویژگی بیش از همه در شهر منچستر وجود داشت. مشاهدات انگلس از این شهر، مبنای نظریات کارل مارکس شد. در قرن نوزدهم شهر صنعتی دچار تغییرات سریعی بود. در این شرایط بود که مارکس نظریات خود در مورد جامعه سرمایه‌داری را تدوین کرد. او با استفاده از مشاهدات انگلس به نقد سرمایه‌داری پرداخت.

در اواسط قرن نوزدهم در بسیاری از کشورها، متوسط ساعات کار روزانه حدود ۱۵ تا ۱۶ ساعت بود؛ بدون هیچ‌گونه زمان استراحت یا زمان صرف غذا. گرچه دستمزد کارگران صنعتی پایین بود، در بسیاری موارد بیشتر از دستمزد کارگران کشاورز بود. داستانهای چارلز دیکنز و گزارشهای الکسی دوتوکویل،[2] توصیف خوبی از وضعیت شهرهای دوران انقلاب صنعتی هستند (Palen, 2002). تراکم جمعیت و فقر از مهم‌ترین ویژگی شهرهای آن زمان بودند.

جرم و جنایت، یکی دیگر از خطرهای شهرهای قرون هجدهم و نوزدهم بود. بیکاری و فقر تنها راه برای بسیاری از مردم بود. در امریکا و اروپا تبهکاران برخی از خیابانها و محله‌ها را تحت کنترل خود داشتند؛ به‌خصوص در لندن. برای شهرنشینان امروزی تصور تجربهٔ زندگی ساکنان شهری در قرن نوزدهم اروپا بسیار دشوار است.

مقایسه شهر ماقبل صنعتی با شهر صنعتی

شهر ماقبل صنعتی

قبل از پیدایش اقتصاد سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی در قرن هجدهم، شهرها اساساً

---

1. class adaptation
2. Alexis de Tocqueville

سکونتگاههای کوچکی بودند. در شهر گروه کوچک قدرتمندی وجود داشت که در مرکز شهر به راحتی زندگی می‌کرد، در حالی که گروه بزرگی از توده مردم در خانه‌های فقیر اطراف شهر زندگی می‌کردند. این گروه کوچک کسانی بودند که کنترل مراکز دینی، سیاسی و اداری شهر را در اختیار داشتند.

به اعتقاد شوبری[1]، شهر ماقبل صنعتی اساساً شهری است با کارکرد مذهبی یا اداری؛ همچنین با کارکرد تجاری که در درجه دوم اهمیت بود. در این شهر، تخصص در کار محدود است، تولید کالا بیشتر مبتنی بر قدرت انسان و حیوان است، نه ماشین و در آن تقسیم کار محدودی وجود دارد. برخلاف شهر صنعتی، در این شهر خانه و محل کار از هم جدا نیستند. فرد صنعت‌گر یا مغازه‌دار در بالا یا پشت محل کار خود زندگی می‌کند. در این شهر، استاندارد کردن و یکسان‌سازی چندان مهم نیست؛ در نتیجه افراد برای کالای مشابه، نرخهای متفاوتی می‌پردازند. سیستم عامی برای سنجش و اندازه‌گیری وجود ندارد. به‌طور خلاصه، در شهر ماقبل صنعتی، بیشتر تأکید بر خاص‌گرایی[2] است تا عام‌گرایی[3]. در این شهر، طبقه و نظام خویشاوندی، انعطاف زیادی ندارد و تحصیلات خاص طبقه مرفه است. یک گروه اقلیت برخوردار از تمام امتیازات است. انتساب بیشتر از اکتساب مورد توجه است و تحرک اجتماعی زیادی وجود ندارد. فرد در نقطهٔ خاصی از شهر به‌دنیا آمده است و در آن نقطه زندگی و کار می‌کند و به ندرت از این منطقه فراتر می‌رود. در شهر ماقبل صنعتی کنترل اجتماعی از وظایف گروههای نخستین به شمار می‌رود. تأثیر و نفوذ خانواده در آن بسیار زیاد است و در بین تمام طبقات، فرزندان پسر اهمیت بیشتری دارند. همچنین، تشابه زیادی از لحاظ باورها و ارزشها بین انسانها وجود دارد. در این شهر، ساکنان یا فقیرند یا غنی و از وجود طبقهٔ متوسطی که طبقه اصلی در شهر صنعتی است، در اینجا خبری نیست. تماس اجتماعی ساکنان این شهر، محدود به گروه خود فرد است. البته باید توجه داشت که تصویر فوق، ایدئال یا

1. Sjoberg
2. particularism
3. universalism

نمونهٔ آرمانی شهر ماقبل صنعتی است؛ یعنی تمام این ویژگیها در واقعیت وجود نداشته است، ولی به‌طور منطقی می‌توان چنین تصوری داشت (Sjoberg, 1960).

شوبری برخی از ویژگیهای شهر ماقبل صنعتی را بدین شرح معرفی کرده است: جمعیت کم، وجود دیوار در اطراف شهر، شهر زیر سلطهٔ یک گروه قدرتمند، گروه قدرتمند دارای سبک زندگی خاصی و خانواده‌ای گسترده، انحصاری بودن تحصیل برای گروه قدرتمند، محسوب نشدن بازرگانان در گروه قدرتمند، سه طبقه‌ای بودن شهر (نخبگان قدرتمند، افراد طبقه پایین و افراد مطرود و رانده شده[1])، انعطاف‌ناپذیری ساختار طبقاتی، کاهش منزلت اجتماعی افراد به سبب دوری از مرکز شهر، انحصاری شدن مرکز شهر برای قدرتمندان، وجود اماکن نمادین در مرکز شهر، قرار گرفتن افراد مطرود در حاشیه شهر و تقسیم‌بندی محله‌ها بر اساس شغل، یعنی بین محل زندگی و محل کار، فاصله اندکی وجود داشت (Knox and Pinch, 2000).

شهر صنعتی

در شهر صنعتی نیز برخی از ویژگیهای اجتماعی و ریخت‌شناسی شهر ماقبل صنعتی هنوز وجود دارد؛ مانند قصرها و کلیساها؛ اما بسیاری از ویژگیهای آن متفاوت از شهرهای قبلی است. برای مثال، افراد ثروتمند، وسط شهر را رها کردند و به پیرامون علاقه‌مند شدند. خوشه‌بندی شغلی موجود در شهرهای ماقبل صنعتی، جای خود را به گروه‌بندی منزلتی، قومیتی و تقسیم مبتنی بر سبک زندگی داد. فاصله زیادی بین محل زندگی و محل کار پدیدار شد و ساختار خانواده نیز تغییر کرد.

فقر در وسط شهر تمرکز یافت و ثروت عمدتاً در پیرامون شهر بود. با ظهور سرمایه‌داری و پیدایش کارخانه، دو گروه جدید ظاهر شدند: سرمایه‌داران صنعتی و کارگران غیرماهر کارخانه‌ها. سرمایه‌داران تلاش کردند تا همانند فاصله اجتماعی، فاصله فیزیکی بین خود و کارگران را زیاد کنند. اما کارگران در نزدیکی کارخانه‌ها زندگی می‌کردند.

به اعتقاد ورت، ویژگیهای شهر صنعتی عبارت است از: تقسیم کار گسترده،

---

1. outcasts

تأکید بر نوآوری و موفقیت، فقدان پیوندهای عاطفی با محله، اختلال در گروههای نخستین، اتکا بر شیوه‌های کنترل اجتماعی رسمی نظیر پلیس، تعامل با دیگران بر اساس نقش و کارکرد آنان نه تمامیت شخصیت آنان، اختلال در نظام خانوادگی و انتقال برخی از کارکردهای خانواده به مؤسسات بیرونی، وجود تنوع در ارزشها و باورهای مذهبی، تشویق به تحرک اجتماعی، و وجود قوانین عام که حاکم بر همگان است (Palen, 2002).

فصل چهارم

روند شهرنشینی در قرن بیستم

بیش از دویست‌سال پیش (۱۸۰۰ میلادی)، در حدود ۹۷ درصد جمعیت جهان در روستاها ساکن بودند. در ۱۹۰۰ میلادی، این عدد به ۸۶ درصد کاهش یافت، یعنی فقط ۱۴ درصد جمعیت جهان در شهرها زندگی می‌کردند و نیز در ۲۰۰۰ میلادی بیش از ۵۱ درصد جمعیت جهان در شهر ساکن بودند و جمعیت جهان ۶/۱ میلیارد نفر بود؛ یعنی از ۱۹۵۰ میلادی جمعیت ۲/۵ برابر شد؛ اما در همین مدت جمعیت شهری جهان تقریباً ۴ برابر شد.

اکنون بیش از نیمی از مردم جهان در شهرها ساکن‌اند و ممکن است تا سال ۲۰۲۵ میلادی بیش از $\frac{۲}{۳}$ مردم جهان در شهرها ساکن شوند؛ درحالی‌که در ۱۹۵۰ کمتر از یک‌سوم جمعیت جهان در شهرها بودند. در کل جهان، جمعیت شهری رشد کرده، اما این رشد در کشورهای جهان سوم بیشتر بوده است. جدول ۱ـ۴ الگوی جمعیتی جهان را از ۱۹۵۰ تا ۲۰۳۰ نشان می‌دهد (http://www.un.org/esa/Population). می‌توان گفت که قرن بیست‌ویکم اولین قرن شهری است.

بر اساس گزارش بخش جمعیت سازمان ملل، اکثر کشورهای بیشتر توسعه‌یافته[1] دارای ۷۵ درصد جمعیت شهری‌اند؛ مثل امریکا، کانادا، اروپا و استرالیا. ولی اکثر کشورهای کمتر توسعه‌یافته در حدود ۴۰ درصد جمعیت شهری دارند. در امریکای لاتین درصد شهرنشینی مانند کشورهای صنعتی است و افریقا

1. most developed countries (MDCs)

جدول ۱ـ۴ الگوی جمعیتی جهان از ۱۹۵۰ـ۲۰۳۰ میلادی

سال	جمعیت جهان (به میلیارد)	جمعیت شهری (به میلیارد)	جمعیت روستایی (به میلیارد)
۱۹۵۰	۲/۵	۰/۷	۱/۸
۱۹۷۵	۴	۱/۵	۲/۵
۲۰۰۰	۶/۱	۲/۹	۳/۲
۲۰۳۰	۸/۳	۵	۳/۳

کمترین درصد شهرنشینی دنیا را دارد. ممکن است انفجار جمعیت شهری در امریکای لاتین تمام شده باشد، ولی قطعاً در افریقا، هند و چین (مناطقی که اکنون فقط $\frac{۱}{۳}$ جمعیت در شهرها هستند) انفجار جمعیت شهری ادامه خواهد داشت. در بین مناطق جهان سوم، افریقا و آسیا کمتر از امریکای لاتین شهری شده هستند. جدول ۲ـ۴ الگوی جمعیت شهری را نشان می‌دهد (Flanagan, 1999).

جدول ۲ـ۴ الگوی جمعیت شهری در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته (۱۹۵۰ـ۲۰۰۰ م)

منطقه	سال ۱۹۵۰		سال ۲۰۰۰	
	کل جمعیت (به میلیارد)	جمعیت شهری (به درصد)	کل جمعیت (به میلیارد)	جمعیت شهری (به درصد)
جهان	۲/۵	۳۰	۶/۱	۴۷
بیشتر توسعه‌یافته	۰/۸	۵۵	۱/۲	۷۵
کمتر توسعه‌یافته	۱/۷	۱۸	۴/۹	۴۰

مراحل فرایند شهرنشینی

در مقیاس ملی، فرایند شهرنشینی را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد: در مرحله اولیه یا شروع،[1] بخش عمده‌ای از جمعیت در روستاها زندگی می‌کنند و به امور کشاورزی می‌پردازند. با رشد صنایع و مهاجرت گسترده از روستا به شهر مرحله دوم آغاز می‌شود که به مرحله شتاب رشد شهری[1] معروف است. سرانجام، روند صعودی

1. initial stage
2. acceleration stage

شهرنشینی از سرعت می‌افتد و در این مرحله سوم که به آن مرحله پایانی[1] می‌گویند، یعنی رشد شهری ثابت می‌ماند؛ گرچه ممکن است برخی از مناطق دارای رشد یا افول شهری باشند. در این مرحله، رشد شهری به حداقل می‌رسد و رقابت بین شهرها افزایش می‌یابد (Brunn et al., 2003).

به‌نظر می‌رسد اکنون کشورهای افریقایی در مرحله دوم، یعنی مرحله شتاب رشد شهری قرار دارند. اکثر کشورهای امریکای جنوبی و خاورمیانه در حد فاصل بین مرحله دوم و سوم قرار دارند و فقط کشورهایی نظیر امریکا، کانادا، استرالیا، روسیه و کشورهای اروپایی به مرحله سوم رسیده‌اند.

امروز، دیگر رشد سریع جمعیت شهری ویژگی خاص کشورهایی نیست که بالاترین رشد جمعیت شهری را در دوران انقلاب شهری داشته‌اند؛ بلکه برعکس، شهرنشینی بیشتر در نقاطی شکل می‌گیرد که قبلاً مستعمرهٔ کشورهای صنعتی بودند، یعنی کشورهای جهان سوم.

در نیمهٔ دوم قرن بیستم، بیشترین درصد رشد جمعیت شهری متعلق به کشورهای فقیر بوده است و در کشورهای ثروتمند صنعتی، زمانی که نسبت جمعیت ساکن در مناطق شهری به حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد از کل جمعیت رسید، درصد شهرنشینی کند شد. برعکس، در کشورهای درحال توسعه، شهرنشینی پدیده‌ای بود که بعد از جنگ جهانی دوم روی داد و سرعت وقوع آن به‌مراتب سریع‌تر از شهرنشینی اروپا بود.

نکته مهم اینکه بخش عمده‌ای از شهرنشینی در کشورهای جهان سوم ناشی از گسترش صنعت نبوده است. در کشورهای صنعتی اروپا و امریکای شمالی (که سازمان ملل به آنها کشورهای توسعه‌یافته‌تر می‌گوید) شهرنشینی پیامد و نتیجهٔ صنعتی‌شدن و توسعه اقتصادی بود. ولی در کشورهای درحال توسعهٔ امریکای لاتین، افریقا و آسیا (که به آنها کشورهای کمتر توسعه‌یافته می‌گویند) فقط بخشی از شهرنشینی نتیجه رشد اقتصادی بود و بخش عمده آن اساساً نتیجهٔ افزایش انتظارات

1. terminal stage

روستاییان بود که برای فرار از زندگی فلاکت‌بار روستایی، دسته‌دسته وارد شهرها شدند. این امر، یعنی مهاجرت، به انفجار شهرها در کشورهای کمتر توسعه‌یافته منجر شد (Id., 2003).

رشد جمعیت شهری محصول دو عامل است: ۱) افزایش طبیعیِ جمعیت شهری که در واقع موالید از مرگ‌ومیر بیشتر است، و ۲) مهاجرت از مناطق روستایی به شهری. اکثر مهاجران جوانانی‌اند که در زمان باروری خود به شهر می‌آیند؛ در نتیجه در رشد جمعیت شهری نقش عمده‌ای دارند. به‌علاوه مهاجرت آنان، فشار بر بازار اشتغال را زیاد می‌کند. در شهرهای جهان سوم، درصد اندکی از افراد ساکن در شهر متولد همان شهر هستند.

بسیاری از مهاجرتهای روستاییان به شهر به‌علت انگیزه‌های اقتصادی است. معمولاً عدم تعادل در فرصتهای زندگی بین شهر و روستا سبب می‌شود تا شهر برای مردم جذاب شود. این جذابیت نسبی شهرها به دو دلیل است: اول اینکه، راهبردهای رشد اقتصادی دولت باعث رشد کلان‌شهرها می‌شود و عامل دوم مربوط به تغییرات ساختار کشاورزی است که زندگی در روستا را برای افراد فاقد زمین دشوار کرده است. بسیاری از افراد، تصمیم برای مهاجرت را به جهت هزینه و فایده آن می‌گیرند. اگرچه بسیاری از مهاجران با سختیهای بسیاری در شهر مواجه‌اند، بیشتر آنان معتقدند که شرایطشان از قبل بهتر شده است. همواره مهاجرت مردم به شهرها به امید دستیابی به شرایط بهتر زندگی بوده است. به‌همین‌دلیل طی چهل سال (۱۹۶۰ـ۲۰۰۰) جمعیت شهری در افریقا هفت‌برابر، در آسیا در حدود پنج‌برابر و در امریکای لاتین در حدود چهاربرابر شده است.

در قرن نوزدهم، جمعیت شهرهای اروپایی افزایش زیادی داشت که مهم‌ترین دلایل آن کاهش میزان مرگ‌ومیر، شروع مدیریت علمی در کشاورزی، بهبود سیستم حمل‌ونقل و ارتباطات، ثبات سیاسی و ظهور انقلاب صنعتی بوده است. بهبود در این قرن و نیمه اول قرن بیستم، سریع‌ترین رشد شهری در کشورهای اروپایی و امریکایی بود؛ یعنی جاهایی که کشاورزی مدرن، حمل‌ونقل و فناوری صنعتی را در

اختیار داشتند. انگلستان با اینکه اولین کشور وارد شده به عصر صنعتی بود، اولین کشوری هم بود که تغییرات شهری را تجربه کرد. در حدود صد سال پیش انگلستان اولین کشوری بود که اکثریت جمعیت آن را شهرنشینان تشکیل می‌دادند و در امریکا (۱۹۲۰ میلادی)، نیمی از جمعیت در شهرها ساکن بودند. به پدیدهٔ رشد سریع شهرها طی قرون نوزدهم و بیستم، انقلاب شهری می گویند (Palen, 2002).

یکی از ویژگیهای شهرنشینی قرن بیستم این است که فرایند رشد شهرنشینی در تمام نقاط دنیا روی می‌دهد، اما درصد آن متفاوت است. در اروپا و امریکای شمالی، که در قرن نوزدهم و اوایل قرون بیستم پیشتاز رشد جمعیت شهری بودند، درصد رشد شهری کاهش زیادی یافت. برای مثال، جمعیت شهر منچستر در انگلستان در فاصله زمانی ۱۹۵۰ـ۱۹۷۰، رشدی کمتر از ۰/۱ درصد داشته است. در همین قرن، رشد سریع جمعیت شهری عمدتاً در مناطق افریقایی، آسیایی و امریکای لاتین بوده است. درصد رشد فعلی در شهرهای جهان سوم حتی بیش از رشد شهرهای اروپایی در دوران انقلاب صنعتی است.

توزیع شهرهای بزرگ دنیا در قرن بیستم

از بیست شهر بزرگ دنیا در ۱۹۵۰ میلادی سیزده شهر در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته و فقط هفت شهر در کشورهای کمتر توسعه‌یافته بودند. اما از بیست شهر بزرگ دنیا در ۲۰۰۰ میلادی، فقط پنج شهر در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته بودند؛ یعنی توکیو، اوزاکا، نیویورک، لوس‌آنجلس و پاریس. لندن دومین شهر بزرگ دنیا در سال ۱۹۵۰ بوده، اما در سال ۲۰۰۰، بیست‌وپنجمین شهر بوده است. در جدول ۳ـ۴ روند رشد شهرهای بزرگ دنیا ارائه شده است (Id., 2002).

اکنون بیشتر شهرهای بزرگ دنیا در کشورهای جهان سوم‌اند. در سال ۲۰۰۰، ۲۴ شهر بزرگ وجود داشت که جمعیتشان بیش از ۱۰میلیون نفر بود؛ درحالی که در سال ۱۹۷۰ فقط ۴ شهر این گونه بود. از این ۲۴ شهر بزرگ، ۱۹ شهر در کشورهای

جدول ۳ـ۴ رتبه‌بندی بزرگ‌ترین شهرهای دنیا برحسب جمعیت در سال ۱۹۵۰، ۲۰۰۰ و ۲۰۱۵ میلادی (به میلیون نفر)

سال ۱۹۵۰		سال ۲۰۰۰		سال ۲۰۱۵	
نیویورک	۱۲/۳	توکیو	۲۶/۴	توکیو	۲۷
لندن	۸/۷	مکزیکوسیتی (مکزیک)	۱۸	داکا	۲۲/۷
توکیو	۶/۹	سائوپائولو (برزیل)	۱۷/۹	مومبئی	۲۲/۵
پاریس	۵/۴	نیویورک	۱۶/۷	سائوپائولو	۲۱/۲
مسکو	۵/۳	مومبئی (هند)	۱۶	دهلی	۲۰/۸
شانگهای	۵/۳	لوس‌آنجلس	۱۳/۲	مکزیکوسیتی	۲۰/۴
راین‌روهر آلمان	۵/۲	کلکته (هند)	۱۳	نیویورک	۱۷/۹
بوینس‌آیرس	۵	شانگهای (چین)	۱۲/۸	جاکارتا	۱۷/۲
شیکاگو	۴/۹	داکا (بنگلادش)	۱۲/۵	کلکته	۱۶/۷
کلکته	۴/۴	دهلی (هند)	۱۲/۴	کراچی	۱۶/۱
اوزاکا	۴/۱	بوینس‌آیرس (آرژانتین)	۱۲	لاگوس (نیجریه)	۱۵/۹
لوس‌آنجلس	۴	جاکارتا (اندونزی)	۱۱	لوس‌آنجلس	۱۴/۵
		تهران	۷	تهران	۸/۲

جهان سوم بودند. در سال ۱۹۷۵، ۲۱ منطقه شهری وجود داشت که جمعیتشان بیش از ۵ میلیون نفر بود که در این میان ۱۱ منطقه شهری در کشورهای توسعه‌نیافته بودند و در ۲۰۰۰ میلادی، ۴۵ شهر با جمعیت بالای ۵ میلیون نفری وجود داشت که $\frac{3}{4}$ آنها در کشورهای توسعه‌نیافته بودند.

نظریه دیویس در مورد شهرنشینی

کینگزلی دیویس (۱۹۰۸ـ۱۹۹۶)، پیشتاز مطالعهٔ علم جمعیت‌شناسی شهری تاریخی، علاقهٔ زیادی در زمینهٔ تاریخ شهرنشینی در جهان داشته است. وی به شناسایی علل مختلف شهرنشینی پرداخته و معتقد است که دلیل شهرنشینی در کشورهای پیشرفته، مهاجرت از روستا به شهر است. به‌نظر دیویس، بعد از سقوط امپراتوری روم شهرهای اروپا بسیار کوچک شدند و طی قرون وسطا رشد اندکی داشتند؛ اما با

وقوع انقلاب صنعتی در انگلستان، رشد سریع جمعیت همراه با مهاجرتهای روستاییان به شهر، به‌سرعت، باعث رشد سریع شهرها شد و بدین‌ترتیب در جمعیت شهری انقلابی رخ داد.

همچنین، دیویس معتقد است که باید بین شهرنشینی و رشد شهری تفاوت قائل شد. منظور از شهرنشینی، یعنی اینکه چه نسبتی از کل جمعیت در سکونتگاههای شهری زندگی می‌کنند و به‌عبارتی دیگر، شهرنشینی به معنای افزایش در نسبت جمعیت ساکن در شهرهاست. امکان دارد که شهرها رشد کنند، ولی شهرنشینی افزایش نیابد، زیرا ممکن است جمعیت روستایی هم به همان اندازه جمعیت شهری و یا بیشتر از آن رشد کرده باشد. رشد شهری به‌معنای افزایش جمعیت شهری است، ولی رشد شهرنشینی به‌معنای افزایش نسبت جمعیت شهری از کل جمعیت کشور است. پس رشد شهری مفهومی مطلق و رشد شهرنشینی مفهومی نسبی است. از لحاظ تاریخی، این دو پدیده، یعنی رشد شهرها و رشد شهرنشینی، با هم روی داده و همین امر سبب اختلاط این دو مفهوم شده است، اما لازم است دو روند از هم متمایز شوند. برای مثال، در کشورهای صنعتی هنوز جمعیت شهری در حال افزایش است، ولی نسبت شهرنشینان از کل جمعیت یا ثابت است یا درحال کاهش. پس می‌توان گفت که فرایند شهرنشینی، تغییری است که یک نقطهٔ شروع و یک نقطه پایان دارد، ولی رشد شهرها بی‌حد و حصر است. حتی اگر کل جمعیت یک کشور در شهرها ساکن باشند، دوباره ممکن است که به‌علت فزونی موالید بر مرگ‌ومیر شهرها رشد کنند.

به‌اعتقاد دیویس، شهرنشینی به‌صورت یک منحنی s شکل روی می‌دهد؛ بدین‌ترتیب که در شهرهای ماقبل صنعتی، رشد شهری بسیار آرام بود (یعنی قسمت پایین s)، ولی با صنعتی‌شدن، رشد شهری افزایش یافت (وسط s) و بعد از آن دوباره از رشد افتاد. به‌نظر او کشورهای صنعتی اکنون در نقطه بالایی منحنی s هستند، ولی بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته در وسط آن قرار دارند و برخی از کشورها نیز هنوز در قسمت پایین s هستند. دیویس نتیجه می‌گیرد که شهرنشینی در یک نقطه پایان خواهد یافت.

پس، دوره شهرنشینی در یک منحنی به‌شکل s صورت می گیرد. برای مثال در انگلستان، سریع‌ترین رشد شهرنشینی بین سالهای ۱۸۱۱ـ۱۸۵۱، ولی در امریکا بین سالهای ۱۸۲۰ـ۱۸۹۰ بود. در واقع، وقتی نسبت جمعیت شهرنشین به ۵۰ درصد رسید، از سرعت آن اندکی کم شد و وقتی نسبت آن به ۷۵ درصد رسید، روند رشد متوقف شد یا حتی کاهش یافت. برای مثال، در انگلستان این نسبت در سال۱۹۲۶، ۷۸/۷ درصد بود، ولی در سال ۱۹۶۱ به ۷۸/۳ درصد کاهش یافت.

نکته مهم اینکه شهرنشینی فرایندی متناهی و محدود[1] و دوره‌ای است که هر کشوری در فرایند انتقال از جامعه زراعی به جامعه صنعتی از آن عبور می کند. در برخی از کشورهای پیشرفته، دورهٔ پایانی شهرنشینی درحال وقوع است، ولی پایان شهرنشینی بدین‌معنا نیست که حتماً توسعه اقتصادی یا رشد شهرها نیز پایان خواهد یافت. پس شهرنشینی برخلاف توسعه اقتصادی، نقطهٔ پایانی دارد.

توقف شهرنشینی (رشد نسبی) به‌معنی توقف رشد شهر (رشد مطلق) نیست. برای مثال، در نیوزلند بین سالهای ۱۹۴۵ـ۱۹۶۱، شهرنشینی ـ نسبت جمعیت شهر از کل جمعیت ـ هیچ رشدی نداشت و به حدود ۶۲ درصد باقی ماند؛ اما در همین فاصله زمانی، جمعیت شهری ۵۰ درصد افزایش یافت و در ژاپن نیز (۱۹۴۰ـ۱۹۵۰) همین وضعیت رخ داد. نکته مهم این که وقتی شهرنشینی متوقف می‌شود، رشد شهر تابعی از رشد جمعیت کل می‌شود.

به‌نظر دیویس علت اصلی رشد شهرهای توسعه‌نیافته، مهاجرت از روستا به شهر نیست، بلکه انفجار جمعیت در درون شهرهاست؛ چون در شهرها با مرگ‌ومیرهای فراوان مقابله شده است، ولی موالید کماکان بالاست.

در کشورهای صنعتی، تعداد جمعیت روستایی به طور نسبی کاهش یافت. برای مثال، در فرانسه جمعیت روستایی از ۲۷ میلیون نفر در سال ۱۸۴۶ به ۱۷میلیون نفر در سال ۱۹۶۲ رسید. اما در مورد کشورهای توسعه‌نیافته این گونه نیست. علی‌رغم رشد سریع شهر در این کشورها، جمعیت روستایی نیز به همان سرعت در حال

1. finite

افزایش است. به‌همین‌جهت این کشورها با مشکل بزرگی مواجه‌اند و آن اینکه اگر مردم از روستاها خارج نشوند، روستا مملو از افراد بیکار خواهد شد و اگر به شهرها مهاجرت کنند، درصد رشد شهری به درصد بسیار بالایی خواهد رسید.

رشد سریع شهرها در کشورهای صنعتی، حداقل یک مشکل را حل کرد و آن مشکل جمعیت روستایی بود؛ ولی در مورد کشورهای توسعه‌نیافته، شهرنشینی هیچ مشکل روستایی را حل نکرده است. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، رشد شهرها هم ناشی از پیشرفت اقتصادی بود و هم خود به پیشرفت اقتصادی کمک کرد. شهرها نیروی انسانی مازاد روستایی را جذب کردند. این افراد در شهرها کالاها و خدماتی تولید کردند که خود به مدرن‌شدن کشاورزی کمک کرد. ولی امروزه در کشورهای توسعه‌نیافته، رشد شهری و توسعه اقتصادی چندان ارتباطی با هم ندارند و بیشتر ناشی از رشد کل جمعیت است (یعنی کاهش مرگ‌ومیر در اثر بهبود بهداشت ولی افزایش موالید).

به‌اعتقاد دیویس در کشورهای درحال توسعه، شهرنشینی و نیز مهاجرت روستا به شهر معضل نیست، بلکه ازدیاد جمعیت معضل است. هرچقدر جمعیت بیشتر شود، شهر بزرگ‌تر خواهد شد؛ خواه شهرنشینی افزایش یابد یا کاهش. پس، تنها راه برای برطرف کردن مشکلات شهری این است که درصد رشد کل جمعیت کاهش یابد. او می‌خواهد نتیجه بگیرد که در کشورهای صنعتی، رشد شهرها ناشی از مهاجرت روستا به شهر بود؛ اما در کشورهای توسعه‌نیافته این موضوع دلیل اصلی نیست، بلکه رشد جمعیت (عوامل جمعیت‌شناختی) دلیل اصلی است (Davis, 1965).

روند شهرنشینی

سازمان ملل متحد در ۲۰۰۳ میلادی طی گزارش بخش جمعیت دپارتمان امور اجتماعی و اقتصادی به برآورد و پیش‌بینی جمعیت شهری و روستایی نقاط مختلف جهان در فاصلهٔ زمانی ۱۹۵۰ تا ۲۰۳۰ میلادی پرداخت (جداول ۴ـ۴، ۴ـ۵، ۴ـ۶ و ۴ـ۷). بر اساس این گزارش، تقریباً تمام رشد جمعیتی مورد انتظار جهان در سی سال آینده در مناطق

شهری خواهد بود و بخش عمدهٔ آن در سکونتگاههای شهری کوچک (کمتر از نیم میلیون نفر) در کشورهای کمتر توسعه‌یافته خواهد بود. اگرچه در آینده کلان‌شهرهایی نظیر توکیو، مکزیکوسیتی و نیویورک کماکان نقش مسلطی دارند، اکثریت جمعیت شهری در شهرهای کوچک ساکن خواهند بود (http://www.un.org/esa/population/unpop.htm). برخی از مهم‌ترین یافته‌های این گزارش چنین است:

۱. سرعت رشد جمعیت شهری جهان سریع‌تر از رشد کل جمعیت جهان است؛ در نتیجه، اکنون حدود سه میلیارد نفر در سکونتگاههای شهری زندگی می‌کنند. اکثریت جمعیت شهری در شهرهای کوچک ساکن هستند و کمتر از ۵ درصد جمعیت جهان در کلان‌شهرها زندگی می‌کنند.

۲. در ۲۰۰۳ میلادی حدود سه میلیارد نفر در سکونتگاههای شهری زندگی می‌کردند و انتظار می‌رود تا سال ۲۰۳۰ این عدد به حدود پنج میلیارد نفر برسد. درهمین مدت انتظار می‌رود که جمعیت روستایی با اندکی تنزل از ۳/۳ میلیارد نفر به ۳/۲ میلیارد نفر برسد.

۳. جمعیت شهری جهان در ۱۹۶۰ به ۱ میلیارد، در ۱۹۸۵ به ۲ میلیارد و در ۲۰۰۲ به ۳ میلیارد نفر رسید و برآورد می‌شود در سال ۲۰۱۷ به ۴ میلیارد و در ۲۰۳۰ به ۵ میلیارد نفر برسد.

۴. در ۲۰۰۳ میلادی در حدود ۴۸ درصد جمعیت جهان در مناطق شهری زندگی می‌کردند و پیش‌بینی می‌شود این عدد تا ۲۰۳۰ میلادی به ۶۱ درصد برسد.

۵. در فاصله زمانی بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ میلادی، میانگین نرخ رشد سالانه جمعیت شهری جهان در حدود ۱/۸ درصد خواهد بود. با این نرخ رشد، جمعیت شهری جهان در هر سی‌وهشت سال دو برابر خواهد شد.

۶. در فاصله زمانی بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ میلادی، رشد جمعیت در نواحی شهری کشورهای کمتر توسعه‌یافته سریع بوده است و به طور میانگین ۲/۳ درصد در سال خواهد بود.

۷. انتظار می‌رود که در فاصله زمانی بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ میلادی، تقریباً تمامی رشد جمعیت کل جهان در نواحی شهری کشورهای کمتر توسعه‌یافته روی دهد.

۸. برآورد می‌شود که جمعیت شهری کشورهای بیشتر توسعه‌یافته، رشد بسیار اندکی داشته است و میانگین نرخ رشد سالانه جمعیت شهری آنها در فاصله زمانی بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ میلادی فقط نیم درصد باشد.

۹. در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته در ۲۰۰۳ میلادی، ۷۴ درصد جمعیت در شهرها زندگی می‌کردند و پیش‌بینی می‌شود تا ۲۰۳۰ میلادی به ۸۲ درصد برسد.

۱۰. بین نقاط مختلف دنیا از لحاظ حجم جمعیت شهری و نسبت جمعیت شهری، تفاوت زیادی وجود دارد. در ۲۰۰۳ میلادی، تعداد کل جمعیت شهری اروپا، امریکای لاتین، کارائیب، امریکای شمالی و اقیانوسیه کمتر از جمعیت شهری آسیا بوده است و پیش‌بینی می‌شود تا ۲۰۳۰، آسیا به تنهایی بیش از نیمی از کل جمعیت شهری جهان را داشته باشد.

۱۱. امریکای لاتین و کارائیب شهرنشینی زیادی دارند، به طوری که در ۲۰۰۳ میلادی، ۷۷ درصد جمعیت آن در شهر زندگی می‌کردند. این وضعیت برای افریقا و آسیا ۳۹ درصد بوده است، اما برآورد می‌شود که تا ۲۰۳۰ در حدود ۵۵ درصد جمعیتشان در مناطق شهری باشند. پیش‌بینی می‌شود که در ۲۰۳، در حدود ۸۵ درصد جمعیت امریکای لاتین و کارائیب شهرنشین باشند.

۱۲. درصد جمعیت شهرنشین در اروپا و امریکای شمالی در ۲۰۰۳، به ترتیب، ۷۳ و ۸۰ درصد بوده است و پیش‌بینی می‌شود که در ۲۰۳۰، به ترتیب، به ۸۰ و ۸۷ درصد برسد. در همین مدت جمعیت شهری اقیانوسیه از ۷۳ درصد به ۷۵ درصد خواهد رسید.

۱۳. نسبت جمعیت ساکن در کلان‌شهرها (مناطق شهری دارای ۱۰ میلیون نفر و بیشتر) اندک است. در ۲۰۰۳ میلادی، ۴ درصد جمعیت جهان در کلان‌شهرها زندگی می‌کردند که پیش‌بینی می‌شود تا ۲۰۱۵ میلادی به ۵ درصد برسد.

۱۴. در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته، در حدود ۴۰ درصد جمعیت در شهرهای کوچک زندگی می‌کنند؛ در حالی که در کشورهای کمتر توسعه‌یافته فقط ۲۰ درصد جمعیت در شهرها به سر می‌برند.

۱۵. برآورد می‌شود که تعداد شهرهای دارای ۵ میلیون نفر و بیشتر از ۴۶ شهر، در ۲۰۰۳ میلادی به ۶۱ شهر در ۲۰۱۵ برسد. اغلب این شهرهای بزرگ در کشورهای در حال توسعه قرار دارند.

۱۶. سه‌چهارم دولتها از توزیع فضایی جمعیت کشور خود ابراز نارضایتی کردند.

جدول ۴ـ۴ درصد جمعیت شهری در فاصلهٔ زمانی ۱۹۵۰ـ۲۰۳۰

منطقه	درصد جمعیت شهری					نرخ شهرنشینی (به‌درصد)	
	۱۹۵۰	۱۹۷۵	۲۰۰۰	۲۰۰۳	۲۰۳۰	۱۹۵۰ـ۲۰۰۰	۲۰۰۰ـ۲۰۳۰
کل جهان	۲۹/۱	۳۷/۳	۴۷/۱	۴۸/۳	۶۰/۸	۰/۹۶	۰/۸۵
مناطق بیشتر توسعه‌یافته	۵۲/۵	۶۷/۲	۷۳/۹	۷۴/۵	۸۱/۷	۰/۶۸	۰/۳۳
مناطق کمتر توسعه‌یافته	۱۷/۹	۲۶/۹	۴۰/۵	۴۲/۱	۵۷/۱	۱/۶۳	۱/۱۵

جدول ۵ـ۴ جمعیت مناطق عمدهٔ جهان، به‌تفکیک شهر و روستا، در فاصله زمانی ۱۹۵۰ـ۲۰۳۰

منطقه	جمعیت به میلیون نفر				
	۱۹۵۰	۱۹۷۵	۲۰۰۰	۲۰۰۳	۲۰۳۰
کل جمعیت					
افریقا	۲۲۱	۴۰۸	۷۹۶	۸۵۱	۱۳۹۸
آسیا	۱۳۹۸	۲۳۹۸	۳۶۸۰	۳۸۲۳	۴۸۸۷
اروپا	۵۴۷	۶۷۶	۷۲۸	۷۲۶	۶۸۵
امریکای لاتین و کارائیب	۱۶۷	۳۲۲	۵۲۰	۵۴۳	۷۱۱
امریکای شمالی	۱۷۲	۲۴۳	۳۱۶	۳۲۶	۴۰۸
اقیانوسیه	۱۳	۲۲	۳۱	۳۲	۴۱

ادامه جدول ۵ـ۴

منطقه	جمعیت به میلیون‌نفر				
	۱۹۵۰	۱۹۷۵	۲۰۰۰	۲۰۰۳	۲۰۳۰
جمعیت شهری					
افریقا	۳۳	۱۰۳	۲۹۵	۳۲۹	۷۴۸
آسیا	۲۳۲	۵۷۵	۱۳۶۷	۱۴۸۳	۲۶۶۴
اروپا	۲۸۰	۴۴۶	۵۲۹	۵۳۰	۵۴۵
امریکای لاتین و کارائیب	۷۰	۱۹۷	۳۹۳	۴۱۷	۶۰۲
امریکای شمالی	۱۱۰	۱۸۰	۲۵۰	۲۶۱	۳۵۴
اقیانوسیه	۸	۱۵	۲۳	۲۴	۳۱
جمعیت روستایی					
افریقا	۱۸۸	۳۰۵	۵۰۰	۵۲۱	۶۵۰
آسیا	۱۱۶۶	۱۸۲۳	۲۳۱۳	۲۳۴۱	۲۲۲۲
اروپا	۲۶۷	۲۳۰	۱۹۹	۱۹۶	۱۴۰
امریکای لاتین و کارائیب	۹۷	۱۲۵	۱۲۷	۱۲۶	۱۰۹
امریکای شمالی	۶۲	۶۴	۶۶	۶۵	۵۳
اقیانوسیه	۵	۶	۸	۹	۱۰

جدول ۶ـ۴ تعداد مراکز بزرگ شهری جهان در مناطق مختلف

تعداد ساکنان شهری	مناطق عمدهٔ جهان	۱۹۷۵	۲۰۰۰	۲۰۱۵
۱۰ میلیون نفر و بیشتر	آسیا	۲	۱۰	۱۲
	امریکای لاتین و کارائیب	۱	۴	۴
	امریکای شمالی	۱	۲	۲
	افریقا		۱	۲
	اروپا		۱	۲
۵ میلیون تا ۱۰ میلیون نفر	آسیا	۶	۱۳	۲۳
	اروپا	۵	۵	۴
	امریکای لاتین و کارائیب	۳	۳	۴
	امریکای شمالی	۲	۲	۶
	افریقا	۱	۱	۲

ادامه جدول ۶ـ۴

تعداد ساکنان شهری	مناطق عمدهٔ جهان	۱۹۷۵	۲۰۰۰	۲۰۱۵
۱ میلیون تا ۵ میلیون نفر	آسیا	۷۸	۱۷۱	۲۵۳
	اروپا	۴۲	۵۶	۵۴
	امریکای لاتین و کارائیب	۱۷	۴۲	۶۵
	امریکای شمالی	۲۸	۳۷	۴۳
	افریقا	۷	۳۳	۵۹
	اقیانوسیه	۲	۶	۶

در اغلب اوقات به پیامدهای مثبت رشد شهری توجهی نمی‌شود. تمرکز جمعیت در نواحی شهری، هزینه‌های تأمین آب، برق، بهداشت و سایر خدمات را کاهش می‌دهد که در نتیجه امکان مشارکت مردم در امور سیاسی افزایش می‌یابد.

اسطوره‌های شهری

دیوید ساترتویت[1] به اسطوره‌های شهری پرداخته است و برخی از آنها را عامل تحریف سیاستهای شهری دولتها می‌داند (Satterthwaite, 2005)؛ این اسطوره‌ها چنین هستند:

اسطوره ۱، شهرها انگلهایی که در هر جا، حتی بدون حمایت اقتصاد رشد می‌کنند: به طور کلی، هر قدر کشور شهرنشین‌تر باشد، اقتصاد آن قوی‌تر و مولدتر خواهد بود. به عبارت دیگر، رابطهٔ قوی بین میانگین درآمد سرانه کشورها و سطح شهرنشینی آنها وجود دارد. جهان در ۲۰۰۰ میلادی، کمتر از آنچه انتظار می‌رفت شهرنشین بود و یکی از دلایل آن، رشد اقتصاد پایینی بود که بسیاری از کشورهای دارای درآمد اندک و متوسط از دهه ۱۹۸۰ تجربه کردند. تغییر الگوی توزیع شهرهای بزرگ جهان نشان‌دهنده تغییر الگوی رشد اقتصادی است. افزایش سریع تعداد شهرهای میلیونی در آسیا در فاصله زمانی ۱۹۵۰ و ۲۰۰۰ میلادی نشان‌دهندهٔ رشد سهم این منطقه از اقتصاد جهانی است. بسیاری از شهرهای بزرگ آسیایی، همچون توکیو، پکن و استانبول، طی تاریخ، شهرهای مهمی بوده‌اند.

1. David Satterthwaite

جدول ۴-۷ تعداد جمعیت مراکز شهری بالای ۱ میلیون نفر در فواصل زمانی مختلف (به میلیون نفر)

۱۹۵۰		۱۹۷۵		۲۰۰۳		۲۰۱۵	
سکونتگاه شهری	جمعیت	سکونتگاه شهری	جمعیت	سکونتگاه شهری	جمعیت	سکونتگاه شهری	جمعیت
نیویورک (امریکا)	۱۲/۳	توکیو (ژاپن)	۲۶/۶	توکیو (ژاپن)	۳۵	توکیو (ژاپن)	۳۶/۲
توکیو (ژاپن)	۱۱/۳	نیویورک (امریکا)	۱۵/۹	مکزیکوسیتی (مکزیک)	۱۸/۷	مومبئی (بمبئی) (هند)	۲۲/۶
		شانگهای (چین)	۱۱/۴	نیویورک (امریکا)	۱۸/۳	دهلی (هند)	۲۰/۶
		مکزیکوسیتی (مکزیک)	۱۰/۷	سائوپائولو (برزیل)	۱۷/۹	مکزیکوسیتی (مکزیک)	۲۰/۶
				مومبئی (بمبئی) (هند)	۱۷/۴	سائوپائولو (برزیل)	۲۰
				دهلی (هند)	۱۴/۱	نیویورک (امریکا)	۱۹/۷
				کلکته (هند)	۱۳/۸	داکا (بنگلادش)	۱۷/۹
				بوینس‌آیرس (آرژانتین)	۱۳	جاکارتا (اندونزی)	۱۷/۵
				شانگهای (چین)	۱۲/۸	لاگوس (نیجریه)	۱۷
				جاکارتا (اندونزی)	۱۲/۳	کلکته (هند)	۱۶/۸
				لوس‌آنجلس (امریکا)	۱۲	کراچی (پاکستان)	۱۶/۲
				داکا (بنگلادش)	۱۱/۶	بوینس‌آیرس (آرژانتین)	۱۴/۶
				اوزاکا (ژاپن)	۱۱/۲	قاهره (مصر)	۱۳/۱
				ریودوژانیرو (برزیل)	۱۱/۲	لوس‌آنجلس (امریکا)	۱۲/۹
						شانگهای (چین)	۱۲/۷

اسطوره ۲ (نیمه‌اسطوره)، رشد جمعیت شهری افریقای از کنترل خارج شده و بدون توسعه اقتصادی: افریقا نمونهٔ بارز منطقه‌ای است که بدون رشد اقتصادی تغییرات سریع شهری داشته است. یکی از دلایل آن در دهه‌های اخیر وجود قدرتهای استعماری اروپایی بوده است. آنان تا ۵۰ سال پیش بسیاری از کشورهای افریقایی را تحت سلطه داشتند و محدودیتهای زیادی برای مردم در زمینه کار و زندگی در شهر برای آنان ایجاد کردند. بدین‌ترتیب، با پایان یافتن دورهٔ استعمار جمعیت شهری رشد شدیدی یافت (Potts, 1995). برای مثال، رشد جمعیت شهری افریقای جنوبی و زیمباوه را در چند دهه اخیر نمی‌توان بدون توجه به تأثیر عمیق محدودیتهای سفیدپوستان تحلیل کرد. در افریقای جنوبی با پایان یافتن حکومت آپارتاید، این کشور به مقصد محبوبی برای پناهندگان و مهاجران دیگر کشورهای افریقایی تبدیل شد که بر توسعه شهری آن تأثیر عمیقی داشت. در تعدادی از کشورها، بخش مهمی از این مهاجران را زنان و کودکانی تشکیل می‌دادند که در نواحی شهری به همسران خود ملحق شدند؛ زیرا این امر در دوران استثمار مجاز به این کار نبود (Bryceson, 1983).

دلیل دیگر برای رشد سریع جمعیت شهری، نیل به استقلال سیاسی بود. دولتهای تازه به استقلال رسیده، مجبور به نهادسازی و گسترش نظام آموزش عالی بودند. این امر منجر به رشد مراکز شهری شد که کانون امور سیاسی و اداری بودند.

اسطوره ۳، آیندهٔ کاملاً شهری: جهان فقط به شرطی در آینده کاملاً شهری می‌شود که تغییرات اقتصادی لازم برای آن حادث شود. به عبارت دیگر، آینده هر شهر بستگی به عملکرد اقتصادی آن دارد و سطح شهرنشینی هر کشوری وابسته به عملکرد اقتصادی آن کشور است. افریقا به شرطی رشد شهری خواهد داشت که کشورهای آن دارای رشد اقتصادی باشند. به علاوه، آیندهٔ شهری شدن جهان بستگی به چگونگی تعریف شهر نیز دارد و اگر چین و هند آن را همانند سوئد تعریف کنند، یکباره چند صد میلیون نفر به جمعیت شهری جهان افزوده خواهد شد.

اسطوره ۴، رشد سریع کلان‌شهرها و تسلط آنها بر شهرها در آینده: منظور از کلان‌شهر، شهری است که ۱۰ میلیون نفر و بیشتر جمعیت دارد. جدیدترین اطلاعات سرشماری نشان می‌دهد که تعداد کلان‌شهرها کمتر از تعداد مورد انتظار است و این شهرها نسبت اندکی از جمعیت جهان را دارند. در ۲۰۰۰ میلادی، تعداد شانزده کلان‌شهر در دنیا وجود داشت که فقط ۴ درصد جمعیت جهان را داشتند؛ تمرکز این شهرها در اقتصادهای بزرگ جهان بوده است. تعداد جمعیت بسیاری از این شهرها، مثل مکزیکوسیتی، کلکته و قاهره کمتر از حد مورد انتظار بود.

به طور کلی، طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، رشد جمعیت شهری در بسیاری از کشورها کمتر از حد مورد انتظار بود که تا حدودی دلایل اقتصادی دارد. در بعضی از کشورها نیز، افت رشد جمعیت شهری بر اثر کاهش نرخ باروری بود.

اسطوره ۵ (نیمه‌اسطوره)، بخش عمده فقر در نواحی روستایی: در بیشتر کشورهای افریقایی و آسیایی، بخش عمده فقر در نواحی روستایی است؛ اما در امریکای لاتین، اروپا و امریکای شمالی دیگر این‌گونه نیست. اکنون درصد افراد دچار فقر مطلق در نواحی شهری در حال افزایش است. در کشورهای فقیر و دارای درآمد متوسط، اغلب جمعیت شهری مورد غفلت هستند. دوسوم جمعیت آسیا در شهرها ساکن و اکثرشان دچار محرومیت هستند؛ البته این به معنای نفی فقر در نواحی روستایی نیست. نکته مهم اینکه گروههای دارای درآمدی متوسط و بالا در نواحی شهری زندگی می‌کنند، در نتیجه متوسط درآمد آنها از متوسط درآمد روستاییان بالاتر است. معمولاً سطح فقر شهری کمتر از حد واقعی برآورد می‌شود. دلیل آن به نوع تعریف فقر باز می‌گردد.

نوع تعریف دولتها از فقر به دو دلیل چندان با وضعیت مردم شهری تناسبی ندارد: ۱) دولتها از خط فقر مبتنی بر درآمد استفاده می‌کنند، و ۲) در اغلب این تعاریف توجهی به جنبه‌های غیردرآمدی فقر نمی‌شود. بدین‌ترتیب، در تعریف و سنجش فقر به شرایط زندگی توجه نمی‌شود. بسیاری از ساکنان شهری مجبورند که هزینه زیادی بابت حمل‌ونقل شهری، هزینه‌های آموزشی، مسکن، خدمات پزشکی و

بهداشتی، انرژی (برق، نفت و گاز) و نظایر آن را بپردازند. تعریف خط فقر بر اساس درآمد سبب بی‌توجهی به هزینه‌های فراوان بسیاری از خانوارهای کم‌درآمد شهری می‌شود. اگر تعریف خط فقر بر اساس هزینه‌های واقعی اجتناب از فقر در نواحی شهری صورت گیرد، نسبت شهرنشینان زیر خط فقر رشد زیادی خواهد یافت. حتی با همین تعریف ناقص خط فقر، معمولاً بین یک‌سوم تا نیمی از جمعیت شهری در زیر خط فقر رسمی هستند. بسیاری از مطالعات نشان می‌دهد که ساکنان شهری کم‌درآمد، هزینه زیادی بابت ضروریات غیر مواد غذایی می‌پردازند. بنابراین، خط فقر پیشنهادی بانک جهانی (سرانه یک دلار امریکا در روز) کاملاً بی‌مورد است (Satterthwaite, 2005). استفاده از این معیار سبب کم برآورد شدن میزان فقر شهری می‌شود.

اسطوره ۶، توسعه شهری نقطه مقابل توسعه روستایی: اغلب فرض می‌شود که توسعهٔ شهری نقطه مقابل توسعه روستایی است. در بین کارکنان سازمانهایی که درگیر پروژه‌های توسعه‌اند، برخی طرفدار توسعه روستایی و برخی دیگر خواهان توسعه شهری هستند. فرض دیگر اینکه توسعهٔ شهری به ضرر توسعهٔ روستایی است؛ در حالی که بخش عمده‌ای از تقاضا برای محصولات باغی، دامی و زراعی را، که سبب درآمدزایی برای روستا می‌شود، جمعیت شهری دارند. بسیاری از کشاورزان موفق، وابسته به امکانات و خدماتی‌اند که در شهر یافت می‌شوند؛ مثل بازار فروش، انبارسازی، فرآورده‌سازی، امکانات سردخانه‌ای، فروش و تعمیر دستگاههای کشاورزی و عرضه نهاده‌های زراعی. جمعیت روستایی اغلب برای دسترسی به بیمارستان، دبیرستان و بسیاری دیگر از خدمات سطح عالی وابسته به شهرهای اطراف خود هستند. نکته مهم این که اغلب خانواده‌های کم‌درآمد در تأمین معیشت خود هم به شهر وابسته‌اند و هم به روستا. برای مثال، در مورد برخی از خانواده‌های کم‌درآمد روستایی، یک یا چند نفر از اعضای آن در شهر کار می‌کنند و درآمد خود را به روستا می‌فرستند یا برخی از خانواده‌های کم‌درآمد شهری، هنوز مواد غذایی ارزان را از طریق خویشان و دوستان خود در روستا تأمین می‌کنند.

پس، بین اقتصاد روستا و شهر، پیوندهای چندگانه و عمیقی وجود دارد و به طور معمول، کشاورزی موفق سبب رشد توسعه شهری می‌شود. توسعهٔ سریع برخی از شهرها بدین دلیل است که در مجاورت آنها زراعت یا باغداری موفقی وجود دارد؛ به همین دلیل در این شهرها کارخانه‌ها و شرکتهای زیادی به‌وجود می‌آید تا ارزش افزودهٔ محصول زراعی یا باغی را افزایش دهند. البته نوع و میزان رابطهٔ بین تولید زراعی و توسعه شهری بستگی به عوامل مختلفی، از جمله ساختار مالکیت اراضی دارد. به طور کلی، افزایش درآمد روستایی هم می‌تواند منجر به توسعهٔ روستایی و نیز شهری شود.

اسطوره ۷، فقر علت اصلی تخریب زیست‌محیطی: طبق بسیاری از گزارشها، فقر عامل اصلی تخریب محیط زیست است؛ اما شواهد قوی آنها را، نه در نواحی روستایی و نه در مناطق شهری تأیید نمی‌کنند. معمولاً منظور از تخریب زیست‌محیطی عبارت است از: استفادهٔ فراوان از منابع کمیاب غیرقابل تجدید، آسیب‌رسانی به منابع تجدیدپذیر یا نابودی آن منابع، و تولید مواد زایدی که فرایندهای طبیعی به راحتی قادر به جذب آنها نیستند. در مناطق شهری، بخش عمده‌ای از این موارد سه‌گانه ناشی از الگوی مصرف گروههای پردرآمد است. نقش و سهم فقرای شهری در تخریب زیست‌محیطی بسیار اندک است، زیرا آنان منابع اندکی دارند و مواد زاید اندکی به‌وجود می‌آورند؛ حتی معمولاً خانواده‌های فقیر شهری می‌توانند نقش مثبتی در بازیافت ضایعات کارخانجات و خانواده‌های ثروتمند شهری داشته باشند. به طور کلی، فقر شهری با مشکلات بهداشتی رابطه دارد، نه با تخریب محیط زیست.

اسطوره ۸، سیاستها و نهادهای جدید ملی و حل مشکلات شهری: گاهی چنین تصور می‌شود که برطرف کردن مشکلات شهری در گرو تدوین سیاستهای جدید ملی و تشکیل نهادهای ملی است. اما در این امر به سیاست و نهادهای محلی نیاز است؛ زیرا تفاوت و تنوع فراوان بین شهرها سبب شده است تا راه‌حلهای عمومی چندان معتبر و کارآمد نباشند. نباید فراموش کرد که ساختارهای جمعیتی، اجتماعی،

فرهنگی و سیاسی هر منطقه‌ای به طور منحصر به فردی می‌تواند بر تغییرات شهری آن منطقه تأثیر گذارد. این امر نشان‌دهندهٔ نقش مهم حکومتها و نهادهای محلی است. به هر صورت، بسیاری از مشکلات شهری را فقط با کمک شبکه‌ای از نهادهای محلی مسئولیت‌پذیر می‌توان برطرف کرد.

بنابراین، می‌توان به دو نتیجه مهم دست یافت: اول اینکه، میزان و عمق فقر شهری همواره کم برآورد شده است و محققان و سیاست‌گذاران کمتر به آن توجه کرده‌اند. دیگر اینکه، اکنون شواهد نشان می‌دهند که روند هر شهری تحت تأثیر مجموعهٔ گسترده‌ای از عوامل محلی، منطقه‌ای، ملی و حتی جهانی است. با این شرایط دیگر نمی‌توان به راحتی در مورد شهرنشینی به تعمیمهای زیادی پرداخت. به عبارت دیگر، برای شناسایی مشکلات شهری نیاز به مطالعات موردی و محلی بیشتر شده است.

فصل پنجم

دیدگاه کلاسیک جامعه‌شناسی شهری

ظهور جامعه‌شناسی شهری مربوط به اواخر قرن نوزدهم است؛ یعنی زمانی که جامعه‌شناسی در حال تثبیت خود در بین سایر علوم اجتماعی بود. عامل اصلی پیدایش جامعه‌شناسی شهری، ویژگیهای جهان در حال تغییر بوده است. انقلاب صنعتی سؤالات فلسفی مهمی را مطرح کرد. برای مثال، در مورد آیندهٔ بشر. یکی از این سؤالهای مهم این بود که تجمع مردم در شهرها چه تأثیری بر نظم اجتماعی خواهد داشت. به‌طور کلی، رشد سریع شهرها در قرون هجدهم و نوزدهم همراه با وقوع تغییرات اقتصادی منجر به ظهور رشته جامعه‌شناسی شهری شد (Flanagan, 1993).

برای پیشقدمان جامعه‌شناسی شهری سؤال مهم این بود که سازوکار انسجام و نظم اجتماعی در شهر چیست؟ و شهرنشینی چه تأثیری بر شکل سازمانهای اجتماعی خواهد داشت؟ و نیز این که محیط شهری چه تأثیری بر شیوه تفکر و رفتار مردم خواهد داشت. اما امروزه این سؤال که آیا شهر باعث از خود بیگانگی می‌شود یا غنای فرهنگی، تنها یکی از مسائل جامعه‌شناسی شهری است نه تمام آن.

در قرن نوزدهم، دنیا تغییرات زیادی کرد. در این قرن برای اولین بار جوامعی پدید آمدند که اکثریت جمعیت آنها به کارهای غیرکشاورزی می‌پرداختند. کاپیتالیسم، صنعت و انقلاب در علم و فناوری، جهانی پدید آوردند که باعث شدند انسانها از طریق بازار انبوه، اقتصاد پولی، رسانه‌های جمعی و نهادهای اداری، به‌هم متصل شوند؛ با وجود این همهٔ آنان بیشتر منزوی و از خودبیگانه‌اند. برخی معتقدند

که این تغییرات تنها راه رهایی انسان است، ولی به نظر برخی دیگر انسان بیشتر از گذشته، گرفتار قفس آهنین عقلانیت مدرن شده است. در این میان، شهر بیشتر از همه دچار تغییر شد (Kasinitz, 1995).

وقتی انسان بر ماشین مسلط شد، تغییرات فراوانی پدید آمد. یکی از آنها رشد جمعیت شهری، به‌خصوص در اروپا بود. در قرن نوزدهم جمعیت شهر لندن از کمتر از یک میلیون به حدود ۶/۵ میلیون نفر رسید. با سرازیر شدن مهاجران جدید به شهرها، شهر نمی‌توانست غذا، مسکن، بهداشت و سایر امکانات لازم و به‌خصوص کار را برای افراد فراهم کند. در نتیجه، فقر، بیماری، سوءتغذیه و جرم در شهرها افزایش یافت. خیابانهای شهر مرکز آشوب و بی‌نظمی شد. در این شرایط بود که جامعه‌شناسی شهری[1] پدیدار شد. جامعه‌شناسی به‌عنوان فرزند انقلاب صنعتی در اروپا متولد شد. اگرچه آغازگر آن آگوست کنت (۱۷۹۸ـ۱۸۵۷) بود، مارکس، انگلس، تونیس[2]، دورکیم، زیمل[3] و وبر آن را دنبال کردند. تمام این افراد به‌دنبال تحلیل تغییرات مهمی بودند که صنعتی‌شدن و شهرنشینی پدید آورده بود (Macionis and Parrillo, 2001).

نظریه‌پردازان کلاسیک جامعه‌شناسی شهری

پیدایش جامعه‌شناسی در اواخر قرن نوزدهم تلاشی بود برای فهم اینکه چگونه می‌توان در جهان مدرن به نظم دست یافت. شومپیتر انقلاب صنعتی را تخریب خلاق[4] می‌نامد (Schumpeter, 1950).

مهم‌ترین متفکران اجتماعی کلاسیک شهری عبارت‌اند از: کارل مارکس، ماکس وبر، فردیناند تونیس، جورج زیمل و امیل دورکیم، در اروپا و نیز رابرت پارک و لوئیس ورت در امریکا. متفکران معاصر مسائل شهری عبارت‌اند از: کوین

1. urban sociology
2. Tonnies
3. Simmel
4. creative destruction

لینچ،[1] جین جیکبز، مانوئل کاستلز، دیوید هاروی،[2] کلود فیشر،[3] هربرت گانس[4] و هانری لوفور[5].

بسیاری از مباحث شهری مبتنی بر نظرات نظریه‌پردازان اجتماعی اروپایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بوده است؛ مهم‌ترین آنان عبارت بودند از: چهار متفکر آلمانی (کارل مارکس، جورج زیمل، فردیناند تونیس و ماکس وبر) و یک متفکر فرانسوی (امیل دورکیم).

تمام این نظریه‌پردازان به دنبال تحلیل تغییرات ناشی از صنعتی‌شدن و شهرنشینی بودند که جامعه کوچک سنتی و روستایی اروپا را متحول کرده بودند. این نظریه‌پردازان برای تحلیل این تغییرات از گونه‌شناسی دو وجهی[6] استفاده می‌کردند، که در جامعه‌شناسی به آن ایدئال تایپ می‌گویند. در اینجا، ایدئال به معنای کامل و بی‌نقص نیست، بلکه منظور نوعی مدل است. ایدئال تایپ یک سازهٔ منطقی است (Palen, 2002).

کارل مارکس

یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان اروپایی، کارل مارکس است. او گرچه در آلمان متولد شد، بخش عمدهٔ زندگی خود را در لندن در دوران صنعتی‌شدن سپری کرد. این تجربه باعث شد تا مارکس به این نتیجه برسد که ساختار اقتصادی زیربنای جامعه است. به‌نظر او تغییر در جامعه از طریق تضاد برای به‌دست آوردن منابع و ابزار تولید صورت می‌گیرد. او نبرد نهایی را بین سرمایه‌داران، یعنی صاحبان ابزار تولید و پرولتاریای شهری می‌دانست.

مارکس بر خلاف همکارش انگلس توجه چندانی به مسئلهٔ شهرنشینی نداشت. اما هر دو آنان شهر را قلمروی می‌دیدند که در آن فرایندهای درهم تنیدهٔ

1. Lynch, K.
2. Daivid Harvey
3. Fischer, C. S.
4. Gans, H.
5. Henri Lefebvre
6. dichotomous typology

انباشت سرمایه و ستیز طبقاتی متمرکز می‌شدند و قلمرو شهری محیط مساعد و ضروری برای بروز آگاهی طبقاتی به حساب می‌آید (افروغ، ۱۳۷۷، ص ۸۸).

مارکس عامل تغییرات روی داده در شهر را سرمایه‌داری می‌دانست. او به‌شدت تحت تأثیر استثمار کارگران صنعتی در شهر قرار گرفت؛ موضوعی که فردریش انگلس قبلاً در این باره در منچستر مطالعه کرده بود. انگلس فرزند یک کارخانه‌دار آلمانی بود که در ۱۸۴۲ به منچستر انگلستان رفت تا تجارت نساجی را یاد بگیرد. او در اولین کتاب خود به توصیف شهر منچستر و زاغه‌های آن پرداخت (Engels, 2005).

البته نگرانی در مورد شهر فقط محدود به نظریه‌پردازان اجتماعی نبود. چارلز دیکنز نیز تغییرات روی داده در شهر را با دودلی عمیقی نگاه می‌کرد. او نیز مثل مارکس در جوانی وارد لندن شد و خود را در بزرگ‌ترین شهر جهان یافت که سرعت رشد آن بیش از همه شهرهای جهان بود. به نظر دیکنز، ویژگی مهم شهر وجود تقابلهای اجتماعی شدید و آشکار در آن است که در کنار هم زندگی می‌کنند. برای او لندن هم مکانی برای استثمار و هم محلی زیبا برای استفاده از امکانات آن بود.

کارل مارکس (۱۸۱۸ـ۱۸۸۳) بخش عمده‌ای از زندگی خود را در انگلستان انقلاب صنعتی گذراند. او جزء اولین متفکران اروپایی بود که به تحلیل تغییرات حادث در اروپا پرداخت. به اعتقاد مارکس، ساختار اقتصادی جامعه تعیین‌کنندهٔ فرایندهای اجتماعی، سیاسی و معنوی، و نظام اقتصادی تعیین‌کنندهٔ شکل نهادهای اجتماعی (مثل خانواده، مذهب و نظام سیاسی) است. به نظر او، تغییرات اجتماعی ناشی از تضاد بین دو گروه است: سرمایه‌داران (که فرایند تولید اقتصادی را کنترل می‌کنند) و پرولتاریا (که تأمین‌کننده نیروی کار است). پس نمی‌توان افراد را در مسائل اجتماعی، مثل فقر و بیکاری مقصر دانست، بلکه سرمایه‌داری عامل این مسائل و بسیاری از مشکلات دیگر است (Marx and Engels, 2001).

مارکس و انگلس اهمیت خاصی برای شهر قائل بودند. به نظر آنان فقط با ظهور شهر است که آدمیان آزادی می‌یابند و می‌توانند به‌عنوان شهروند

صاحب نقش سیاسی شوند؛ در واقع، ظهور شهر یعنی انتقال از توحش به تمدن است (Macionis and Parrillo, 2001). آنان شهر را پیش‌شرط مهمی برای خودشکوفایی پرولتاریا به منزله یک طبقهٔ سازمان‌یافته در مقابل بورژوازی می‌دانستند. به عبارت دیگر، آنان به شهر نه به عنوان یک علت، بلکه به عنوان یک شرط و زمینه اهمیت می‌دادند؛ یعنی اثر مستقلی برای فضای شهری قائل نبودند (افروغ، ۱۳۷۷).

تونیس

جهت‌گیری نظریه‌های اولیه عمدتاً معطوف به آثار منفی و بی‌سازمانی زندگی شهری بوده است. به عبارت دیگر، این جهت‌گیریها بسیار ضد شهری[1] بوده‌اند.

با رشد سریع شهرنشینی در جوامع غرب، سؤالات مهمی از جمله اینکه در جامعه شهری زندگی چگونه سازمان می‌یابد؟ و نظم اجتماعی چگونه برقرار می‌شود؟ مطرح شد که فردیناند تونیس، جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۵۵ـ۱۹۳۶) و امیل دورکیم بیش از همه در این زمینه پرداختند. آنان این سؤال را مطرح کردند که چه فرقی بین شیوهٔ قدیم و جدید زندگی ما انسانها وجود دارد؟ و معتقد بودند که نظم اجتماعی قدیم و جدید بسیار با هم فرق دارند.

تونیس در شاهکار خود به تقابل دو نوع زندگی اجتماعی گمن‌شافت یا اجتماع که ویژگی اجتماعات کوچک است و گزل‌شافت یا جامعه[2] که ویژگی شهرهای بزرگ است، پرداخت (Tonnies, 1887). به اعتقاد او، در روستا زندگی اجتماعی شبیه به یک ارگانیسم زنده است که در آن مردم دارای اهداف مشترکی بوده و پیوندهای شدیدی بین آنان وجود دارد. اما در شهر زندگی اجتماعی به‌صورت یک تجمع مکانیکی مملو از فردگرایی، خودپرستی و حتی خصومت است. بدین‌ترتیب، تونیس به تفاوت زندگی در جوامع روستایی با جوامع شهری می‌پردازد. گمن‌شافت نوعی زندگی عمیق و پرمعناست، ولی گزل‌شافت نوعی زندگی سطحی و گذراست. به تعبیر تونیس، شهر معرف گزل‌شافت است. شهر

---

1. anti-urban
2. association

مرکز تجارت، صنعت، علم و فرهنگ است. در گمن‌شافت، روابط مبتنی بر منزلت است؛ اما در گزل‌شافت، روابط مبتنی بر قرارداد[1] است. در گمن‌شافت، کنترل اجتماعی افراد بر اساس تعلق آنان به گروه است، ولی در گزل‌شافت چون فرد بریده از قیدوبندهای گروه است، کنترل اجتماعی به‌وسیله یک عامل بیرونی صورت می‌گیرد؛ یعنی به‌وسیله قوانین و مجازات یا قرارداد (Flanagan, 1999).

تقسیم‌بندی گمن‌شافت و گزل‌شافت، تأثیر طولانی‌مدت بر جامعه‌شناسی شهری داشته است؛ زیرا جزء اولین نظریه‌ها برای فهم زندگی شهری بوده که از روش طیف استفاده کرده است. در نظریه تونیس می‌توان تأثیر نظریه‌های مارکس را دید. خود تونیس نیز آشکارا مارکس را استاد تحلیل توسعه صنعتی می‌دانست (Tonnies, 1887).

به اعتقاد تونیس، ویژگیهای گمن‌شافت عبارت است از: وجود سنتهای مشترک، روابط صمیمی، وجود دشمن و دوست مشترک، و احساس خودی. مهم‌ترین نهادهای اجتماعی عبارت‌اند از: خانواده، نظام خویشاوندی، نظام همسایگی و دوستان.

پس گمن‌شافت، نوعی انسجام اجتماعی مبتنی بر احساسات مشترک و اهداف مشترک است که ویژگی آن وجود تعامل چهره به چهره بین کسانی است که تجربیات مشترکی دارند. در این سازمان اجتماعی افراد به ندرت از هنجارهای اجتماعی تخطی می‌کنند؛ در آن وفاق اجتماعی زیادی وجود دارد و نهادهای غیررسمی، مثل خانواده و گروه همسالان بر رفتار افراد حاکمیت و سلطه دارند.

ویژگیهای گزل‌شافت عبارت است از: انتقال معنای زندگی از گروه به فرد، عقلانی و حسابگری مردم و به فکر منافع خود بودن و روابط بدون عواطف بشری، سطحی و حسابگرانه در بین افراد. مهم‌ترین انگیزه در کنش انسانها، جستجوی منافع فردی است. در این سازمان اجتماعی، انسجام اجتماعی از طریق اقتدار رسمی و قانون صورت می‌گیرد.

---

1. contract

یکی از راههای تشخیص گمن‌شافت از گزل‌شافت این است که وقتی از کسی می‌پرسیم: حالت چطور است؟ آیا واقعاً می‌خواهیم از حال او مطلع شویم یا نه. در گمن‌شافت، فرد دغدغه دیگران را دارد؛ بنابراین، این سؤال برای فرد خیلی مهم است و چیزی فراتر از یک تعارف یا مؤدب بودن است. ولی در گزل‌شافت، مهم‌ترین نکته نقش و شغل فرد است نه خودش. در شهر ما این سؤال را فقط به جهت نشانهٔ ادب و عادت مطرح می‌کنیم.

تونیس معتقد است که در تاریخ اروپا، به تدریج گزل‌شافت جایگزین گمن‌شافت شده است و رشد سریع شهرها در اروپای قرن نوزدهم دلالت بر ظهور اجتناب‌ناپذیر گزل‌شافت و سلطهٔ آن بر زندگی اجتماعی دارد. او این فرایند را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست، ولی معتقد نبود که این تغییر یک تغییر مثبت و خوبی است.

نظرات تونیس، نقطهٔ شروع جامعه‌شناسی شهر بود. او جزء اولین افرادی بود که متوجه شد زندگی شهری خاص است و ارزش مطالعه کردن را دارد. به‌علاوه استفاده تونیس از روش تقابل[1] الگویی شد که جامعه‌شناسان شهری بعدی از او تبعیت کردند (Macionis and Parrillo, 2001).

گمن‌شافت ویژگی دنیای ماقبل مدرن و گزل‌شافت ویژگی جامعه مدرن است. در زبان آلمانی، گمن‌شافت به روابط اجتماعی اطلاق می‌شود نه یک محل. آنچه در مورد این تقسیم‌بندی تونیس هنوز مورد بحث است، این است که آیا در این تقسیم‌بندی ملاک مهم اندازه و حجم است (شهرک در مقابل کلان‌شهر)، یا شیو تولید (کشاورزی در مقابل صنعتی) یا دورهٔ تاریخی است؟

برخی از جامعه‌شناسان امروزی معتقدند که روستاها و شهرکهای امروزی را نمی‌توان گمن‌شافت دانست. به‌نظر آنان بسیاری از ویژگیهای گمن‌شافت را می‌توان در وسط کلان‌شهرهای مدرن یافت (Kasinitz, 1995).

در قرن نوزدهم، وقوع تغییرات سریع از جمله رشد شهرها سبب شد که فیلسوفان

---

1. contrast

اجتماعی به طرح این ایده بپردازند که چگونه نظم اجتماعی جدید متفاوت از گذشته خواهد بود. نظریه تونیس در مورد گمن‌شافت و گزل‌شافت باعث شد که عالمان اجتماعی برای چندین نسل، از طریق آن به تفکیک شهر و روستا بپردازند. بر این اساس، زندگی روستایی تحت سلطه هویت گروهی یا گمن‌شافت است که در آن فرد مطیع گروه است. به طور کلی، گزل‌شافت به معنای فرد در دنیای خود است.

به اجمال، تونیس معتقد بود که جامعه شهری، شکننده، آسیب‌پذیر و تصنعی است. در شهر، روابط مبتنی بر تعقیب منافع فردی است؛ در نتیجه تنشهای زیادی رخ می‌دهد. تونیس همانند بسیاری از جامعه‌شناسان اولیه به‌شدت در مورد عصر مدرن بدبین بود.

امیل دورکیم

همانند تونیس، امیل دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی (۱۸۵۸ـ۱۹۱۷) نیز شاهد انقلاب شهری قرن نوزدهم بود. او نوعی مدل تقابل را ارائه داد: همبستگی مکانیکی در مقابل همبستگی ارگانیکی[1]. همبستگی مکانیکی همان گمن‌شافت و همبستگی ارگانیکی همان گزل‌شافت است. همبستگی مکانیکی، پیوندهای اجتماعی مبتنی بر شباهت، باورهای مشترک و سمبلهای مشترک است و از نوع مکانیکی است؛ زیرا در اینجا مردم در همه جنبه‌های مهم شبیه به هم هستند و هر کسی تقریباً خودکفاست و برای برطرف کردن نیازهای خود چندان به دیگران وابسته نیست. در مقابل، همبستگی ارگانیکی، نشان‌دهندهٔ نظم اجتماعی مبتنی بر تفاوتهای فردی است. این همبستگی در جایی ظاهر می‌شود که تقسیم کار پیچیده‌ای وجود دارد و هر کسی در کار خاصی تخصص دارد. همانند ارگانهای بدن انسان، در این جامعه نیز مردم برای برطرف کردن نیازهای متنوع خود به دیگران وابسته‌اند؛ برای مثال، وکیل به‌شدت وابسته به مغازه‌دار است.

به اعتقاد دورکیم در این تقسیم کار پیچیده، اعضای جامعه می‌توانند آزادی و

1. mechanical and organic solidarity

حق انتخاب بیشتری داشته باشند. گرچه دورکیم متوجه مسائل و مشکلات شهر (مثل از خود بیگانگی و تضاد) بود، معتقد بود که سرانجام، همبستگی ارگانیکی بهتر از همبستگی مکانیکی است (Macionis and Parrillo, 2001).

تقسیم‌بندی امیل دورکیم (انسجام مکانیکی و ارگانیکی) از بسیاری جهات شبیه به تقسیم‌بندی تونیس است، اما دورکیم برخلاف تونیس معتقد نبود که زندگی مدرن کاملاً مبتنی بر سودجویی است.

تقسیم‌بندی دورکیم، یعنی تقابل همبستگی مکانیکی و ارگانیکی، کمک زیادی به تثبیت نظریهٔ دوقطبی تونیس کرد. به اعتقاد دورکیم، ویژگی زندگی روستایی، وحدت بینش و ارزشها و تجربه مشترک است. بدین‌ترتیب، نوعی وجدان جمعی و همبستگی مکانیکی ظاهر می‌شود ولی در شهر این‌گونه نیست. در شهر، تراکم جمعیت مستلزم تخصصی‌شدن مشاغل است؛ بنابراین، وحدت و تجربه مشترک از بین می‌رود و به جای آن نظم مبتنی بر به‌هم وابستگی کارکردی پدیدار می‌شود. بدین‌ترتیب، به اعتقاد دورکیم و تونیس در جامعه روستایی، نظم اخلاقی[۱] حاکم است، اما در جامعه شهری نظم ابزاری[۲] حاکم است.

از سوی دیگر، امیل دورکیم معتقد بود که برای فهم نظم پیچیده موجود در جامعه شهری باید از اصول محیط‌شناسی طبیعی استفاده کرد. او با استفاده از این اصول و نیز نظریات چارلز معتقد است که جامعه به طور طبیعی در حال پیشرفت است و شکل پیچیده‌تری می‌یابد.

همبستگی مکانیکی، سازوکار اصلی انسجام اجتماعی در جوامع کوچک زراعی است. در این جامعه، تقسیم کار و تخصصی‌شدن اندکی وجود دارد و در آن باورهای مذهبی قوی حاکم است. همچنین، اعضای جامعه دارای تجربیات یکسان و همسانی‌اند؛ به‌همین جهت جامعه بسیار منسجم است. مذهب بر کل زندگی اجتماعی حاکم است. این تعبیر بسیار شبیه گمن‌شافت تونیس است.

پایه‌های همبستگی مکانیکی زمانی سست می‌شود که بین مردم جامعه تفاوت

---

1. moral order
2. instrumental order

در ایده‌ها و تجربیات پدیدار شود. بروز چنین تفاوتهایی محصول رشد جمعیت است که این خود منجر به تقسیم کار می‌شود.

دورکیم تراکم مادی (تراکم جمعیت در یک ناحیه) را عامل مؤثری در پیدایش تراکم اخلاقی (یعنی تراکم تعامل) می‌داند (افروغ، ۱۳۷۷). به اعتقاد او، رشد و تراکم جمعیت نیاز به تقسیم کار را پدید می‌آورد. شهر عرصه اصلی مشاهدهٔ این فرایند است. به نظر او، در شهر شاهد همبستگی ارگانیکی هستیم؛ زیرا به‌سبب وجود یک تقسیم کار پیچیده، هریک از اعضای جامعه به دیگری وابسته است و این وابستگی هریک از اجزاء به کل (یعنی همبستگی ارگانیکی) عامل اصلی اتحاد اعضاست. اما در جامعه دارای همبستگی مکانیکی، عامل اصلی در اتحاد اعضای جامعه، وجود یک وجدان واحد است. دورکیم معتقد بود که نتیجه نهایی جامعه دارای همبستگی ارگانیکی، پیشرفت و ترقی اجتماعی[1] است. البته او متوجه آثار منفی تقسیم کار نیز بود (مثل احساس بی‌معنایی در نتیجه تکرار یک کار ثابت)، ولی معتقد بود که این آثار، محصول فرعی صنعتی شدن سریع بوده و موقتی هستند. به اعتقاد او، بی‌هنجاری[2] عمدتاً نتیجه انتقال سریع و ناقص از نظم اخلاقی قدیم به جامعه دارای همبستگی ارگانیکی است که اگر این همبستگی به حد بلوغ برسد، عدالت اجتماعی و برابری فرصتها در آن حاکم می‌شود. به‌همین جهت به اعتقاد برخی، دورکیم طرفدار ظهور شهر به‌عنوان مرحله پیشرفت شرایط بشری بود. برخلاف بسیاری از همکاران خود، دورکیم طرفدار شهر[3] بود (Flanagan, 1999).

به‌طور کلی، تصویری که از جامعه شهری تونیس و دورکیم ارائه شد عبارت است از: از بین رفتن صمیمیت، ظهور تضاد و کشمکش در روابط، کاهش اقتدار خانواده، ظهور روابط قراردادی، جایگزین شدن همبستگی مبتنی بر تمایز و به‌هم وابستگی کارکردی به جای همبستگی مبتنی بر تجربهٔ مشترک.

1. social progress
2. anomie
3. pro-urban

مقایسه دورکیم با تونیس

اگرچه دورکیم با تونیس هم‌عقیده بود که تاریخ بشری شاهد انتقال از گمن‌شافت به گزل‌شافت است، تفاوتهای مهمی بین این دو متفکر وجود داشت. دورکیم مثل تونیس نگاه منفی نسبت به جامعه مدرن نداشت. تونیس امید زیادی نداشت که در شهر انسانیت واقعی حفظ شود، ولی دورکیم بسیار خوش‌بین بود. به نظر دورکیم، افزایش تقسیم کار ویژگی خاص جامعه مدرن شهری است که سرانجام انسجام سنتی را از بین می‌برد، ولی نوع جدیدی از همبستگی را به‌وجود می‌آورد که مبتنی بر به‌هم وابستگی متقابل[1] است؛ قراردادهای بین افراد نشان‌دهنده این به‌هم وابستگی است. ولی دورکیم در این باره هشدار می‌داد که جامعه نمی‌تواند صرفاً مبتنی بر قرارداد باشد؛ هر جامعه‌ای نیاز به یک پایه و بنیان اخلاقی هم دارد تا این قراردادها موفق باشند.

هم تونیس و هم دورکیم معتقد بودند که در شهر شاهد رشد تمایز اجتماعی[2] و رشد فردیت[3] هستیم. تونیس معتقد بود که این فرایند تاروپود زندگی اجتماعی را به‌هم می‌ریزد ولی دورکیم معتقد است که در این فرایندها امکان توسعه و انسجام اجتماعی هم وجود دارد (Macionis and Parrillo, 2001).

ماکس وبر

تحلیل تاریخی و تطبیقی شهر

تونیس، دورکیم و زیمل همگی به تحلیل یک نوع شهر پرداختند؛ یعنی نظریه آنان مبتنی بر تاریخ شهر اروپایی و عناصر موجود در این شهر بود. جامعه‌شناس آلمانی ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) معتقد بود که هر نظریه‌ای که مبتنی بر مشاهده شهر در یک نقطه از جهان و در یک مقطع زمانی باشد، ارزش محدودی دارد. او کوشید تا به ورای این محدودیت بیندیشد و همین نقطه مثبت وبر در جامعه‌شناسی شهری است.

وبر در تعریف شهر، عناصر اقتصادی و سازمانهای سیاسی را مهم‌تر از اندازهٔ

1. mutual interdependenc
2. social differentiation
3. individuality

جمعیت می‌دانست (افروغ، ۱۳۷۷). او در جامعه‌شناسی خود به شدت پیرو تاریخ‌شناسی تطبیقی بود و به همین جهت به مقایسه شهرهای شرقی، رومی و قرون وسطایی پرداخت (فکوهی، ۱۳۸۵). وبر در مقاله خود با بررسی شهرهای خاورمیانه، چین، هند و اروپا به ارائه تعریفی از یک اجتماع شهری کامل پرداخت (Weber, 1966). به اعتقاد او برای اینکه یک اجتماع شهری کامل شکل گیرد، در این سکونتگاه باید روابط تجاری ـ بازرگانی با سلطهٔ نسبی برقرار باشد. به‌علاوه، باید ویژگیهایی بدین‌قرار داشته باشد: ۱) وجود استحکامات نظامی، ۲) وجود بازار، ۳) وجود دادگاه و وجود قوانین نسبتاً مستقل، ۴) وجود شکلی از انجمنها[1]، و ۵) وجود حداقلی از استقلال سیاسی (Id., 1966).

این تعریف بیانگر نمونهٔ آرمانی[2] وبر است که بر اساس مشاهدهٔ دنیای واقعی، ساخته شده است و برخی از عناصر مهم را برجسته می‌کند. هدف وبر این بود که یک مدل جامع یا به عبارتی یک نمونهٔ آرمانی بسازد تا مشخص‌کنندهٔ عناصر اصلی شهر باشد. وبر کاملاً مطلع بود که بسیاری از شهرها، تمام عناصر موجود در تعریف مورد نظر او را ندارند؛ اگر چنین باشد می‌توان گفت که آن شهر یک «اجتماع شهری کامل»[3] نیست. حال، ویژگیهای این اجتماع با جزئیات بیشتری بررسی خواهد شد:

۱. از نظر وبر، اجتماع شهری مبتنی بر روابط تجاری و بازرگانی است. در روستا مردم کمابیش خودکفا هستند؛ یعنی غذای خود را تأمین می‌کنند. بنابراین، در روستا تجارت و بازرگانی زیاد مهم نیست؛ ولی در شهر این‌گونه نیست. وبر با تونیس، دورکیم و زیمل هم‌عقیده بود که در شهر نمی‌توان از لحاظ اقتصادی خودکفا بود، بلکه مردم از لحاظ اقتصادی به‌هم وابسته‌اند. اقتصاد چنان اهمیتی برای شهر دارد که سازوکار خاصی برای مبادله در آن به‌وجود آمده که همان بازار است. پس از نظر وبر، ساکنان شهر در درجه اول از طریق تجارت زندگی می‌کنند، نه از طریق زراعت (افروغ، ۱۳۷۷).

---

1. association
2. ideal type

۲. اجتماع شهری نسبتاً مستقل است. وبر معتقد بود که شهر واقعی باید دارای دادگاه و قانون خاص خود بوده و حداقل تا حدودی استقلال سیاسی داشته باشد. همچنین باید از لحاظ نظامی خودکفا باشد؛ یعنی برای دفاع از خود تسلیحات نظامی و ارتش داشته باشد تا در مواقع ضروری از آنها استفاده کند. نیز شهر نیاز به استقلال دارد تا ساکنان آن بتوانند هویت خود را در آن بدانند و تا بتوانند از آن حمایت کنند.

۳. به‌نظر وبر اجتماع شهری باید دارای شکل مرتبطی از روابط و انجمنها باشد. منظور او این بود که مردم شهر باید درگیر روابط و سازمانهای اجتماعی باشند تا احساس کنند که در حیات شهر خودشان، مشارکت معنی‌داری دارند.

وبر، همانند دورکیم معتقد بود که شهر می‌تواند در حیات بشر نقش مثبت و رهانبخشی داشته باشد؛ ولی برخلاف او، زیاد به شهرهای قرن بیستم امیدوار نبود. به نظر وبر فقط شهرهای خودکفا و دارای تسلیحات نظامی در قرون وسطا شایستهٔ عنوان اجتماع شهری کامل بودند. اما وقتی که ملت[1] (از قرن ۱۷ـ۱۹) به‌عنوان یک موجود سیاسی، برتری و تفوق یافت، شهر ماهیت نظامی خود را از دست داد. به‌علاوه، استقلال سیاسی و حقوقی شهر هم از بین رفت؛ در نتیجه انسانها دیگر هویت خود را در شهر نمی‌دیدند، بلکه هویت خود را در ملت، کشور یا چیزهای دیگر جستجو می‌کردند.

وبر می‌خواست بگوید که می‌توان در شهر زندگی خوبی داشت. مهم‌ترین نکته در تحلیل او، توجه به شهرهای واقع در فرهنگهای دیگر و در دورهٔ زمانی متفاوت از زمان او بود (Macionis and Parrillo, 2001).

ماکس وبر که معاصر دورکیم و تونیس بود، رهیافت دیگری در پیش گرفت. او از روش‌شناسی نمونه آرمانی استفاده کرد؛ یعنی با مشاهده ویژگیهای تاریخی شهرها، مدل خویش از شهر را ساخت. ماکس وبر نیز در نمونهٔ آرمانی خود بین دو نوع جامعهٔ سنتی و عقلانی تمایز قائل بود. به عقیده او با ظهور دولت ـ ملت، استقلال شهر دوره قرون وسطایی از بین رفت (Palen, 2002).

اگرچه برخی از ملاکهای مورد نظر وبر، مانند وجود بازار و مقررات شهری،

1. nation

اکنون نیز مرتبط به‌نظر می‌رسند، ملاک وجود استحکامات نظامی بسیار قدیمی و منسوخ شده است. او زمانی این ویژگیها را ارائه کرد که دیوار شهرهای اروپا در حال نابودی بود.

وبر به دنبال توصیف شهرها نبود، بلکه می‌خواست برای شهر مدل‌سازی کند. حاکمیت روابط تجاری ـ بازرگانی مهم‌ترین ویژگی در مدل وبر است. به نظر او شهر بازار است، ولی هر بازاری را شهر نمی‌دانست؛ زیرا این بازار می‌بایست دارای تنوع مهارتها باشد.

به اعتقاد وبر، شهر مخلوطی از دژ (قلعه) و بازار است. شهروند کامل کسی است که وظایف خاص نظامی را انجام دهد؛ مثلاً در ساخت استحکامات نظامی، نگهداری این استحکامات، نگهبانی و دفاع از سکونتگاه کمک کند تا از این طریق عضویت خود را ثابت کند. به اعتقاد او از مرکز شهر می‌توان هم به‌عنوان بازار و هم محل آموزش نظامی استفاده کرد. بدین‌ترتیب، هر سکونتگاهی تا حدودی قوانین و سیاستهای خود را تعیین می‌کند و برای همین نیازمند دادگاه خاص خود و قوانین مستقل به خود است. وبر معتقد است که ویژگیهای اقتصادی باید از ویژگیهای سیاسی شهر کاملاً جدا باشد.

به‌علاوه، وبر از انجمنها یاد می‌کند؛ یعنی نوعی سازمان اجتماعی مخصوص به شهر که آن را از غیر شهر جدا می‌سازد. به اعتقاد او، ظهور یک طبقهٔ بورژوای بزرگ که از لحاظ سیاسی نیز قدرتمند است، ویژگی خاص اجتماع شهری است. اگرچه هر شهری ممکن است برخی از ویژگیهای مدل وبر را داشته باشد، عملاً شهرهای قرون وسطا شباهت زیادی به مدل وبر دارند (Flanagan, 1999).

امروزه شهر دیگر از لحاظ نظامی کارکرد دفاعی ندارد و استقلال حقوقی و سیاسی شهر مدتها پیش به مقامات دولتی سپرده شده است. مارتیندل[1] معتقد است که عصر حاضر دوران مرگ شهرهاست (وبر، ۱۳۷۵). فقط در چهارچوب مدل وبری است که این جمله معنادار است.

در واقع، ماکس وبر از جمله اولین متفکرانی بود که اظهار داشت شهر قبل از

هر چیز محل بازار است و وجود آن نه تنها همبستگی اجتماعی را از بین نمی‌برد، بلکه آن را تشدید می‌کند. آنچه وبر را از سایر متفکران جدا می‌کند این است که او شهر ماقبل صنعتی را مدلی ایدئال برای زندگی و سازمان شهری برگزید. به اعتقاد وبر، ویژگی خاص جامعه شهری این است که ساکنان شهر به‌شدت وابسته به بازار و مبادله روزانه کالاها و خدمات هستند؛ ولی شهر زمان خود را در حال افول می‌دانست. به نظر او عقلانیت قرن بیستمی، اساس فرهنگی و معنوی شهر را از بین برده و شهر تجلی‌گاه سازمان دیوان‌سالارانه جامعهٔ صنعتی شده است. او شهرهای قرون وسطایی را، شهرهایی که محل رشد فرهنگ و یادگیری بودند، شهر واقعی و شهرهای صنعتی را فقط محل تجمع انسانها می‌دانست. او شهر قرون وسطایی را مبنای مدل خویش برای شکل واقعی شهر قرار داد، چون نمی‌خواست نظریه‌اش با انتقاد کهنگی و منسوخ بودن مواجه شود؛ به همین جهت، چیزی را برگزید که در زمان او قدیمی بود. وبر به شهر صنعتی زمان خود اهمیت زیادی نمی‌داد (Flanagan, 1993).

جورج زیمل

زیمل، جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۵۸ـ۱۹۱۸) در زمان حیات، زندگی حاشیه‌ای در محافل دانشگاهی داشت و در اواخر عمر به مقام استادی در دانشگاه استراسبورگ منصوب شد. معروفیت او بیشتر در امریکا بود، اما به سبب اینکه از نظر فکری رادیکالیسم بود نتوانست در دانشگاه برلین سمت دائمی داشته باشد. از جمله دانشجویان مهم او در دانشگاه جورج لوکاس[1]، کارل مانهایم[2] و رابرت پارک بودند. تحلیلهای ساختاری زیمل تأثیرات زیادی بر اولین جامعه‌شناسان امریکایی داشت، ولی در اواسط قرن بیستم از اهمیت آن کاسته و بر اهمیت وبر و دورکیم افزوده شد. اما در اواخر قرن بیستم، توجه به تحلیلهای ساختاری زیمل، به‌خصوص در بین جامعه‌شناسان علاقه‌مند به مباحث فرهنگ، دوباره احیا شد (Kasinitz, 1995).

او با بسیاری از نظریه‌های دورکیم و تونیس موافق بود، ولی در مقاله‌اش به نام

1. Lucas

«کلان‌شهر و حیات ذهنی»[1] فراتر از آنان به تحلیل روانی انسانها در شهر مدرن و ویژگی از خود بیگانه[2]کنندهٔ محیط شهری می‌پردازد (زیمل، ۱۳۷۲). به تعبیر کوزر، هدف زیمل ساخت و پرداخت هندسه زندگی اجتماعی بوده است (کوزر، ۱۳۷۰).

او از معدود جامعه‌شناسانی است که در نظریه‌پردازیهای خود به فضا توجه داشته است (افروغ، ۱۳۷۷). زیمل در مقاله معروف خود به شناسایی آثار زندگی در شهر بر نحوه تفکر انسانها پرداخت. به نظر او در شهر نوعی نگرش دلزدگی[3] پدیدار می‌شود که ناشی از محاسبه زمان و رشد اقتصاد پولی است؛ یعنی انسانها بی‌تفاوت و خونسرد می‌شوند. وجود تقسیم کار تخصصی شده در شهرها، انسانها را وا می‌دارد تا نقشهای مختلفی را ایفا کنند. از نظر او در شهر هم تنهایی هست و هم آزادی (Kasinitz, 1995).

اکثر نظریه‌پردازان اروپایی، از سطح کلان[4] به شهر می‌نگریستند. البته در این میان، زیمل بیشتر رهیافت روان‌شناختی داشت و در مقاله‌اش به این موضوع پرداخت که چگونه شهرنشینی از خودبیگانگی و انزوای ذهنی انسانها را افزایش می‌دهد. به طور خلاصه، تأثیرات مادر ـ شهر عبارت‌اند از:

۱. تحریکات عصبی ناشی از تغییر سریع محرکهای بیرونی،
۲. نیاز به اتکا به عقل و عقل‌گرایی، دقت و وقت‌شناسی،
۳. شیءوارگی انسانها به دلیل اقتصاد پولی و عقلانیت حاکم بر زندگی شهری،
۴. تعلقات جزئی و خاص و برخوردهای احتیاط‌آمیز،
۵. احساس تنهایی، انزوا و ازخودبیگانگی و
۶. ارزش‌زدایی از هنر و دیگر وجوه فرهنگ انسانی (افروغ، ۱۳۷۷).

دغدغهٔ اصلی زیمل این بود که آدمی چگونه می‌تواند در شهر شخصیت خود را حفظ کند. نظریه‌های او پایه بسیاری از آثار جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو بوده است (Palen, 2002).

---

1. "metropolis and mental life"
2. alination
3. blase
4. macro

کلان‌شهر و حیات ذهنی

هم تونیس و هم دورکیم به فرایندهای کلان در شهرهای مدرن توجه داشتند. اگرچه آنان به طور گذرا بر ویژگیهای ذهنی شهرنشینان (مثل آزادی و عقلانیت) اشاره داشتند، هیچ‌یک روان‌شناسی اجتماعی زندگی شهری را بررسی نکرد و این زیمل بود که به این کار مبادرت کرد. او نیز مانند هم‌دوره‌های خود، از رشد دنیای مدرن نگران بود و به این سؤال می‌پرداخت که انسانها چگونه می‌توانند در شهر روحیهٔ آزادی و خلاقیت را حفظ کنند؟ او در مقاله‌اش اشاره دارد که شخص باید یاد بگیرد که خود را با فضای شهری منطبق کند.

در واقع، زیمل به بررسی تجربه زندگی شهری[1] در عصر جدید پرداخت. در حالی که وبر به شناسایی ویژگیهای اصلی شهر علاقه‌مند بود، زیمل در مقاله خود به نام: «کلان‌شهر و حیات ذهنی» در جستجوی درک این موضوع بود که تجربه زندگی در شهر چه تأثیری بر نحوهٔ تفکر و رفتار مردم دارد (زیمل، ۱۳۷۲). او معتقد بود که دو ویژگی مهم در حیات شهری بر تفکر و رفتار مردم ساکن در شهر مؤثر است: ۱) شدت محرکهای مربوط به اعصاب یا تهییج[2] در شهر، و ۲) حاکمیت آثار بازار بر روابط شهری.

به اعتقاد زیمل، ویژگی خاص شهر مدرن این است که در آن محرکهای عصبی تشدید می‌شوند و ساکنان شهر باید بتوانند بر آن غالب شوند. برخلاف روستا (که زندگی در آن خیلی آرام و کند است)، شهر دائماً فرد را با انواع صداها، تصاویر و بوهای مختلف احاطه می‌کند تا فرد بتواند در مقابل آنها مقاومت کند و درهم شکسته نشود. فرد باید یاد بگیرد که بین محرکها تفاوت قائل شود؛ یعنی به محرکهای مهم توجه کند و نسبت به محرکهای غیرمهم بی‌اعتنا باشد. مردم شهر در مقایسه با مردم روستا، پیچیده‌تر، عقلانی‌تر و محاسبه‌گرترند و به‌شدت با زمان آشنا و مأنوس‌اند. زیمل معتقد است که ویژگی مهم شهر، وجود ساعت دیواری و مچی در تمام شهر است. به نظر او اگر تمام ساعتهای شهر برلین از کار بیفتند (حتی برای یک

1. experience of urban life
2. sensation

ساعت) زندگی اقتصادی و ارتباطات آن به مدت طولانی دچار اختلال خواهد شد (Simmel, 1905). او این موضوع را نشانهٔ عقلانیت می‌داند و معتقد است که جلوه دیگر عقلانیت شهر در تقسیم کار اقتصادی آن متجلی است؛ در اینجا مباحث زیمل به مباحث دورکیم نزدیک می‌شوند.

زیمل همچنین به اهمیت پول اشاره می‌کند. به اعتقاد او، کلان‌شهر همیشه جایگاه اقتصاد پولی بوده و در زندگی شهری اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا تقسیم کار پیچیده مستلزم وجود ابزار جهانی برای مبادله است و پول چنین نقشی را ایفا می‌کند (Macionis and Parrillo, 2001). برای زیمل، مادرشهر تجلی‌گاه بالاترین تقسیم کار و اقتصاد پولی است؛ اقتصادی که با عقلانیت و حسابگری و وقت‌شناسی و دقت ارتباط نزدیکی دارد (زیمل، ۱۳۷۲). زیمل معتقد است که وجود بازار در شهر، افراد را وارد روابط مبتنی بر محاسبه[1] و تنش[2] می‌کند.

او این سؤال مهم را مطرح می‌کند که در میان این محرکهای قدرتمند و انتظار رفتار عقلانی، فرد شهری چه باید کند؟ به‌عبارت ساده‌تر، آیا واقعاً شما می‌توانید به هر کس که در خیابان دچار مشکل شده است کمک کنید؟ جواب زیمل به این سؤال منفی است؛ به‌نظر او، فرد شهری برای انطباق با زندگی شهری دلزدگی و بی‌تفاوتی[3] یا خویشتن‌داری اجتماعی و عدم تعلق را در خود به‌وجود می‌آورد، با اطراف خود واقع‌بینانه برخورد می‌کند، در هر کاری دخالت نمی‌کند و به هر چیزی اهمیت نمی‌دهد. بدین‌ترتیب، زیمل معتقد است که زندگی در شهر مستلزم نوعی بی‌تفاوتی است که گاهی اوقات حتی به خصومت نیز منجر می‌شود ـ زمانی را به یاد آورید که در شهر از رفتار کسی که او را نمی‌شناسید، عصبانی می‌شوید.

پس از نظر زیمل، دو ویژگی مهم زندگی شهری، که در تحلیل رفتار مردم بسیار اهمیت دارد، عبارت است از: ۱) وجود محیط اجتماعی بسیار شلوغ که باعث می‌شود فرد از آنچه در اطرافش می‌گذرد، غافل باشد؛ این ویژگی برای ساکنان شهر

---

1. calculation
2. tension
3. blase attitude

ضروری است تا بتوانند عقلانی باشند، و ۲) تقلیل انگیزهٔ انسانها نسبت به مسئله قیمت و هزینه. از نظر زیمل، زندگی شهری، یک‌سری مبادله است که فرد در آن دائماً سؤال می‌کند که چه چیز نصیب من می‌شود؟ چقدر برای من هزینه دارد؟ او از این مباحث به این نتیجه می‌رسد که تنفر[1] و حسابگری، ویژگی خاص زندگی در کلان‌شهر است و در این محیط، مردم نمی‌توانند نسبت به هم خیلی حساس و نگران باشند (Flanagan, 1993). از نظر او، شرایط روانی خاصی در کلان‌شهر وجود دارد؛ از جمله از: تصاویری که به سرعت تغییر می‌کنند و انقطاع در روابط اجتماعی. ساکنان شهر باید بتوانند از دل‌مشغولی عاطفی به تمام آنچه در اطرافشان روی می‌دهد، اجتناب کنند. درست برخلاف کسانی که در شهرکهای کوچک و نواحی روستایی زندگی می‌کنند و با یکدیگر روابط عمیق عاطفی دارند، ساکنان کلان‌شهر باید از یکدیگر جدا باشند. به تعبیر زیمل ساکن کلان‌شهر به‌جای قلب خویش با سر خویش، نسبت به مسائل و رویدادها واکنش نشان می‌دهد. او بین روابط عاطفی و روابط عقلانی[2] تفاوت قائل است؛ روابط عاطفی مبتنی بر فردیت است، ولی در روابط عقلانی، آدمی شبیه یک شماره است. در محیط کلان‌شهر، ذهن مدرن که دقیق و وقت‌شناس است، محاسبه‌گر نیز می‌شود. با توجه به اعتقاد زیمل که ساکنان کلان‌شهرها از خودبیگانه‌اند، انتظار می‌رود که او از شرایط زندگی شهری مأیوس و ناامید باشد، ولی چنین نیست. زیمل معتقد است که در شهرهای کوچک، حلقه‌های اجتماعی کوچک و به‌هم‌گره خورده است و همین باعث می‌شود که استقلال و فردگرایی اندکی وجود داشته باشد؛ ولی در کلان‌شهرها، تقسیم کار فرصتی برای بروز تفاوتهای فراوان بین افراد پدید می‌آورد. به اعتقاد او هرچه حجم یک گروه بیشتر می‌شود آزادی فردی در آن بیشتر می‌شود و انتقال از گمن‌شافت به گزل‌شافت نوعی نیل به آزادی است (Flanagan, 1999).

همانند دورکیم، زیمل نیز معتقد بود که گرچه زندگی شهری با آزادی بیشتری همراه است، آدمیان در آنجا احساس می‌کنند که در ماشینی غول‌پیکر فقط

1. ayersion
2. emotional and rational relation

یک چرخ دندهٔ کوچک‌اند. برخی از افراد، برای اینکه فردیت خود را حفظ کنند دست به تخریب[1] یا ویرانگری شهر می‌زنند؛ مانند نوشتن مطالب مستهجن روی دیوار شهرها که اغلب در متروها و ساختمانهای عمومی به چشم می‌خورد. برای بسیاری از این خرابکاران، این نوشته‌ها و علائم فریادی است برای ابراز وجود. پس می‌توان در تحلیل ویرانگری شهری به نظریه زیمل رجوع کرد.

به طور کلی، در ارزیابی شهر به نظر می‌رسد که زیمل بیشتر به تونیس نزدیک باشد تا به دورکیم. زیمل معتقد بود که شهر عرصهٔ مبارزه‌ای است بین دو گروه؛ یعنی انسان واقعی و انسان از خودبیگانه که سرانجام گروه دوم پیروز می‌شود. نظریه‌های زیمل بر جامعه‌شناسان بعدی تأثیر شگرفی داشت؛ به طوری که مباحثش تا حد زیادی پس از او در مکتب شیکاگو دنبال شد (فکوهی، ۱۳۸۵). برخی نیز معتقدند که فرضیه‌های زیمل محور بررسی نظریه‌های توماس[2] و زنانیکی[3] در اثر ماندگارشان به نام *دهقان لهستانی در اروپا و امریکا* ست (فیالکوف، ۱۳۸۳).

ارزیابی نظریات متفکران اروپایی

نظریات مارکس، انگلس، تونیس، دورکیم، زیمل، و وبر هسته اصلی جامعه‌شناسی شهری کلاسیک[4] را تشکیل می‌دهند که از آن زمان تاکنون تأثیر زیادی بر این حوزه داشته‌اند. اما در کنار آن، باید به نقاط قوت و ضعف این نظریات اشاره کرد.

نقاط قوت:

۱. شاید مهم‌ترین نکته قوت نظریه‌پردازان کلاسیک این باشد که آنان اصرار داشتند که شهر موضوع مهمی برای مطالعات جامعه‌شناختی است. مارکس، انگلس، تونیس و دورکیم همگی به تحلیل تقابلهای بین زندگی در شهر و روستا پرداختند و زیمل و وبر فراتر رفتند و به تحلیل زندگی در شهر توجه کردند.

۲. تمام این نظریه‌پردازان معتقد بودند که شهر و زندگی در آن، خاص و

---

1. vandalism
2. Thomas
3. Znaniecki
4. classic urban sociology

ویژه است و شهر انتخابهای آدمی را افزایش می‌دهد و عقلانیت را تقویت می کند. مهم‌ترین ویژگی شهر، پیچیدگی تقسیم کار در آن است. شهر تجربهٔ منحصر به‌فردی برای ساکنان آن فراهم می‌آورد. از آن زمان به بعد، این مسائل در کانون توجه جامعه‌شناسی شهری بوده است.

۳. این نظریه‌پردازان، دغدغه‌های اصلی جامعه‌شناسی شهری را مشخص کردند. مارکس و انگلس بر اقتصاد و مسائل مربوط به تضاد و نابرابری، و تونیس، دورکیم و وبر بر ساختار اجتماعی شهر تأکید داشتند و زیمل به تجربه زندگی شهر توجه کرد.

۴. همه این متفکران، پایه‌های اساسی آثارشان را تحلیل شهر و زندگی شهری تشکیل می‌داد.

نقاط ضعف: اکنون پس از چند دهه به‌خوبی می‌دانیم که چگونه نظریات آن متفکران نتیجه و پیامد زمان خاصشان و شهرهایی بوده است که در آن زندگی می‌کردند. در آن زمان، شهر به سرعت جایگزین روستا می‌شد؛ به همین دلیل تونیس، زیمل و وبر شهرهای زمان خود را تهدیدی جدی به ارزشهای انسانی تلقی می‌کردند. دورکیم، مارکس و انگلس، واکنش متفاوتی نسبت به شهر داشتند. دورکیم به وجود از خودبیگانگی و تضاد در شهر معترف بود، ولی سرانجام طرفدار عصر جدید صنعتی شد. مارکس و انگلس هم مشکل را نه در خود شهر، بلکه در اقتصاد سرمایه‌داری می‌دانستند.

اگر این متفکران تغییرات جدیدی؛ مانند: رشد حومه،[1] برنامه‌ریزی شهری، رشد اتحادیه‌های کارگری، جنبشهای اجتماعی شهری، سقوط کمونیسم را می‌دیدند، چه تغییراتی در نظریه‌های خود می‌دادند؟ به‌علاوه، بین خود آنان نیز اختلاف نظراتی وجود داشت. تقابل بین تونیس، و دورکیم بسیار جالب است. تونیس گمن‌شافت را انسانی و گزل‌شافت را ظالمانه می‌دانست، ولی دورکیم اصلاً چنین نظری نداشت؛ او زندگی در شهر را مملو از پتانسیل توسعه می‌دانست.

---

1. suburb

زیمل نیز معتقد بود که تغییرات روانی-اجتماعی محصول خود کلان ـ شهر است. به نظر او تمام کلان ـ شهرها، فرایندهای ذهنی مشابهی به‌وجود می‌آورند؛ ولی وبر با این نظر زیمل مخالف بود (Simmel, 1905). به‌نظر وبر هر شهری محصول شرایط تاریخی و فرهنگی خاصی است و زندگی در آن به انطباقهای خاصی نیاز دارد. به همین ترتیب، مارکس و انگلس نیز معتقد بودند که شرایط زندگی انسانها در شهر نتیجهٔ ساختار اقتصادی است؛ هر نظام اقتصادی شهر خاصی را با الگوی خاص تعامل اجتماعی پدید می‌آورد (Macionis and Parrillo, 2001).

فصل ششم

جامعه‌شناسی شهری در امریکای شمالی

طی جنگ جهانی اول، جامعه‌شناسی شهری در امریکا شکل گرفت. برخلاف اروپاییها، محققان امریکایی علاقه زیادی به تحقیقات تجربی و میدانی شهر داشتند. در همین دوران بسیاری از موضوعات حاکم بر سنت جامعه‌شناسی شهری اروپا به جامعه‌شناسی امریکا نیز منتقل شد. اوایل قرن بیستم در امریکای شمالی مصادف با دورهٔ صنعتی‌شدن و رشد سریع شهرها بود. گروه عظیمی از مهاجرتها صورت می‌گرفت که اغلب مهاجران در شهرها مستقر می‌شدند. بهترین نمونه آن شیکاگو بود. این شهر در اوایل قرن بیستم در حدود دو میلیون نفر جمعیت داشت و دائماً در حال رشد (هم رشد افقی و هم رشد عمودی) بود و در پایان جنگ جهانی اول، جمعیت آن به سه میلیون نفر رسید. مهاجران اروپایی و روستایی در همه‌جای این شهر دیده می‌شدند. همچنین، شهر شیکاگو مملو از مشکلات بود؛ سرانجام در همین شهر جامعه‌شناسی شهری امریکا شکل گرفت (Macionis and Parrillo, 2001).

مکتب شیکاگو

اوایل قرن بیستم، اولین گروه جامعه‌شناسی امریکا تأسیس شد که مدیریت آن بر عهده توماس و اسمال[1] بود. اسمال خود دانشجوی وبر بود. او و توماس به جنبه‌های عمومی جامعه‌شناسی علاقه‌مند بودند تا آنکه در ۱۹۱۳ آنان رابرت پارک[2] را که

1. Small
2. Robert Park

علاقه شدیدی به مسائل شهری داشت استخدام کردند. پارک روزنامه‌نگاری بود که فعالیت زیادی در جنوب امریکا داشت و با بی‌عدالتی ناشی از تبعیض نژادی کاملاً آشنا بود و نیز با جرایم شهری در نیویورک و دیترویت امریکا آشنایی داشت. زمانی که او مشغول به تحصیل دکتری جامعه‌شناسی در آلمان بود، مدتی در دانشگاه برلین دانشجوی جورج زیمل بود. زیمل به‌عنوان یک جامعه‌شناس اروپایی ایده‌های عمیقی در مورد زندگی شهری داشت. بعدها دانشگاه شیکاگو، جامعه‌شناس دیگری به نام برجس[1] را استخدام کرد که او نیز علاقه زیادی به شهر داشت. پارک و برجس به کمک هم، شهر شیکاگو را به آزمایشگاهی شهری تبدیل و بدین‌ترتیب در دهه ۱۹۲۰، اولین مکتب مطالعات شهری به نام مکتب شیکاگو را تأسیس کردند. آنان با کمک دانشجویان خود اولین مطالعات میدانی منظم و عمیق را در مورد شهر انجام دادند؛ به همین جهت شیکاگو زادگاه جامعه‌شناسی شهری است (فیالکوف، ۱۳۸۳). دغدغه اصلی اعضای مکتب شیکاگو، زندگی و حیات شهری بوده است.

به طور کلی، محققان شهری در امریکا، به خصوص اعضای مکتب شیکاگو، متأثر از دو عامل بودند: ۱) نظریه‌پردازان اروپایی، و ۲) مشاهدهٔ تغییراتی که در شهرهای آنان در حال وقوع بود. این محققان به‌شدت نگران تغییرات ناشی از شهرنشینی بودند و دیدگاهشان بیشتر معطوف به این بود که چگونه زندگی شهری روابط سنتی حاکم بر اجتماع محلی را از بین می‌برد. برخی از تحقیقات مکتب شیکاگو منجر به خلق آثار کلاسیک در جامعه‌شناسی شد؛ نظیر: *گتو* اثر ورت (Wirth, 1928)، و *دهقانان لهستانی در اروپا و امریکا* اثر زنانیکی و توماس (فیالکوف، ۱۳۸۳).

اعضای مکتب شیکاگو به‌خصوص لوئیس ورت، به‌شدت تحت تأثیر نظریات زیمل در مورد پیامدهای روانی ـ اجتماعی زندگی شهری بودند. زیمل معتقد بود که وجود محرکهای فراوان در شهر سبب افزایش فشار روانی مردم می‌شود. در شهر سیستم عصبی مردم دائماً تحریک می‌شود و به‌همین جهت ساکنان شهر به سختی می‌توانند شخصیت منسجم و یکپارچه‌ای داشته باشند. به‌علاوه در شهر دائماً نقاط

1. Burgess

ارجاع[1] تغییر می‌کند، در نتیجه افراد می‌کوشند که از طریق گمنامی و پیچیدگی رفتار خود در مقابل این شرایط از خود دفاع کنند. آدمی مجبور است در شهر بی‌تفاوت شود تا بتواند از روح و روان خود در مقابل تحریکات بیش از حد محافظت کند.

نظریهٔ زیمل مبنی بر این است که شهر برای ساکنان خود تحریکات عصبی ایجاد کرده و باعث بی‌سازمانی اجتماعی شده است (Simmel, 1905). این نظریه به شکلهای مختلفی در آثار متفکران بعدی نیز متجلی شد. برای مثال، این نظریه در اثر معروف تافلر[2] تحت عنوان *شوک آتی* مطرح شده یا میلگرام[3] در مفهوم «بار روانی بیش از حد»[4] از همین ایده استفاده کرده است (Milgram, 1970). اصطلاح بار بیش از حد، ریشه در تحلیل سیستمی دارد. در تحلیل سیستمی منظور از بار بیش از حد، یعنی زمانی است که سیستم قادر به پردازش داده‌ها نیست؛ زیرا داده‌ها در حجم وسیع و با سرعتی زیاد وارد سیستم می‌شوند. در چنین شرایطی، سیستم به تعدیل و انطباق دست می‌زند (Palen, 2002).

در چهارچوب همین مفهوم، رابرت لواین[5] به مقایسهٔ سرعت زندگی در سی‌وشش شهر امریکا پرداخت. او به این نتیجه رسید که از این لحاظ بین شهرهای مختلف تفاوت زیادی وجود دارد. بر اساس تحقیق او، انسانها در شهرهای بزرگ سریع‌تر قدم برمی‌دارند، سریع‌تر صحبت کرده و بیشتر به ساعت خود نگاه می‌کنند تا ساکنان شهرهای کوچک. او همچنین به این نتیجه رسید که شهرهای دارای سرعت زیاد[6] بیماران قلبی بیشتری دارند. این نتایج تأییدکننده نظریه زیمل بوده است (Levine, 1989).

در واقع، مکتب شیکاگو نقش بسیار مهمی در تثبیت جامعه‌شناسی شهری داشت. دانشگاه شیکاگو در ۱۸۹۲ میلادی تأسیس شد و گروه جامعه‌شناسی آن

---

1. reference points
2. Toffler
3. Milgram, S.
4. psychic overload
5. Robert Levine
6. fast-paced cities

به‌دلیل انتشار مجلهٔ *جامعه‌شناسی امریکا*،[1] جایگاه مهمی یافت (Davis, 1955). در مکتب شیکاگو دو نوع کار تحقیقی صورت می‌گرفت: ۱) تحقیقات بوم‌شناسی موسوم به نواحی طبیعی،[2] و ۲) تحقیقات مردم‌نگارانه[3] گروههای اجتماعی موجود در شهر شیکاگو.

از تحقیقات نوع اول می‌توان به مدل برجس، از اعضای مکتب شیکاگو موسوم به مدل مناطق متحدالمرکز اشاره کرد. این مدل، نوعی نمونه آرمانی[4] بود که نشان‌دهنده رشد شهر است. برجس با این مدل در صدد بود تا اهمیت فرایندهای بوم‌شناسی را برجسته سازد (Burgess, 1925).

نوع دیگر از تحقیقاتی که مکتب شیکاگو انجام داد مطالعات مردم‌نگارانه‌ای است که چندان شناخته شده نیستند. برای پاسخ به سؤالاتی که پارک مطرح کرد، از دهه ۱۹۲۰ مجموعه‌ای از مطالعات مردم‌نگارانه در زمینه جنبه‌های گوناگون زندگی در شهر شیکاگو انجام شد که خلاصه‌ای از آنها را هانرز (Hannerz, 1980) در اثر خود ارائه کرده است. معروف‌ترین این مطالعات، تحقیق تراشر (Thrasher, 1927) درباره باندهای تبهکارانه در شهر شیکاگو بوده است. تمام این مطالعات مردم‌نگارانه با استفاده از روش مشاهده مشارکتی صورت گرفته است. پارک معتقد بود که انسان‌شناسی به‌عنوان علم انسان، تاکنون عمدتاً به مطالعه اقوام بدوی پرداخته است، ولی انسان شهری نیز می‌تواند موضوع جالبی برای تحقیق باشد. به اعتقاد هانرز، این گروه اولین کسانی بودند که برای مطالعه جامعهٔ مدرن از فنون انسان‌شناختی استفاده کردند (Park, 1915).

سویج و وارد (Savage and Ward, 1993) معتقدند که اهمیت مکتب شیکاگو در این بود که توانست سه موضوع را بسیار برجسته کند: پیوند اجتماعی[5]، تغییر شیوه‌های پیوند در دورهٔ مدرنیته، و اصلاح اجتماعی[6].

---

1. *American Journal of Sociology*
2. natural areas
3. ethnographic
4. ideal type
5. sociation
6. social reform

۱. پیوند اجتماعی: اولین موضوع تعامل اجتماعی و فرایند پیوند اجتماعی بوده است. سؤال آنها این بود که چرا مردم با افراد خاصی رابطه برقرار می‌کنند؟ گروه اجتماعی، پیوند و وفاداری چگونه شکل می‌گیرد و چگونه تغییر می‌کند؟ این سؤالها به‌شدت تحت تأثیر نظرات زیمل بوده است؛ زیرا مکتب شیکاگو به‌شدت تحت نفوذ آراء زیمل بود. دغدغه اصلی اعضای مکتب شیکاگو، ماهیت زندگی اجتماعی در دور معاصر بوده است. به‌همین جهت، بزرگ‌ترین دستاورد این مکتب توجه به اشکال مختلف تعامل در محیط شهری بوده است.

۲. تغییر شیوه‌های پیوند در دورهٔ مدرنیته: سؤال دیگر این بود که چگونه فرایند پیوند اجتماعی در جامعهٔ مدرن اوایل قرن بیستم در حال تغییر است. پارک معتقد بود که رشد اقتصادی، سازمان اجتماعی جامعه را، که قبلاً مبتنی بر روابط خانوادگی، انجمنهای محلی، فرهنگ و غیره بود، به‌هم می‌ریزد و سازمان جدیدی به‌وجود می‌آورد که مبتنی بر منافع شغلی و حرفه‌ای و تقسیم کار است.

سؤال مکتب شیکاگو این بود که ظهور نظام صنعتی مدرن چه تأثیری بر پیوندهای اجتماعی دارد. به اعتقاد پارک، خانواده و روابط نخستین در شهر مدرن با اختلال مواجه می‌شوند. اعضای مکتب شیکاگو بنا به دلایل تجربی به شهر علاقه‌مند بودند، زیرا عقیده داشتند که در شهر بهتر می‌توان ماهیت زندگی مدرن را مطالعه کرد.

۳. اصلاح اجتماعی: سومین موضوع مورد توجه مکتب شیکاگو، دغدغهٔ سیاسی بوده است. به اعتقاد بسیاری نظیر اسمیت (Smith, 1988) آنچه اعضای مکتب شیکاگو را به‌هم پیوند می‌داد، آرمانهای سیاسی آنان بود، نه جهت‌گیری نظری مسترک. آنان به دنبال آن بودند که از طریق نهادهای اجتماعی به اصلاح اجتماعی بپردازند (Savage and Warde, 1993). زمانی که پارک وارد دانشگاه شیکاگو شد، به دنبال آن بود که نظریات علمی خود را به خدمت آرمانهای اصلاح‌گرانه درآورد (فکوهی، ۱۳۸۵). از نظر مکتب شیکاگو، شهر نوعی نظم اجتماعی و اقتصادی مدرن ناشی از کاپیتالیسم صنعتی است. آنان شهر شیکاگو را معرّف شهر مدرن صنعتی درنظر می‌گرفتند.

از نظر این مکتب شهر مدرن مملو از تضاد برای بقا و به‌دست آوردن منابع کمیاب است. تأکید اصلی این مکتب بر پیوندهای درون گروهی و درون طبقاتی بوده است. بدین‌ترتیب، به‌نظر می‌رسد که کانون مباحث مکتب شیکاگو، نظریات داروین و اسپنسر[1] باشد. اعضای مکتب شیکاگو، رهیافت خود را بوم‌شناسی انسانی[2] نامیدند؛ زیرا به‌شدت تحت تأثیر داروین معتقد بودند که انطباق انسان با محیط شهری بسیار شبیه به نحوه انطباق گیاهان و حیوانات با محیط طبیعی است؛ نظریه‌ای که بعدها به شدت مورد نقد گاتدینر و هاچیسون قرار گرفت (Gottdiener and Hutchison, 2000).

بدین‌ترتیب، مکتب شیکاگو برای تحلیل تعامل انسانی از مدل زیست‌شناختی استفاده کرد. به‌همین جهت آنان رقابت اقتصادی را تجلی قانون مبارزه برای بقا می‌دانستند. برای مثال، پارک معتقد بود که سازمان اجتماعی شهر ناشی از مبارزه برای به‌دست آوردن منابع کمیاب است. بنابراین، اعضای مکتب شیکاگو توجه زیادی به نیروهای سیاسی ـ اقتصادی نداشتند. رادریک مکنزی[3] معتقد بود که در مبارزه برای بقا، محل نقش بسیار مهمی دارد. به‌نظر او افراد و گروههای موفق در شهر کسانی‌اند که بهترین محلهای شهر را در اختیار دارند (Park, 1915).

به اعتقاد برجس مبارزه برای بقا سبب شده تا الگوی خاصی برای استفاده از زمین شکل گیرد که در این الگو، منطقه تجاری در مرکز واقع شده و در اطراف آن دایره‌های متحدالمرکزی پدید آمده است.

بوم‌شناسی شهری: رهیافت حاکم بر مکتب شیکاگو

یکی از مهم‌ترین پارادایمها در جامعه‌شناسی شهری معاصر، بوم‌شناسی شهری است؛ نقطهٔ مقابل آن رهیافت اقتصاد سیاسی است. این رهیافت را در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

در اوایل قرن بیستم، تعدادی از جامعه‌شناسان به بررسی ریخت‌شناسی شهرها

---

1. Darwin & Spencer
2. human ecology
3. Roderick McKenzie

پرداختند. این جامعه‌شناسان سعی کردند تا مدلهایی به‌وجود آورند که به کمک آنها الگوی کلی رشد شهرها و تغییرات شهرها را پیش‌بینی کنند. این تلاش منجر به پیدایش خرده‌حوزه‌ای[1] در جامعه‌شناسی شهری شد که به آن بوم‌شناسی شهری می‌گویند.

بوم‌شناسی شهری ریشه در مکتب شیکاگو دارد و می‌کوشد تا نحوهٔ استفاده از زمین در نواحی شهری را مشخص کند. در حال حاضر، بیشترین تلاش بوم‌شناسان معطوف به بررسی روابط بین شهرها در درون یک کشور است.

علاوه بر مدلهایی که بوم‌شناسان شهری توسعه دادند، اخیراً اقتصاددانان سیاسی تفسیر دیگری از الگوی توسعه فضایی شهر در نظام سرمایه‌داری ارائه داده‌اند. آنان به‌شدت تحت تأثیر تحلیل مارکسیستی‌اند و نیز منتقد مدلهایی‌اند که بوم‌شناسان شهری ارائه کرده‌اند. این اقتصاددانان معتقدند که شهر تجلی فضایی نیروهای بازار و تراکم سرمایه است و نیز عرصه‌ای است که نبرد منافع طبقاتی در آن شکل می‌گیرد. بدین‌ترتیب، دو گروه بوم‌شناسان و اقتصاددانان سیاسی از هم متمایز می‌شوند. هر دو گروه معتقدند که در شهر، رقابت بین منافع مختلف وجود دارد، اما در مورد نحوهٔ تفسیر پیامدهای این تضاد منافع، با هم فرق دارند (Flanagan, 1999).

برای فهم بهتر مفهوم بوم‌شناسی شهری، لازم است ابتدا به تعریف بوم‌شناسی انسانی پرداخت. بوم‌شناسی انسانی عبارت است از مطالعه آثار اجتماعی محیط؛ به عبارتی دیگر، مطالعه روابط بین مردم و محیط زیست. ایدهٔ اساسی این است که شهر محیطی فیزیکی است که بر رفتار انسانها و روابط بین انسانها تأثیر دارد. در این معنا، تحلیل ورث در مورد تأثیر حجم، تراکم و ناهمگونی جمعیت شهری، نوعی تحلیل بوم‌شناسانه است (Wirth, 1938).

اما، مفهوم بوم‌شناسی شهری معنای محدودتری دارد و عبارت است از مطالعهٔ نحوه توزیع جمعیت و روابط بین جمعیت با خدمات، صنایع و فضای باز در محیط شهر. به عبارت دیگر، بوم‌شناسی مطالعهٔ روابط بین موجودات زنده گوناگون در

---

1. sub-discipline

یک محیط است؛ پس، بوم‌شناسی مطالعه روابط بین این ارگانیسمهاست نه خود آنها. اجتماع نیز نوعی اکوسیستم محسوب می‌شود. به همین جهت بوم‌شناسی شهری به‌دنبال بررسی روابط بین مردم و محیط زیست و روابط بین مردم در درون یک محیط زیست است. بنابراین، موضوع مورد مطالعهٔ آن، گروه است نه فرد. به‌همین جهت بوم‌شناسی شهری بیشتر به جامعه‌شناسی نزدیک است تا به روان‌شناسی (Palen, 2002).

محققان پیشگام در زمینه بوم‌شناسی شهری، جامعه‌شناسان (نظیر: پارک، برجس، ورت و سایر اعضای مکتب شیکاگو) بودند، نه جغرافی‌دانان.

نظریه‌پردازان مکتب شیکاگو

رابرت پارک

پارک را بنیان‌گذار جامعه‌شناسی شهری در امریکا می‌شناسند. او گزارشگری بود که در اواخر عمر کاری خود وارد جامعه‌شناسی شد و به این نتیجه رسید که برای نوشتن داستان بزرگ در مورد شهر باید دارای رهیافت علمی بود. او در ۱۸۹۹ به برلین رفت و در آنجا با زیمل و آراء او آشنا شد. سپس به امریکا بازگشت و با جامعه‌شناس معروف توماس آشنا شد. توماس او را تشویق کرد که در دانشگاه شیکاگو به تدریس بپردازد و بدین‌ترتیب، شیکاگو هم آزمایشگاه و هم کلاس درس پارک و دانشجویان او شد.

پارک در خصوص شیوهٔ تأثیر ویژگی فضایی محیط بر سازمان ایده‌های خاص خود را داشت و دو موضوع در آثار وی تأثیر زیادی بر مکتب شیکاگو داشت: اول آنکه، پارک به ساختار در حال تکامل شهر (شکل فیزیکی شهر) علاقه‌مند بود که سرانجام به ظهور حوزه‌ای به نام بوم‌شناسی شهری منجر شد. دوم اینکه، پارک به الگوهای مختلف سازگاری[1] انسان در شهر یا شیوهٔ زندگی شهرنشینان علاقه‌مند بود. او از دانشجویان خود می‌خواست که به خیابانها بروند و شیوهٔ رفتار، احساس و تفکر ساکنان شهر مدرن را به طور مستقیم مطالعه کنند؛ این

1. adjustment

امر به ظهور حوزه مطالعه فرهنگ شهری یا شهرگرایی منجر شد. به نظر او این دو بعد (بوم‌شناسی و شهرگرایی) در هم تنیده‌اند.

بدین‌ترتیب، پارک از اولین محققانی با جهت‌گیری بوم‌شناسانه، معتقد بود که جمعیت فضای شهر را به یک‌سری ناحیه‌های طبیعی تقسیم می‌کند. او در این زمینه تحت تأثیر علوم طبیعی بود؛ بنابراین، معتقد بود که سازمان فضایی شهر از یک نظام طبیعی پیروی می‌کند. ایدهٔ اساسی بوم‌شناسی این بود که می‌توان قوانین طبیعی را از علوم طبیعی اخذ کرد و از طریق آن، توزیع جمعیت در شهر و نحوهٔ استفاده از زمین در شهر را پیش‌بینی کرد (Flanagan, 1999).

ریشه‌های نظری بوم‌شناسی شهری به نظریه دورکیم و اثر معروف او یعنی *تقسیم کار اجتماعی* برمی‌گردد (Durkheim, 1893). دورکیم معتقد بود که هر وقت تعداد زیادی از انسان در یک محل تجمع یابند، لازم است تقسیم کار پیچیده‌ای صورت گیرد. به‌نظر او جامعه باید افراد مختلف دارای تخصص را در یک کل منسجم کند. به‌علاوه، بر اساس داروینیسم اجتماعی، رقابت سبب پیدایش سلطه و سلطه‌پذیری در بین افراد مختلف جامعه می‌شود. تمام این نظرات، بنیان جامعه‌شناسی شهری مکتب شیکاگو را تشکیل داد.

بوم‌شناسی شهری با نام اعضای مکتب شیکاگو پیوند خورده است. دغدغهٔ اصلی اعضای آن این بود که الگوهای تغییرات شهری را مستند و پیامدهای این تغییرات را برای نهادهای اجتماعی، نظیر خانواده، شناسایی کنند؛ اینکه چه تغییراتی در شهر در حال وقوع است و این تغییرات چه اثری بر نهادهای اجتماعی مانند خانواده دارند.

پارک به‌دنبال آن بود که ببیند چگونه تغییرات روی داده در ساختار فیزیکی و فضایی شهر، رفتارهای اجتماعی انسانها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به نظر او بخش اعظم تغییرات فرهنگی جامعه با تغییرات فضایی شهر رابطه دارد (Park, 1915).

پارک مقاله‌ای کلاسیک تحت عنوان «شهر: پیشنهاداتی برای بررسی رفتار انسانی در محیط شهری»[1] را منتشر کرد و در آن، برنامه خود را برای

1. "The City: Suggestions for the Investigation of Human Behavior in the City"

جامعه‌شناسی شهری در دانشگاه شیکاگو ارائه داد. در برنامه اول تأکید بر این بود که تحقیق شهری باید با مشاهدهٔ نظام‌مند صورت گیرد؛ درست مثل روش انسان‌شناسان در مطالعه فرهنگهای دیگر. در برنامه دوم، پارک شهر را یک ارگانیسم اجتماعی می‌دانست که دارای عناصر خاصی است و یک‌سری فرایندهای درونی آنها را به‌هم پیوند داده است (Park, 1915). برخلاف تصور کلیشه‌ای در مورد شهر، پارک معتقد بود که زندگی شهری، آشوب و بی‌نظمی نیست، بلکه دارای نظم و گروه‌بندی است. به همین دلیل او دانشجویان خود را وادار کرد تا به مطالعهٔ دقیق تمام قسمتهای شهر و گروههای ساکن در آن بپردازند؛ مانند کارگران صنعتی، مشاوران املاک، کارمندان، هنرمندان، مهاجران، بیکاران و ولگردها و روسپیان. تصور اصلی پارک این بود که تمام اجزاء شهر با هم پیوند دارند. این نظریه هستهٔ اصلی دیدگاه بوم‌شناسی است؛ به همین جهت پارک بنیان‌گذار دیدگاه بوم‌شناسی شهری معرفی شده است (Flanagan, 1993). به عقیده پارک شهر علاوه بر اینکه سازمانی فیزیکی است، سازمانی اخلاقی نیز هست (Macionis and Parrillo, 2001).

او برای اولین بار، اصول علوم طبیعی را برای تحلیل فضاهای شهری به‌کار گرفت؛ زیرا معتقد بود که بین پیدایش اجتماعات گیاهی[1] در محیط طبیعی و ظهور نواحی طبیعی در درون شهرها، شباهت زیادی وجود دارد. به‌نظر او در هر یک از این نواحی طبیعی در شهر، نوعی وحدت کارکردی، وحدت اخلاقی و قواعد اخلاقی خاصی وجود دارد که باعث می‌شود هر ناحیه‌ای ارزشها و هنجارهای خاصی داشته باشد. به‌همین جهت، پارک معتقد بود که محیط شهری را می‌توان به‌صورت موزاییکی از دنیاهای اجتماعی دید (Flanagan, 1993).

تصور پارک در مورد شهر

سؤال این است که پارک چه تصوری از شهر داشت؟ تصور او از شهر دارای سه جنبه بود: اول اینکه، همانند وبر پارک معتقد بود که شهر مدرن دارای ساختار

---

1. plant communities

تجاری[1] است و علت وجودی آن، بازار است. همانند دورکیم، وبر و مارکس، پارک نیز عقیده داشت که شهر مدرن دارای تقسیم کار پیچیده و رقابت صنعتی است و همانند تونیس معتقد بود که سلطه بازار به فرسایش تدریجی شیوهٔ زندگی سنتی منجر می‌شود.

دوم اینکه، به اعتقاد پارک ویژگی دیگر شهر مدرن وجود ساختارهای اجتماعی رسمی[2] است که بهترین نمونه آن دیوان‌سالاریهای بزرگ، مثل پلیس و دادگاه است. به اعتقاد پارک، این ساختارهای رسمی به‌تدریج جایگزین شیوه‌های غیررسمی تنظیم زندگی روزمره (تعاملات همسایگی) خواهد شد و سیاست نیز روزبه‌روز شکل رسمی‌تری خواهد گرفت. با توجه به اینکه او قبلاً روزنامه‌نگار بود، قطعاً به تأثیر رسانه‌ها در زندگی شهری بسیار اهمیت می‌داد. در روستاها انتقال اطلاعات از طریق روابط چهره به چهره و کلامی صورت می‌گیرد، ولی در شهر مردم مجبورند به رسانه‌های جمعی غیرشخصی اتکا کنند. به همین جهت، در شهر ابتدا روزنامه اهمیت یافت، سپس رادیو و تلویزیون و سرانجام اینترنت.

سومین جنبهٔ تصور پارک از شهر (که نشان‌دهندهٔ تأثیرپذیری او از زیمل است)، تأکید او بر جنبه‌های روانی ـ اجتماعی زندگی شهری است. به اعتقاد او، زندگی در شهر سبب می‌شود تا انسانها عقلانی‌تر شده[3] و کمتر احساس و عاطفی[4] شوند. احساسات جای خود را به حسابگری و جستجوی منفعت فردی می‌دهد. به نظر پارک به‌دنبال فرسایش پیوندهای احساساتی در شهر، نوع جدیدی از پیوندهای اجتماعی پدید می‌آید که مبتنی بر منافع است. این قسمت از مباحث پارک به مباحث دورکیم نزدیک می‌شود؛ پیوندهای مبتنی بر شباهت (همبستگی مکانیکی) جای خود را به پیوندهای مبتنی بر به‌هم‌وابستگی (همبستگی ارگانیکی) می‌دهند.

چهارم اینکه پارک معتقد بود که در شهر مدرن مسائل و مشکلات مختلفی

---

1. commercial structure
2. formal social structures
3. more rational

پدید می‌آید؛ ولی او نیز مثل دورکیم معتقد بود که در شهر تواناییهای زیادی برای آزادی و تحمل[1] وجود دارد. در واقع، آنچه تونیس آن را بی‌سازمانی می‌دانست، پارک آن را دارای توانایی فراوان می‌دانست. به اعتقاد او، در محیطهای کوچک فقط انسانهای متعارف موفق می‌شوند؛ ولی انسانهای دارای نبوغ و استعداد فراوان یا انسانهای نامتعارف، زمینه زیادی برای رشد ندارند. هم انسانهای منحرف و هم نابغه‌ها در شهر دارای فرصت‌اند، ولی در محیطهای کوچک این‌گونه نیست.

تحلیل پارک از فضای شهری

پارک معتقد بود که نوعی تقسیم فضایی[2] در شهر وجود دارد که با تقسیم کار موجود در درون این فضاها تطابق دارد. برای مثال، محله‌های تجاری، محله‌های مسکونی، حاشیه‌ها، منطقه صنایع سبک و کارگاهها، منطقه صنایع سنگین و کارخانجات، حلبی‌آبادها، زاغه‌ها و محله‌های مهاجرنشین. پارک معتقد بود که آنها همان مناطق طبیعی‌اند؛ زیرا محصول نیروهای زیست‌محیطی‌اند. این نیروها جمعیت شهر را توزیع می‌کنند. اعضای مکتب شیکاگو به‌شدت علاقه‌مند به مطالعه محله‌های شهری جدا شده بودند و به این محله‌ها مناطق طبیعی می‌گویند؛ زیرا معتقد بودند که پیدایش این محله‌ها ناشی از فرایندهای زیست‌محیطی است نه برنامه‌ریزی دولتی. پس، منظور از مناطق طبیعی یعنی نواحی اجتماعی که توسعهٔ آنها ناشی از طراحی و برنامه‌ریزی نیست. ورت به بررسی این مناطق طبیعی پرداخته است (Wirth, 1928).

هر منطقه‌ای دارای قواعد اخلاقی[3] خاص خود است که منطبق با علائق و سلائق افراد است. بدین‌ترتیب، به نظر پارک، در شهر نوعی فرایند جداسازی[4] وجود دارد که شهر را به موزاییک دنیاهای کوچک تبدیل می‌کند. دنیاهایی که همدیگر را لمس می‌کنند، ولی در هم ادغام نمی‌شوند. به اعتقاد پارک، ساکنان شهر مدرن به سرعت از درون این دنیاها عبور می‌کنند؛ یعنی هم‌زمان در دنیاهای مختلف و جدا از

---

1. tolerance
2. spatial division
3. moral code
4. segregation

هم زندگی می کنند. به نظر او، زندگی شهری بسیار سطحی و کم‌مایه است؛ زیرا زندگی شهری تقسیم شده[1] و ناپایدار است و انسانها در محیط شهری از لحاظ عاطفی بسیار بی‌ثبات‌اند.

تأثیر پارک بر جامعه‌شناسی در امریکا هم بسیار گسترده بوده و هم بسیار بادوام (Flanagan, 1999). او رئیس گروه محققان شهری بوده که در آزمایشگاه شیکاگو مشغول به کار شدند؛ زیرا عقیده داشت که شهر یک «آزمایشگاه اجتماعی»[2] است. به عبارتی شهر، آزمایشگاهی است که در آن می توان ماهیت انسانی و فرایندهای اجتماعی را مطالعه کرد. به اعتقاد پارک، شکل شهر تحت تأثیر فرایند رقابت و جابه‌جایی جمعیت در شهر است.

در واقع، پارک به دنبال آن بود که با استفاده از بوم‌شناسی انسانی، اهمیت فرایند رقابت در درون شهر برای به‌دست آوردن منابع کمیاب را نشان دهد. به نظر او ساختار اجتماعی شهر حاکی از آن است که گروههای مختلف تمایل دارند که در مناطق مختلف شهر پراکنده شوند؛ ولی نمی‌خواهند در این مناطق ثابت باقی بمانند، بلکه قصد جابه‌جایی دارند. پارک معتقد بود که این فرایند به‌صورت چرخه‌ای از مراحل زیر است:

الف) رقابت[3]: برای مثال، رقابت بین، گروههای قومی مختلف در یک منطقه.

ب) سلطه[4]: وقتی که یک گروه مسلط شده و بقیه مجبور می‌شوند که منطقه را ترک کنند.

ج) جانشینی[5]: این گروه جدید خود را به‌عنوان تنها گروه در منطقه تثبیت می کند.

د) تهاجم[6]: این گروه وارد مناطق دیگر می‌شود و چرخه از اول شروع می‌شود.

---

1. segmentation
2. social laboratory
3. competition
4. dominance
5. succession

با استفاده از بوم‌شناسی گیاهی و حیوانی (که به بررسی رابطه بین گیاه یا حیوان با محیط می‌پردازد) پارک به بررسی چگونگی زندگی انسانها در دنیای شهری پرداخت. او معتقد بود که در شهر نیز تنازع بقا وجود دارد؛ بدین‌ترتیب که انسانها برای به دست آوردن منابع کمیاب مثل غذا، مسکن، پوشاک و زمین، با یکدیگر رقابت می‌کنند. این رقابت باعث می‌شود که در شهر «ناحیه‌های طبیعی» پدید آید؛ مثل محله‌های مختلف. از نظر او، رقابت در شهر فقط برای اهداف اقتصادی نیست، بلکه بر سر کسب قدرت نیز صورت می‌گیرد.

علاوه بر رقابت، شهر تحت تأثیر جابه‌جاییهای بزرگ جمعیتی نیز هست. اغلب مهاجرانی که قبلاً وارد شیکاگو می‌شدند، کم‌سواد، کم‌مهارت و نسبتاً فقیر بودند. بنابراین، آنان در محله‌های فقیر ساکن شده و در مشاغل پایین جذب شدند، ولی با گذشت زمان این مهاجران، وضعیت سواد و مهارت خود را بهبود بخشیده و وضع مالی بهتری یافتند؛ در نتیجه خانه‌های خود را عوض کردند و خانه‌های قدیمی و فقیر خود را به مهاجران فقیر جدید دادند. جامعه‌شناسان شیکاگو از این فرایند جابه‌جایی جمعیت به تهاجم-جانشینی[1] یاد می‌کردند (Macionis and Parrillo, 2001).

البته پارک به تأثیر عوامل فرهنگی در زندگی اجتماعی نیز معتقد بود؛ زیرا آنها می‌توانند فرایندهای زیست‌محیطی را تغییر دهند. به نظر پارک رهیافت زیست‌محیطی فقط یکی از چهار رهیافت مطالعهٔ شهر است و سه رهیافت دیگر، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی‌اند (Park, 1915). بخش عمده این مقاله به جنبه‌های اقتصادی تغییرات شهری توجه دارد. البته نباید تصور کرد که بوم‌شناسی انسانی نوعی جبرگرایی زیست‌شناختی است.

نظریات گوناگون مربوط به مدلهای رشد شهری

محققان شهری اغلب به موضوعات: موقعیت صنایع در شهر، مناطق تجاری، مسیرهای حمل‌ونقل، محله‌های مسکونی، موقعیت و تعداد پارکها و میزان فضای سبز، و به جهت رشد شهر بسیار علاقه‌مندند. علی‌رغم اینکه زندگی شهری در حال

1. invasion-succession

همسانی و شباهت است (نظیر افزایش آسمان‌خراشها، سبک پوشاک، عادات غذایی و نوع خودروها)، هنوز تفاوتهای مهمی بین شهرها وجود دارد. نظریه‌های زیادی برای توصیف الگوی استفاده از زمین و توزیع جمعیت در درون شهرها پیشنهاد شده است، اما چهار نظریهٔ مهم در زمینه مدلهای رشد شهری[1] عبارت‌اند از:

۱. نظریه مناطق متحدالمرکز،[2]

۲. نظریه قطاعی،[3]

۳. نظریه چندهسته‌ای،[4] و

۴. نظریه مناطق متحدالمرکز معکوس[5]

تمام این نظریه‌ها معتقدند که چگونگی استفاده از زمین در شهر تصادفی نیست، بلکه مبتنی بر الگو و قابل پیش‌بینی است (Brunn et al., 2003).

نظریه مناطق متحدالمرکز

در اواسط دهه ۱۹۲۰، یکی از دانشجویان پارک به نام ارنست برجس این ایده را مطرح کرد که رشد شهر شبیه به رشد درخت به سمت بیرون است؛ ولی به‌صورت دایره‌های متحدالمرکز. او (۱۸۸۶ـ۱۹۶۶) مقالات زیادی در مورد ازدواج و خانواده، رابطه شخصیت با گروه اجتماعی و در اواخر عمر خود، درباره مسائل و مشکلات سالمندان نگاشت؛ اما مهم‌ترین مقاله‌اش در مورد شهر «رشد شهر» است (Burgess, 1925). در واقع، او بر اساس اصول زیست‌شناختی و داروینیسم اجتماعی، مدل رشد شهری خود را مطرح کرد و اعتقاد داشت که شهر بر اثر فشار جمعیتی، دائماً در حال رشد است، اما این رشد شهر تصادفی نیست، بلکه تابع عوامل زیست‌محیطی است.

برجس برای بیان تحرک در شهر، واژه جانشینی را از بوم‌شناسی گیاهی به عاریت گرفت و با استفاده از مفاهیم موجود در علوم طبیعی، حوزهٔ مطالعه بوم‌شناسی

1. urban growth
2. concentric zone theory
3. sector theory
4. multiple nuclei theory
5. inverse concentric zone theory

اجتماعی را تثبیت کرد؛ یعنی رهیافتی برای فهم الگوهای رشد و توسعه شهری ارائه داد (Legates and Stout, 2000). به اعتقاد او، شکل فیزیکی شهر تابع منطق خاصی است. مجموعه‌ای از دایره‌های متحدالمرکز که در وسط آن منطقه تجاری قرار دارد. هر حلقه‌ای دارای کارکرد خاصی است و ساکنان مخصوصی دارد. در این حلقه‌ها، شکل فیزیکی و زندگی انسانی رابطهٔ نزدیکی با هم دارند. به اعتقاد برجس، شهر ایستا نیست، بلکه ارگانیسم پویایی است که دائماً مهاجران جدیدی به آن وارد می‌شوند. این مهاجران در حلقه‌های مرکزی مستقر شده و برخی نیز به حلقه‌های بیرونی حرکت می‌کنند. به اعتقاد او و دیگر اعضای مکتب شیکاگو، شهر شباهت زیادی به سیستم زیست‌محیطی طبیعی دارد. هر بخشی از سیستم شهری دارای ویژگیهای خاصی است و نقش خاصی را در کل سیستم ایفا می‌کند؛ اما تمام این بخشها با هم مرتبط هستند و کل سیستم نیز در حالت تغییر دائمی است (Legates and Stout, 2000).

برجس تلاش گسترده‌ای کرد تا عوامل شکل‌دهنده به محیط شهری را توصیف کند. بر اساس شهر شیکاگو، او معتقد بود که در جامعه شهری ناهمگون و پیچیده از لحاظ اقتصادی، عناصر مختلفی وجود دارند که هر یک می‌کوشد تا منطقه مطلوب را در شهر از آن خود کند؛ بنابراین، رقابت شدیدی در این زمینه وجود دارد. بر اساس این مدل، شهر دائماً در حال رشد است و مناطق مرکزی شهری بهترین محل برای فعالیتهای تجاری و مالی‌اند. وقتی تعداد این نهادهای ثروتمند و قدرتمند که به دنبال اشغال نواحی مرکزی‌اند، افزایش می‌یابد، این رشد بدین معناست که فرایند تهاجم و توالیِ[1] کسب‌وکارها و بخشهای مختلف جمعیت، دائماً به سمت بیرون حرکت می‌کند و بدین ترتیب مجموعه‌ای از مناطق متحدالمرکز کل شهر را تشکیل می‌دهند (Flanagan, 1999). برجس برای تعمیم ساخت زیست‌محیط شهر شیکاگو به دنبال شهرهای بزرگ دنیا بود (شکویی، ۱۳۷۳).

در واقع، نظریه مناطق متحدالمرکز را اولین بار فردریش انگلس (همکار مارکس) مطرح کرد. در اواسط قرن نوزدهم انگلس متوجه شد که جمعیت شهر

---

1. invasion and succession

منچستر انگلستان بر اساس طبقه در مناطق مسکونی مختلف توزیع شده است. او پی‌برد که منطقهٔ تجاری در مرکز شهر است و در یک شعاع نیم‌مایلی از تمام جهات در این منطقه توسعه یافته است. محله افراد طبقه کارگر به این منطقه تجاری چسبیده بود که حدود یک‌ونیم مایل شعاع داشت و اندکی دورتر، خانه‌های افراد بورژوای ثروتمند قرار داشت. انگلس معتقد بود که این الگوی عمومی در تمام شهرهای صنعتی به چشم می‌خورد. اگرچه انگلس اولین کسی بود که متوجه این الگو شد، اکثر عالمان اجتماعی برجس را طراح مدل مناطق متحدالمرکز می‌دانند. برجس معتقد بود که توسعهٔ رشد هر شهری از مرکز به پیرامون است که در نتیجه مجموعه‌ای از حلقه‌های متحدالمرکز را تشکیل می‌دهد. در دهه ۱۹۲۰ برجس با مشاهده شهر شیکاگو، پنج منطقهٔ گوناگون را شناسایی کرد و این قبل از زمانی بود که اتومبیل شیکاگو را کاملاً دگرگون کرد (Burgess, 1925). این مناطق عبارت بودند از:

۱. منطقه تجاری مرکزی[1] که بخشهای عمده‌فروشی و خرده‌فروشی در آن قرار دارند. این منطقه دارای باارزش‌ترین زمین است و منطقه‌ای است که در انحصار بازار قرار دارد. همچنین قلب تجاری و مرکز شهر است که فروشگاههای بزرگ زنجیره‌ای، بانکها، ساختمانهای اداری و فروشگاههای گران‌قیمت در آنجا مستقر شده‌اند که می‌توانند از عهده قیمت گران و اجاره سنگین این قسمت تجاری برآیند.

۲. منطقه انتقالی[2] که ویژگی اصلی آن رکود و وخامت اجتماعی است. گروههای مهاجر در این منطقه زندگی می‌کنند. این منطقه قبلاً منطقه مسکونی بود، ولی اکنون در محاصرهٔ بخش تجاری است. ساختمانهای قدیمی زیادی در این منطقه هستند که وضعیت بدی دارند. این منطقه دائماً در معرض تهاجم منطقه تجاری مرکزی است که می‌خواهد شعاع خود را بزرگ‌تر کند. جمعیت فقیر شهر از جمله مهاجران و گروههای اقلیت قومی در اینجا زندگی می‌کنند، در این منطقه می‌توان مجرمان و تبهکاران را نیز دید که از این منطقه به‌عنوان محل کار استفاده می‌کنند. به

1. central business district
2. transition

طور کلی، خانواده‌های یقه‌آبی (طبقه کارگر) در منطقه دوم زندگی می‌کنند.

۳. منطقه مسکونی کارگران کارخانه‌ها که عمدتاً این منطقه در اختیار نسل دوم مهاجران است؛ یعنی فرزندان مهاجران اولیه که وضعیت آنها اندکی از پدران خود بهتر شده و از منطقه دوم جدا شده‌اند. خانه‌های این قسمت بهتر از منطقه دوم است.

۴. منطقه خانه‌های مسکونی مطلوب که نسبتاً افراد این منطقه ثروتمند هستند، خانه‌های این منطقه از نوع تک‌واحدی و ویلایی است. به طور کلی، منطقهٔ چهارم محل زندگی افراد بازاری و صاحبان مشاغل یقه‌سفید است.

۵. منطقه افراد سفرکننده[1] که ورای محدودهٔ شهر است. در این منطقه افرادی زندگی می‌کنند که هر روز مسافت بین خانه و محل کار را طی می‌کنند.

برجس برای تحلیل این حلقه‌های متحدالمرکز از فرایند تهاجم و جانشینی استفاده می‌کرد، یعنی هر گروه اقتصادی ـ اجتماعی تمایل دارد که منطقه خود را از طریق تهاجم به منطقه بیرونی نزدیک به خود گسترش دهد. به اعتقاد برجس هریک از این مناطق دارای یک‌سری ویژگیهای اجتماعی خاص خود است. هرچه از حلقه‌های مرکزی به حلقه‌های بیرونی می‌رویم، درصد افراد مهاجر، میزان فقر و نرخ بزهکاری کاهش می‌یابد (Brunn et al., 2003).

به نظر برجس رشد بسیاری از شهرها بعد از پیدایش صنعت در چهارچوب مدل فوق بوده است (شیخی، ۱۳۸۴). او معتقد به توالی سه پدیدهٔ سلطه، جانشینی و تهاجم بود. بر اساس این مدل، با ورود یک گروه به یک محله، گروه قبلی از آن حلقه و دایره خارج می‌شود و به یک دایره بیرونی‌تر می‌رود تا خود را از جایگاه و پایگاه پایین آمدهٔ این محله دور سازد.

این نظریه، چهارچوب تبیینی مفیدی برای تحلیل تغییرات محله در شهرهایی است که مهاجران طبقه پایین زیادی به آنجا سرازیر شده‌اند؛ نظیر شیکاگو در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰. به نظر می‌رسد ورود مهاجران زیاد به لندن، پاریس، ملبورن

---

1. commuter

و سیدنی در دهه‌های اخیر تابع مدل برجس بوده است.

طی سالهای اخیر هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ تجربی انتقادات زیادی به مدل برجس شده است. او در واقع سعی کرد یک مدل یا نوع آرمانی[1] از ظاهر شهرهای امریکا را در صورت فقدان دخالت عوامل دیگر نشان دهد. در حالی که در واقعیت عوامل مختلفی دخالت داشتند. تحقیقات نشان داد که مدل او در مورد شهرهای قدیمی امریکا تا قبل از آغاز دورهٔ حومه‌نشینی[2] که از دهه ۱۹۷۰ شروع شد، صادق است (Flanagan, 1993). ولی طی چند دههٔ اخیر در شهرهای امریکا رشد عمده جمعیت و کار بیشتر در اطراف شهر بوده است.

در دههٔ ۱۹۴۰ محققان زیادی به نقد نظریه برجس پرداختند. بزرگ‌ترین مشکل مدل او این بود که این مدل قابلیت تعمیم اندکی داشت. مدل برجس مبتنی بر تجربهٔ شهر شیکاگو است؛ بنابراین در مورد قابلیت انطباق این مدل با شهرهای دیگر تردید وجود دارد. تحقیقات نشان داده است که این فرضیه برجس که افراد دارای موقعیت و پایگاه پایین از همه نزدیک‌تر به مرکز شهرند، در خیلی از شهرها مصداق ندارد. یکی دیگر از ادعاهای برجس این بود که شهرها در تمام نقاط دنیا دارای پیکربندی مشابه و یکسانی می‌شوند؛ اما علی‌رغم شباهتهای موجود نمی‌توان گفت که شهرها در تمام دنیا به مدل برجس شبیه هستند. برخی از محققان، مدل برجس را ساده‌انگاری بیش از حد می‌دانند (Id., 1999). اساس نظریه او، هجوم مهاجران طبقه پایین است و چون این نوع مهاجرت در جوامع غربی کاهش یافت، نظریه‌اش در غرب اهمیت خود را تا حدودی از دست داد. اکنون بسیاری از مهاجران غربی از طبقات متوسط هستند (Knox and Pinch, 2000).

مدل برجس هرگز مدل مناسبی برای تحلیل الگوی رشد شهری در خارج از امریکا نبوده است. بر اساس این مدل، هرچه از مرکز شهر به طرف بیرون می‌رویم، به پایگاه اجتماعی ساکنان افزوده می‌شود؛ یعنی فقیران در مرکز شهر و صاحبان قدرت و ثروت در اطراف شهر هستند. به‌نظر می‌رسد در مورد شهرهای قدیمی ماقبل

---

1. ideal type
2. suburban era

صنعتی، درست عکس مدل برجس صادق باشد؛ یعنی در این شهرها سرآمدان[1] در وسط شهر هستند و افراد فقیر و محروم در اطراف شهر زندگی می‌کنند. این الگویی است که در بسیاری از شهرهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین می‌توان یافت. مدل برجس در مورد شهرهای اروپایی که قدمت آنها به قبل از انقلاب صنعتی می‌رسد، صدق نمی‌کند. در این شهرها نیز مناطق بامنزلت وسط شهر در اختیار سرآمدان است و فقرا بیشتر در اطراف شهر به‌سر می‌برند. مسکو و لندن برای مدتها دارای چنین الگویی بودند.

وقتی در قرن نوزدهم شهرهای اروپا فرایند صنعتی‌شدن را تجربه کردند، زمینهای مرکزی شهر از قبل اشغال شده بود؛ در نتیجه صنایع مجبور بودند در اطراف شهر، که به اندازهٔ کافی فضای خالی داشت، استقرار یابند. به‌همین جهت، صنایع خودروسازی و هواپیمایی در جنوب و شرق پاریس استقرار دارند.

شوبری معتقد است که الگوی اروپایی حضور طبقه بالا در وسط شهر، تداوم سنت فئودالی است که در شهرهای امریکا وجود ندارد (Sjoberg, 1965). به نظر او، در بسیاری از شهرهای اروپا و از جمله در روسیه، حضور و تداوم سنت فئودالی مانع از ظهور پدیدهٔ حومه‌نشینی شده است؛ زیرا انسانها برای زندگی در وسط شهر، ارزش زیادی قائل بودند و آن را نشانه برخورداری از پایگاه اجتماعی بالا می‌دانستند. در شهرهای اروپایی قیمت زمین شهری به نسبت دوری از مرکز شهر گرایش به کاهش دارد (فیالکوف، ۱۳۸۳).

نیویورک در امریکا علی‌رغم اینکه فاقد سنت فئودالی است، تابع الگوی شهرهای اروپایی است، یعنی افراد مرفه در وسط شهر در منطقه منهتان زندگی می‌کنند.

پالن فرضیه شوبری را رد کرده و معتقد است که در هر شهری از دنیا، طبقه بالای اجتماعی تمایل به اقامت در جایی را دارد که احساس کند که برای او جالب‌تر و جذاب‌تر است. اگر در شهری این جذابیت در وسط شهر باشد، این طبقه

---

1. elites

نیز تمایل به زندگی در وسط شهر را دارد؛ مثل شهرهای اروپایی. ولی اگر در شهری این جذابیت در اطراف شهر باشد، آنان نیز متمایل به زندگی در اطراف شهر هستند؛ مثل شهرهای امریکایی (Palen, 2002).

بعد از ظهور مکتب شیکاگو، چند نظریهٔ زیست‌محیطی دیگر نیز پدیدار شدند که سعی کردند نقاط ضعف دیدگاه پارک و برجس را برطرف کنند.

نظریه قطاعی

نظریهٔ قطاعی را اقتصاددانی به نام هومر هُیت[1] در دهه ۱۹۳۰ مطرح کرد و این اولین تلاش برای تغییر فرضیه مناطق متحدالمرکز بود. او متوجه شد که خیلی از شهرها با مدل پیشنهادی برجس تطابق ندارند؛ بنابراین، به مطالعه دقیق الگوهای سکونتی در ۱۴۲ شهر پرداخت. به اعتقاد هیت، محله‌ها از مرکز به‌سوی پیرامون رشد می‌کنند ولی نه به شکل حلقه و دایره‌ای، آن‌طور که برجس فکر می‌کرد، بلکه به صورت قطاعی.

هیت نتیجه گرفت که در تمام شهرها یک الگوی کلی در زمینهٔ قیمت خانه‌ها وجود دارد و این الگو به صورت قطاع است نه حلقه‌های متحدالمرکز. به اعتقاد او در تحلیل رشد شهر، مهم‌ترین عامل خانه‌هایی‌اند که بالاترین اجاره را دارند، زیرا آنان کل شهر را به دنبال خود و در مسیر خود می‌کشند. محله‌های مسکونی جدید به‌صورت حلقه‌های جدید در بیرون از شهر شکل نمی‌گیرند، بلکه در امتداد بزرگراهها و محورهای ارتباطی شکل می‌گیرند. به هر صورت، شهر طی زمان در جهت قطاع دارای اجارهٔ بالا، گسترش می‌یابد (Brunn et al., 2003).

مطالعهٔ هیت نسبت به مطالعه برجس، پیشرفت زیادی محسوب می‌شد؛ زیرا او مطالعه خود را به شیکاگو منحصر و محدود نکرده بود. به‌علاوه، شهرها را در سه مقطع زمانی ۱۹۰۰، ۱۹۱۵ و ۱۹۳۶ مطالعه کرد و بدین ترتیب به مطالعه خود، بعد تاریخی بخشید. مزیت نظریهٔ هیت بر نظریه برجس این است که او در عصر اتومبیل

1. Homer Hoyt

نظریه خود را ارائه کرد و اهمیت ارتباطات را روی نقشه شهر در نظر گرفت (خمر ۱۳۸۵). او با این مطالعات نتایجی به دست آورد:

۱. شهر از یک‌سری قطاع تشکیل شده است که حجم یکسان و برابری ندارند.

۲. اگرچه شهر شکلی شبیه به دایره دارد، بسیاری از قطاعها بیشتر شبیه به یک برش‌اند تا به دایره‌ای کامل (آن‌گونه که برجس تصور می‌کرد).

۳. محله‌های کم‌درآمد اغلب در مجاورت محله‌های ثروتمند و نزدیک به‌هم قرار دارند.

۴. به مرور زمان، قطاعهای ثروتمند تمایل دارند که از مرکز شهر دور شوند.

۵. به‌تدریج محله‌های ثروتمند در چند نقطه از شهر پدیدار می‌شوند.

به نظر می‌رسد که هیت بیشتر به بررسی محله‌های ثروتمند و عوامل مؤثر بر آن علاقه‌مند بوده است و به این نتیجه رسید که مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده ساختار شهری، رفتار خانواده‌های طبقه بالاست. به نظر او این نوع خانواده‌ها به‌طور مداوم تمایل به حرکت به بیرون از مرکز شهر را دارند. به اعتقاد هیت در بسیاری از شهرها ثروتمندان تمایل دارند که در اراضی مرتفع سکونت کنند تا از آن بالا بر فقرای شهر مسلط باشند. گاهی اوقات موقعیت این محله‌ها به دلایل زیباشناختی است (مثلاً نزدیکی به آب یا ساحل). در برخی از شهرها نیز این محله‌ها در کنار مسیرهای اصلی قرار دارند تا بتوانند به راحتی به مرکز شهر دسترسی داشته باشند (Macionis and Parrillo, 2001).

نظریهٔ چندهسته‌ای

اگرچه مطالعه هیت در مقایسه با کار بوم‌شناسان شیکاگو، پیشرفت بسیاری داشت، به دلیل تمرکز بر قطاعهای مسکونی، دارای محدودیت است. تصور هیت این بود که مناطق صنعتی هم از وسط شهر به‌صورت پرتوی به بیرون حرکت می‌کنند، ولی او هرگز این فرضیه را بررسی نکرد.

در ۱۹۴۵، هریس و اولمان[1] سعی کردند تا نظریه هیت را کامل کنند. آنان نیز

1. Harris and Ullmann

همانند هیت معتقد بودند که فضای شهر متشکل از یک‌سری قطاعهای نامنظم است، نه دایره‌های متحدالمرکز. هریس و اولمان بر اساس مشاهدات خود از شهرهای اروپا و امریکا، مدل هسته‌های چندگانه را ارائه کردند. به اعتقاد آنان وقتی شهر رشد می‌کند، تنوع بیشتری می‌یابد و در نتیجه بخشهای مختلفی پدیدار می‌شوند. به نظر آنان، شهر مدرن اغلب یک منطقه تجاری مرکزی دارد، اما علاوه بر آن، عوامل تاریخی، فرهنگی و اقتصادی سبب می‌شوند که مناطق دیگری نیز در شهر پدید آید؛ مانند منطقه صنایع سبک، منطقه طبقه متوسط، منطقه طبقه بالا و منطقه صنایع سنگین. پس هسته‌های مختلفی در شهر ظاهر می‌شوند و دلایل متعددی برای پیدایش آنها وجود دارد. به نظر این دو جغرافی‌دان، استفاده از زمینهای شهر اغلب در اطراف چند هستهٔ مستقل شهری ظاهر می‌شود، نه در کناره‌های یک هسته یا مرکز معین (خمر، ۱۳۸۵).

در این مدل، مراکز جداگانه‌ای با تخصصهای گوناگون توسعه می‌یابند و این مراکز ارتباط کارکردی با هم دارند (شیخی، ۱۳۸۴). بر اساس این مدل، در شهر فرایندهایی وجود دارند که نه در یک هسته، بلکه در چند هسته رشد کرده، شکل می‌گیرد؛ تعداد این هسته‌ها بستگی به عوامل مختلف (مثل اندازه شهر) دارد (Brunn et al., 2003). بنابراین، نوعی الگوی چند مرکزی یا چند هسته‌ای[1] به وجود می‌آید. به اعتقاد آنان این فرایندها بدین‌ترتیب هستند:

۱. برخی فعالیتها محدود به محلهای خاص‌اند؛ چون نیازهای بسیار تخصصی دارند. برای مثال، بخش خرده‌فروشی نیاز به این دارد که دسترسی خوبی در آنجا وجود داشته باشد. یعنی این بخش در محلهای مرکزی شهر تمرکز می‌یابد؛ در حالی که منطقه کارخانه‌ای نیاز به امکانات حمل‌ونقلی دارد.

۲. برخی از فعالیتهای به هم مرتبط، در یک منطقهٔ خاص جمع می‌شوند؛ چون اگر کنار هم باشند کارایی بیشتری خواهند داشت. برای مثال، تعمیرکاران اتومبیل، آپاراتی، صافکار ماشین و تعویض‌کننده شیشه اتومبیل در یک منطقه هستند.

۳. برخی از فعالیتها به‌سبب ماهیتشان، دفع‌کنندهٔ یکدیگرند؛ مانند منطقهٔ

1. poly nuclear

مسکونی طبقه بالا و محله کارخانجات سنگین.

۴. برخی از فعالیتها چندان درآمد ندارند که بتوانند اجارهٔ بالا را پرداخت کنند؛ در نتیجه مجبورند که به محله‌های دورتر و ارزان‌تر بروند، مثل برخی از مغازه‌ها و فروشگاههای کوچک.

شاید مهم‌ترین نکتهٔ مثبت در نظریه آنان این بود که الگوی استفاده از زمین در شهر، به‌طور کامل قابل پیش‌بینی نیست. در حالی که هم برجس و هم هیت، هر دو، به‌طور ضمنی این امر را پیش‌بینی‌پذیر می‌دانستند. نظریه هریس و اولمان تأکید بر این دارد که ترکیبی از عوامل تاریخی، فرهنگی و اقتصادی به شهر شکل می‌بخشند و یا شکل آن را تغییر می‌دهند. بدین‌ترتیب، هریس و اولمان بر تلاش بوم‌شناسان برای یافتن شکل رشد شهر پایان دادند. اگرچه مدل برجس و دیگر بوم‌شناسان کلاسیک کماکان کانون بحث و تحقیق باقی ماند، به نظر می‌رسد که محققان معاصر کماکان از دو موضوع کلاسیک بسیار استفاده می‌کنند: الف) نظریهٔ مناطق متحدالمرکز از برجس و ب) فرایند تهاجم و جانشینی که مکنزی طرح کرد.

نظریه مناطق متحدالمرکز معکوس

سه نظریهٔ قبلی عمدتاً در مورد شهرهای کشورهای پیشرفته، به خصوص شهرهای امریکا، و توسعه‌یافته مصداق دارد. بسیاری از آنها در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، از الگوی متفاوتی پیروی می‌کنند. یکی از این الگوها را که بران و همکارانش (Brunn et al.) پیشنهاد کردند، مدل مناطق متحدالمرکز واژگون است. این مدل دقیقاً برعکس مدل مناطق متحدالمرکز و در شهرهای ماقبل صنعتی حاکم است، یعنی شهرهایی که اساساً یا کارکرد اداری ـ سیاسی دارند یا مذهبی. در این شهرها نواحی مرکزی محل زندگی طبقهٔ نخبه است و فقرا در پیرامون شهر زندگی می‌کنند. در اینجا برخلاف شهرهای توسعه‌یافته، رابطهٔ بین طبقه اجتماعی و فاصله از مرکز شهر برعکس است؛ یعنی طبقات مرفه در مرکز شهر و طبقات پایین در پیرامون زندگی می‌کنند. علت آن به دو دلیل است: ۱) با توجه به اینکه سیستم حمل‌ونقل قابل

اطمینانی وجود ندارد، نخبگان ترجیح می‌دهند که محل زندگی‌شان به محل کارشان در مرکز شهر نزدیک باشد، و ۲) به سبب نوع کارکرد شهر که اساساً اداری ـ مذهبی و فرهنگی است. تمام ساختمانهای دولتی، نهادهای دینی و فرهنگی در مرکز شهر قرار دارند و تحت کنترل گروه سرآمدان هستند.

طی چند دههٔ گذشته برخی از کشورهای توسعه‌نیافته فرایند صنعتی‌شدن را آغاز کردند؛ ولی این امکانات صنعتی دیگر در مرکز شهر استقرار نیافته‌اند، بلکه به پیرامون رفته‌اند. مرکز شهر بسیار شلوغ است و ممکن نیست که هیچ نوع کارخانه‌ای در آنجا مستقر شود. به‌علاوه نخبگان شهری دوست ندارند که در نزدیکی محل زندگی و کارشان کارخانهٔ بزرگی احداث شود. در نتیجه در بسیاری از شهرهای بزرگ کشورهای توسعه‌نیافته، به‌تدریج الگوی هسته‌های چندگانه ظاهر می‌شود که در آن پارکهای صنعتی در پیرامون شهر، هسته دیگری را تشکیل می‌دهند. به‌عبارت دیگر، اگرچه در خیلی از شهرهای جهان سوم مدل مناطق متحدالمرکز واژگون وجود دارد، اکنون این مدل در حال تبدیل شدن به مدل هسته‌های چندگانه است.

در مورد هر چهار نظریه می‌توان گفت که شاید بتوان در یک شهر خاص، تلفیقی از این مدلها را دید. به‌علاوه باید این مدلها را پویا تلقی کرد. به‌عبارت دیگر، همواره در شهر شاهد تغییراتی در کارکرد اقتصادی، اجتماعی، خدماتی هستیم که ممکن است این تغییرات شکل مناطق و قطاعهای شهر را تغییر دهند. به‌علاوه، در شهرهای غیرغربی، به‌خصوص شهرهای سوسیالیستی، کاربرد این مدلها محدود است (Brunn et al., 2003).

لوئیس ورت

ورت (۱۸۹۷ـ۱۹۵۲) یکی از اعضای مهم مکتب شیکاگو بود. اعضای این مکتب تحقیقات دانشگاهی را به خیابان بردند و شیکاگو را به آزمایشگاهی برای مطالعه مسائل و فرایندهای شهری تبدیل کردند. جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو این شهر را، که محل آل‌کاپون[1] بود، آزمایشگاه کاملی برای مطالعهٔ زندگی مدرن می‌دانستند.

1. Alcapone

اعضای این مکتب به شدت تحت تأثیر دیدگاههای زیمل، ماکس وبر و نظریات عمل‌گرایانهٔ جان دیویی بودند.

پارک به‌شدت طرفدار استفاده از روش مردم‌نگاری[1] برای مطالعه کلان‌شهر بود. به طور کلی، آثار علمی مکتب شیکاگو در دو زمینه بود: مطالعات مردم‌نگارانه خرده‌فرهنگهای مختلف در شهر و مطالعات مبتنی بر رهیافت بوم‌شناسی انسانی که منجر به پیدایش مدلهای مختلف توسعه فضایی شهر گردیدند (Kasinits, 1995).

نظریه‌پردازان اروپایی، نظریه‌های فراوانی در مورد شهر ارائه دادند، اما تحقیقات تجربی‌شان اندک بود. درست عکس این روند در مورد جامعه‌شناسان شیکاگو اتفاق افتاد. جامعه‌شناسان شیکاگو پس از آنکه برنامه تحقیقات شهری پارک منتشر شد، به مدت بیست سال مطالعات توصیفی فراوانی انجام دادند. این روند ادامه داشت تا آنکه ورت با انتشار مقالهٔ «شهرگرایی به عنوان نوعی شیو زندگی»[2](Wirth, 1938) آن را متوقف کرد؛ یعنی نظریه‌پردازی به جای تحقیق تجربی مطرح شد.

ورت دکتری خود را در ۱۹۲۶ از دانشگاه شیکاگو دریافت کرد و سپس به استخدام این دانشگاه درآمد. او یکی از اعضای اصلی مکتب شیکاگو و مدتی نیز رئیس انجمن جامعه‌شناسی امریکا و رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بوده است. مهم‌ترین کتاب او گتو است (Wirth, 1928). او گتو را محلی می‌دانست که به منزلهٔ ابزاری ضروری برای جلوگیری از وارد آمدن ضربه فرهنگی به مهاجران عمل می‌کند (فکوهی، ۱۳۸۵).

ورت مقاله‌اش را که زیر نظر پارک کامل کرد، به دنبال آن بود که بتواند با استفاده از مطالعات همکاران خود در شیکاگو به یک‌سری قواعد کلی در مورد زندگی شهری دست یابد. او در این مقاله به تلفیق نظام‌مند نظریات زیمل، دورکیم و پارک پرداخت تا توصیف نظری دقیقی از شهر مدرن ارائه دهد (Kasinitz, 1995) و کوشید فرهنگ شهری را به صورت فضایی تعریف و بدین‌ترتیب وجه تمایز شهر و

---

1. ethnography
2. "urbanism as a way of life"

روستا را مشخص کند. همچنین، به بررسی این موضوع پرداخت که چگونه در شهر نوع خاصی از تعامل اجتماعی به‌وجود می‌آید که متفاوت از روستاست و چگونه می‌توان زندگی شهری و روستایی را از هم متمایز کرد. می‌توان گفت که مهم‌ترین نقش ورت در جامعه‌شناسی شهری، ارائهٔ تعریفی جامعه‌شناختی از زندگی شهری است. او در این تعریف جامعه‌شناختی شهر به ورای ساختار فیزیکی شهر توجه دارد.

نیز این اثر به تأثیر شهرنشینی بر تخصص، نوآوری، تنوع و گمنامی می‌پردازد. ورت با استفاده از نظریات زیمل مدعی شد که شهر نوع خاصی از شیوهٔ زندگی به نام شهرگرایی را به‌وجود می‌آورد. این شهرگرایی را می‌توان در نوع لباس پوشیدن، نحوهٔ سخن گفتن، نحوهٔ اندیشیدن، نوع فعالیت، مکان زندگی و نوع روابط اجتماعی در شهر مشاهده کرد.

تعریف نظری جامعی از شهر و زندگی شهری از دیگر مواردی است که در مقاله ورت ارائه شده است. ورت ضمن تمجید از وبر و پارک مدعی شد که پیش از او نظریهٔ منسجمی از شهر ارائه نشده بود. او معتقد به زنجیره‌ای است که در یک قطب آن، شهرگرایی و در قطب دیگر آن جامعه روستایی[1] قرار دارد. ورت سه معیار را به طور مستقیم تعیین‌کنندهٔ میزان شهرگرایی در یک جامعه می‌داند: حجم جمعیت، تراکم جمعیت و عدم تجانس یا ناهمگونی جمعیت. او با تعیین یک آستانهٔ عددی و کمّی برای تمایز جامعه شهری از جامعه روستایی به‌شدت مخالف بود و آن را بیهوده می‌دانست و هرگز به این سؤال که جمعیت یک شهر چند نفر است، پاسخ نمی‌داد؛ در مقابل، به این سؤال که این مکان چقدر شهری است، پاسخ می‌داد. او برای این کار از همان سه معیار خود استفاده می‌کرد و به‌طور تطبیقی و مقایسه‌ای جواب می‌داد که کدام مکان بیشتر شهری و کدام مکان کمتر شهری است.

ورت ابتدا به تعریف شهر پرداخت. از نظر او شهر سکونتگاهی بزرگ، پرتراکم و دائمی، و دارای جمعیتی است که به لحاظ اجتماعی و فرهنگی نامتجانس است. او معتقد بود که سه عامل علّی در شکل‌دهی به زندگی فرهنگی در شهر

1. rural society

(مسائل روانی و اجتماعی زندگی در شهر) مؤثرند: حجم،[1] تراکم[2] و ناهمگونی[3] جمعیت که هر یک شرایط خاصی برای زندگی در شهر را فراهم می کند.

الف) حجم جمعیت:

۱. به اعتقاد ورت، حجم بزرگ جمعیت سبب بروز تنوع در ویژگیهای فرهنگی و شغلی در شهر می‌شود و این تنوع خود ناشی از دو عامل است: اول اینکه تعداد زیادی از مردم دور هم جمع می‌شوند، منطقی است که تمایز زیادی بین آنان وجود داشته باشد و دوم، مهاجرت گروههای مختلف به شهر (مانند شیکاگو در زمان ورت) است.

۲. تنوع فرهنگی ناشی از جمعیت زیاد، نیاز به کنترل رسمی مثل دادگاه را پدید می آورد.

۳. جمعیت زیاد نیاز به افزایش تخصص دارد؛ بنابراین، لازم است تا مشاغل متنوعی، مانند راننده تاکسی پدید آید.

۴. تخصصی‌شدن سبب می‌شود تا روابط انسانها بیشتر مبتنی بر منافع شود و این چیزی است که ورت آن را قطعه‌بندی اجتماعی[4] می‌نامد. به عبارت دیگر، ساکنان شهر به این موضوع اهمیت نمی‌دهند که او کیست (هویت تام)، بلکه برای آنان این مهم است که شغل او چیست (یعنی نقش او) و این فرد چه کمکی می‌تواند به آنان بکند. پس روابط افراد، پیچیده‌تر و عقلانی‌تر می‌شود و اساس و پایه آنان، کسب سود و فایده است.

۵. حتی ظهور کنترل رسمی مانع از این نمی‌شود که در جمعیتهای بزرگ، بی‌نظمی و بی‌سازمانی وجود نداشته باشد (Macionis and Parrillo, 2001). پس، هرچقدر حجم جمعیت بزرگ‌تر باشد، احتمال بیشتری دارد که انواع مختلفی از مردم (نژادها و طبقات) در آن پیدا شوند. در نتیجه، جدایی فضایی[5] بیشتری بین

---

1. size
2. density
3. heterogeneity
4. social segmentalization
5. spatial segregation

جمعیت وجود خواهد داشت. این افراد اگر دارای سنت یا تجربهٔ مشترکی نباشند، نمی‌توانند هویت مشترکی پیدا کنند. در نتیجه، رقابت و سازوکار کنترل رسمی بر آنها حاکم خواهد بود. ورث با اشاره به نظریات وبر و زیمل معتقد است که به علت وجود تعداد زیادی جمعیت در شهر، روابط اجتماعی در آن سطحی‌تر و روابط انسانی، بخش‌بندی شده و مبتنی بر تخصص است. بدین‌ترتیب، از ویژگی شهر برقراری روابط ثانویه در آن است نه روابط اولیه؛ ممکن است این روابط از نوع چهره به چهره، ولی غیرشخصی، مصنوعی و موقت باشد.

نگاه سرد و بی‌تفاوت موجود در شهر وسیله‌ای است که شهرنشینان از آن به عنوان ابزاری برای ایمن کردن خود در مقابل انتظارات دیگران استفاده می‌کنند. پس روابط موجود در شهر، ماهیت ابزاری دارند؛ یعنی افراد از این روابط برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند و نه به خاطر ارزش موجود در خود روابط.

به اعتقاد ورث، انسانها در زندگی شهری تا حدودی آزادند، ولی در مقابل فاقد اطمینان‌خاطرند. همراه با آزادی، نوعی احساس تهی‌بودن اجتماعی[1] در شهر پدید می‌آید، گرچه تقسیم کار و تخصصی‌شدن سبب به هم وابستگی و انسجام اجتماعی در شهر می‌شود، وجود انگیزه‌های صرفاً اقتصادی باعث می‌شوند که روابط موجود در شهر ماهیت سلطه و غارتگری پیدا کنند (Flanagan, 1999).

ب) تراکم جمعیت: یکی از پیامدهای تراکم جمعیت، تشدید تأثیر حجم بزرگ جمعیت بر زندگی اجتماعی است. بدین‌ترتیب، شهر به موزاییکهایی از مناطق متمایز از هم تبدیل می‌شود؛ در این قسمت می‌توان تأثیرپذیری ورث از معلمش، پارک، را دید. نیروهای اقتصادی (مثل قیمت زمین) و عوامل اجتماعی (مثل جاذبه و دافعه نژادی و قومی) سبب می‌شوند که محله‌های متمایز پدید آیند. برای مثال، در خیلی از شهرها محله‌های مخصوص گروههای مهاجر قومی وجود دارد. به همین ترتیب، در خیلی از شهرها منطقه مالی یا منطقه فروش منسوجات وجود دارد. ورث به فرایند تقسیم شهر به مناطق مختلف، تخصصی شدن زیست‌محیطی[2] می‌گوید.

---

1. social void
2. ecological specialization

تراکم بر مسائل روانی- اجتماعی نیز اثر دارد. چون مردم شهر دائماً در معرض تقابلهای شدیدند؛ مانند تقابل فقیر و غنی. بنابراین، به اعتقاد ورت، ساکنان شهر نوعی تندنویسی ذهنی[1] پیدا می‌کنند؛ در اینجا ورت تحت تأثیر مباحث زیمل است. به نظر ورت مردم شهر دارای باورهای کلیشه‌ای[2] و تفکر مطلق[3] هستند و در فهم خود به‌شدت وابسته به نمادهای قابل رویت،[4] مثل لباس، اتومبیل و خیابانهای پرزرق‌وبرق هستند. در نتیجه، تراکم سبب می‌شود که ساکنان شهر حساسیت خود را نسبت به دیگران از دست بدهند. به همین جهت ساکنان شهر در بسیاری از اوقات، خونسرد و بی‌رحم هستند. همانند دورکیم و زیمل، ورت نیز معتقد بود که وجود هم‌زمان شخصیتهای مختلف و شیوه‌های مختلف زندگی در شهر سبب می‌شود که در شهر تحمل تفاوتها[5] بیشتر شود (Macionis and Parrillo, 2001). در شهر علی‌رغم اینکه نزدیکی فیزیکی بیشتر است، فاصله اجتماعی بین مردم نیز بیشتر است؛ مثل افرادی که در یک آسانسور به هم چسبیده‌اند، ولی ساکت و آرام ایستاده‌اند.

به نظر او هرچه تراکم بیشتر باشد، تحمل غریبه‌ها بیشتر می‌شود و استرس بیشتری نیز به‌وجود می‌آید که این خصوصیات از ویژگیهای زندگی شهری است؛ به‌علاوه، ناهمگونی این تحمل را تشدید می‌کند (Gottdiener and Budd, 2005). بدین‌ترتیب، به نظر ورت اگرچه ساکنان شهر نسبت به روستاییان تحمل اجتماعی بیشتری دارند، کمتر رفتاری دوستانه دارند و بیشتر غیرفردی،[6] بی‌روح و سرد هستند؛ این نوعی انطباق با زندگی در یک محیط بزرگ، متراکم و ناهمگون است (Legates and Stout, 2000).

از دیدگاه ورت، تراکم جمعیت سبب افزایش خشونت، جرایم و حتی خودکشی در شهرهای بزرگ می‌شود (شیخی، ۱۳۸۴). همانند زیمل، ورت معتقد بود که تراکم زیاد سبب افزایش رفتار ضد اجتماعی[7] می‌شود. فرض ورت این بود

1. mental shorthand
2. stereotypical
3. categorical thinking
4. visible symbols
5. toleration of differences
6. impersonal
7. antisocial

که حضور تعداد زیادی از مردم در محیطی پرازدحام و شلوغ باعث اصطکاک و آزردگی می‌شود. از سوی دیگر، در حالی که جمعیت افزایش می‌یابد، مساحت زمین ثابت می‌ماند و در این موقع باید در بین این جمعیت، تخصصی شدن[1] اتفاق بیفتد؛ در اینجا ورت با داروین و دورکیم هم‌عقیده است.

تأثیر تراکم را می‌توان در پیکربندی فضایی شهر دید. بدین‌ترتیب که سطح شهر برای کاربرهای مختلف تقسیم‌بندی شده است و جمعیت در سکونتگاههای مختلف توزیع شده‌اند.

ج) ناهمگونی جمعیت: جمعیت شهری در مقیاس گسترده‌ای با عدم تجانس مواجه است. دلیل آن هم وجود گونه‌های شغلی و طبقات مختلف اجتماعی در شهر است (شیخی، ۱۳۸۴). ورت معتقد بود که این ناهمگونی یا تفاوتهای اجتماعی چنین پیامدهای مختلفی دارد:

۱. بروز تعامل اجتماعی بین انواع شخصیتهای مختلف در محیط شهری، مرزبندیهای نظام کاستی را از بین می‌برد و ساختار طبقاتی را پیچیده می‌کند. در نتیجه، تحرک اجتماعی در شهر بیشتر است؛ زیرا از تأثیر خاستگاه خانوادگی می‌کاهد.

۲. تحرک اجتماعی اغلب توأم با تحرک فیزیکی است. ساکنان شهر اغلب در حال جابه‌جایی و کوچ‌اند؛ این امر مانع از تثبیت پیوندهای قوی بین همسایگان می‌شود.

۳. تمرکز انواع مختلف مردم به فردزدایی[2] بیشتر منجر می‌شود. تأکید بر پول جای تمام روابط انسانی را می‌گیرد و به تعبیر زیمل، شهر به شبکه پولی[3] تبدیل می‌شود (Macionis and Parrillo, 2001). به عبارت دیگر، حجم بزرگ و تراکم زیاد سبب می‌شود که فرد در شهر دائماً در تماس با افراد گوناگون باشد. در شهر انسانها عضویتی چندگانه و متغیر دارند و جهت‌گیری آنان دائماً در تغییر است.

1. specialization
2. depersonalization
3. pecuniary nexus

سرانجام، تصویری که ورت از شهر ارائه می‌کند، جایی است که در آن انسانها در دریایی از ارزشها و هنجارهای متضاد الینه، تنها و شناورند. وجود حجم بزرگ، تراکم و ناهمگونی فراوان در شهر سبب می‌شود که انسانها از لحاظ اجتماعی، آواره و بی‌ریشه شده و از لحاظ سیاسی، فاقد قدرت باشند. اجتماع از بین رفته و به جای آن جامعهٔ انبوه پدیدار می‌شود (Flanagan, 1999).

به نظر ورت، هرچقدر این سه متغیر (حجم، تراکم و ناهمگونی) شدیدتر باشند، محل مورد نظر ویژگی شهری بیشتری خواهد داشت. او معتقد بود که شهرنشینی و اجزاء سه‌گانه (سه متغیر) آن متغیرهای مستقلی‌اند که شهرگرایی را به وجود می‌آورند. پس، منظور از شهرگرایی، رفتار و شیوهٔ زندگی شهری است که رابطهٔ بین آنها از نوع خطی است؛ یعنی هرقدر شهر بزرگ‌تر، متراکم‌تر و ناهمگون‌تر باشد، شهرگرایی بیشتری بر آن حاکم خواهد بود.

ورت همانند پارک، دانشجوی جورج زیمل بود و به شدت از مقالهٔ «کلان‌شهر و حیات ذهنی» او تأثیر گرفته بود. ورت با تلفیق نظریه‌های زیمل با آثار بوم‌شناسان انسانی، مقاله کلاسیک خود را نگاشت. اساس بحث ورت این بود که ویژگیهای خاص زندگی شهری عبارت است از: انزوا و بی‌سازمانی اجتماعی؛ زیرا شهر بزرگ، متراکم و ناهمگون است.

به نظر او، زندگی شهری ویژگیهای شخصیتی و نگرشهای خاصی در فرد نسبت به زندگی پدید می‌آورد و نیز هویتهای اجتماعی قوی را دچار فرسایش می‌کند. ورت در این مباحث به شدت تحت تأثیر نظریات تونیس و به‌خصوص تمایز او بین گمن‌شافت و گزل‌شافت بوده است (Savage and Warde, 1993).

به اعتقاد او شهرگرایی به لحاظ اقتصادی نتایج مثبتی دارد، اما به لحاظ اجتماعی نتایج آن منفی است. ورت برخی از ویژگیهای شهرگرایی را بدین شرح می‌داند:

۱. وجود تقسیم کار گسترده و پیچیده در جامعه،

۲. تأکید بر موفقیت و تحرک اجتماعی؛ رفتار انسانها عقلانی‌تر شده و بیشتر معطوف به هدف می‌شود.

۳. افزایش طلاق، نزول خانواده و ضعف پیوندهای خویشاوندی؛ به طوری که به تدریج کارکردهای قبلی خانواده به مؤسسات تخصصی بیرون از خانواده منتقل می‌شوند.

۴. اختلال در گروههای نخستین (مثل نظام همسایگی) و جایگزین شدن روابط ثانویه و کنترل رسمی به جای آن.

۵. رابطه فرد با دیگران به سبب نقش اجتماعی آنان است نه به سبب خود آنان.

۶. کاهش همگونی فرهنگی و افزایش تنوع در ارزشها؛ ظهور خرده‌فرهنگهای مختلف.

۷. جدایی فضایی انسانها بر اساس درآمد، پایگاه، نژاد، قومیت، مذهب و نظایر آن (Palen, 2002).

در کل، به نظر ورت شهرهای بزرگ الزاماً پدیدآورندهٔ تغییراتی‌اند که گرچه از لحاظ اقتصادی مولد هستند، زندگی خانوادگی را مختل می‌کنند و روابط اجتماعی نزدیک را از بین می‌برند (Palen, 2002).

ارزیابی نظریه شهرگرایی ورت

با توجه به تغییرات فراوانی که در نیمهٔ اول قرن بیستم در شهرهای مهاجرپذیر صنعتی روی داد، اغلب محققان شهری بیشتر بر جنبه‌های منفی زندگی شهری توجه کردند. اکثر آنان در مطالعات خود بر انزوای اجتماعی مردم در شهر تأکید می‌کردند و آن را با خودکشی، طلاق، بیماری روانی و غیره مرتبط می‌دانستند. به هر صورت، دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ اوج شیفتگی جامعه‌شناسان به نظریهٔ بی‌سازمانی اجتماعی بود (Palen, 2002).

بدین‌ترتیب، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، انتقادات شدیدی بر شهر می‌شد که در امریکا، بخش عمده‌ای از آنها به سبب ترس از مهاجرتهای فراوان اروپاییان به شهرهای امریکا بود. البته تنها جامعه‌شناسان نبودند که نسبت به شهر بدبین بودند، بلکه افراد بسیاری در انتقادات جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو سهیم

بودند. در امریکا برای مدت طولانی در بین روشنفکران، سنت ضد شهری حاکم بوده است (Flanagan, 1999).

به استثنای آثار دورکیم و وبر، در آثار سایر جامعه‌شناسان به ویژگیهای منفی شهرگرایی بیشتر توجه شده و سرانجام در آثار ورت، زندگی شهری عاری از هر فضیلتی معرفی شده است. بزرگ‌ترین نقش ورت در جامعه‌شناسی شهری این است که نظریات جامعه‌شناسان قبلی را در مورد شهر سازماندهی و اولین نظریه جامعه‌شناختی واقعی در مورد شهر را ارائه کرده است. او در واقع، ابتدا ویژگیهای اجتماعی عام شهر[1] را شناسایی و سپس پیامد هر یک از آنها را در زندگی ساکنان شهر بررسی کرده است؛ یعنی مدعی شد که اگر این ویژگی وجود داشته باشد، آن پیامد خاص اتفاق خواهد افتاد.

هنوز مقاله ورت در بین محققان فراوانی اثرگذار است. ولی مدتی بعد مطالعه ویلیام فوت وایت در میان محله ایتالیاییها در شهر بوستون نشان داد که هنوز فرهنگ سنتی در شهر ادامه حیات دارد (Whyte, 1943). در واقع، نظریه ورت هم تا حدود زیادی محدودیت زمانی و هم اینکه بستگی به محیط شهری مورد مطالعه داشت. برای مثال، هربرت گانس، نظریه ورت را، مبنی بر اینکه شهر به‌وجودآورنده بی‌ثباتی اجتماعی است و روابط شهری صرفاً مبتنی بر نقشهای اجتماعی قطعه‌قطعه شده است، نقد کرده و معتقد است که این نظریه به تفاوت شیوه زندگی در شهر و در سایر سکونتگاههای موجود در جامعه مدرن توجه ندارد. از نظر او ورت دو چیز را با هم ادغام کرده است: شهرنشینی و نوگرایی جامعه. همچنین، گانس معتقد است که بر اساس داده‌های موجود نه می‌توان وجود رابطه بین حجم، تراکم، ناهمگونی و بی‌سازمانی اجتماعی را پذیرفت و نه می‌توان آن را رد کرد (Palen, 2002). به اعتقاد گاتدینر و باد علی‌رغم سالها تحقیق، هنوز هیچ مدرکی برای دفاع از نظریه ورت وجود ندارد (Gottdiener and Budd, 2005).

گاهی اوقات محققان به نظریه ورت، نظریهٔ جبرگرایانه می‌گویند؛ زیرا او معتقد است که شهرنشینی به‌طور طبیعی به ظهور ویژگیهای خاصی منجر می‌شود

1. universal social characteristics

(Palen, 2002). برخی از محققان با نظریه ورت در مورد «ظهور شخصیت خاص شهری» موافق نیستند. برای مثال، به نظر هربرت گانس انسانها در شهر همان فرهنگ و شخصیت قبلی خود را حفظ می‌کنند یا آنکه اسکار لوئیس عقیده دارد که فرهنگ و شخصیت افراد در شهر متناسب با طبقه اقتصادی-اجتماعی آنان است (Legates and Stout, 2000).

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مباحث زیادی در زمینهٔ افول اجتماع، فردگرایی، تغییر شخصیت و غیره مطرح شد که همه بر محور این نظریه ورت بود که با گسترش شهرگرایی، روابط اجتماعی نخستین دچار افت خواهند شد. از جمله انتقادات وارد بر ورت این است که تحقیقات تجربی فراوان نشان می‌دهند که هنوز اجتماعات قوی در شهر وجود دارند و نیز تنوع فرهنگهای موجود در شهر نشان می‌دهد که در شهر فقط یک نوع شیوه زندگی وجود ندارد.

به‌علاوه بدون شک افراد تنها و منزوی زیادی در شهرها زندگی می‌کنند، اما آیا تمام ساکنان شهرها منزوی‌اند؟ و آیا شهر را می‌توان عامل انزوای آنان دانست؟ از جمله منتقدان ورت در این زمینه، هربرت گانس است که به این دو سؤال جواب منفی داده است (Savage and Warde, 1993).

در کل، ورت با ترکیب نظریات زیمل، تونیس، دورکیم و وبر کوشید تا نظریهٔ کاملی از زندگی شهری ارائه دهد. ولی امروزه بسیاری معتقدند که نظریه او ضد شهری و یک‌بعدی است (Flanagan, 1993).

نقد دیدگاه مکتب شیکاگو

در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ انتقادات نظری و تجربی زیادی بر رهیافت زیست‌محیطی مکتب شیکاگو وارد شد. بیشتر آنها معطوف به: مقایسه‌های زیست‌شناختی مورد استفاده این مکتب (جبرگرایی زیست‌شناختی یا جبرگرایی فناورانه)، محافظه‌کاری، بی‌توجهی به تمایزات اقتصادی، سیاسی و نژادی، و تأکید بیش از حد این رهیافت بر رقابت به عنوان پایهٔ سازمان اجتماعی بود (Knox and Pinch, 2000).

برخی از انتقادات وارد بر مکتب شیکاگو بدین شرح است:

۱. مکتب شیکاگو فاقد جهت‌گیری نظری روشنی بوده است. جهت‌گیری نظری آنها نوعی تأیید بوم‌شناسی انسانی بوده است. آنان کوشیدند تا از مفاهیم و ایده‌های زیست‌شناختی برای مطالعه شهر استفاده کنند. ساندرز معتقد است که مکتب شیکاگو نوعی دیدگاه زیست‌محیطی انسانی پدید می‌آورد که بر اساس آن زندگی شهری تحت تأثیر اصولی شبیه به بوم‌شناسی گیاهی است؛ اینکه چگونه گونه‌های مختلف می‌کوشند تا برای به دست آوردن حاکمیت در یک محیط از یکدیگر پیشی بگیرند (Saunders, 1986). بدین‌ترتیب، نوعی تقلیل‌گرایی زیست‌شناختی[1] در آثار آن به چشم می‌خورد (Savage and Warde, 1993).

۲. نظریات پارک و همکاران او در مکتب شیکاگو بسیار جبرگرایانه[2] بوده است. به نظر آنان، شهر یک ارگانیسم اجتماعی است که اصل مبارزه برای بقا در همه‌جای آن حاکم است. به اعتقاد پارک، نظم در اجتماعات انسانی، همانند دنیای گیاهان و جانوران، به واسطه یک‌سری فرایندهای طبیعی به‌وجود می‌آید؛ مثل. سلطه، جدایی، رقابت و جانشینی. او زمانی این نظرات را مطرح کرد که اوج دوران داروینیسم اجتماعی و نظریه کلاسیک اقتصادی بود (Knox and Pinch, 2000). دیدگاه زیست‌محیطی که شهر را یک اکوسیستم طبیعی می‌دانست، محصول داروینیسم اجتماعی بوده است که توجه بسیار اندکی به نقش کنش انسانی داشته است (Kasinitz, 1995).

۳. برخی منتقدان عقیده دارند که این نظریه بیش از حد زیست‌شناختی است. به عبارت دیگر، آنچه در مورد بوم‌شناسی گیاهی و جانوری صدق می‌کند، الزاماً در مورد انسان مصداق ندارد و نمی‌تواند تبیین‌کنندهٔ رفتار آدمی باشد. انسانها برخلاف گیاهان، موجوداتی متفکرند که در مورد محیط زندگی خود می‌اندیشند. نظریهٔ زیست‌محیطی توجه زیادی به نقش انتخاب در تکامل شهر ندارد (Berry and Kasarda, 1977). در واقع، این مکتب با اتخاذ رهیافت زیست‌شناختی، از نقش فرهنگ و نمادها در حیات شهری غافل مانده است. در دنیای آرمانی بوم‌شناسان، قدرت و سیاست نادیده گرفته

1. biological reductionism
2. deterministic

شدند (افروغ، ۱۳۷۷).

۴. اگرچه مدل برجس مبتنی بر شهر شیکاگو بود، او مدعی بود که این مدل در مورد هر شهری صادق است. اما آیا واقعاً این گونه است؟ البته برخی شهرها مثل شیکاگو و میلواکی این گونه هستند؛ اما به غیر از این شهرهای قدیمی در امریکا، به سختی می‌توان این مدل را در مورد سایر شهرها معتبر دانست.

۵. به‌علاوه، منتقدان تکیهٔ مکتب شیکاگو، رقابت بی‌حد و حصر و جابه‌جایی جمعیت را زیر سؤال می‌برند؛ زیرا تحقیقات نشان داده است که این عوامل در همه شهرها و همه زمانها تأثیرگذار نیستند (Flanagan, 1993). برای مثال، در شهرهای صنعتی قطعاً رقابت بیشتر اثرگذار بوده است تا در شهرهای قرون وسطایی. به علاوه، مهاجرت بیشتر در اوایل قرن بیستم صورت گرفت تا در زمان حاضر.

۶. به‌طور کلی، اعضای مکتب شیکاگو نسبت به زندگی شهری نظری منفی داشتند و معتقد بودند که جرایم و ازهم‌پاشیدگی خانواده، از جمله تجلیات بی‌سازمانی اجتماعی در شهر هستند. به نظر آنان، شهر روابط سنتی را به‌هم ریخته و پیامدهای منفی فراوانی پدید آورده است. البته بعداً این نوع نگاه تحقیرآمیز به شهر مورد انتقاد فراوانی قرار گرفت (Gottdiener and Budd, 2005).

سرانجام، این انتقادات سبب شد که به مرور زمان از اهمیت دیدگاه زیست‌محیطی پارک و نظریهٔ مناطق متحدالمرکز برجس کاسته شود. نظریات بعدی نشان دادند که نیروهای مؤثر بر الگوی توسعهٔ شهر و کاربری آنها، به مراتب پیچیده‌تر از آن هستند که پارک و برجس تصور می‌کردند (Macionis and Parrillo, 2001).

مقایسه نظریات کلاسیک با تحقیقات جدید

آیا شهر بهشت است یا جهنم؟ آیا جایی است که ویژگیهای خوب انسانها در آن بروز می‌کند یا بدیها؟ به نظر می‌رسد که نظریه‌پردازان کلاسیک چه در اروپا و چه در امریکای شمالی بیشتر بدبین بودند و فقط دورکیم تا حدودی خوش‌بین بود. اوج این بدبینی در نظریه ورث است. از یک‌سو، او معتقد است که مردم شهر تحمل بیشتری دارند و از سوی دیگر معتقد است که آنان از روابط معنادار انسانی دور

هستند. ورت به این نتیجه می‌رسد که شهر بیشتر تمایل به پاتولوژی اجتماعی مثل جرم، خشونت و بیماری روانی دارد و افزایش تراکم در شهر این وضعیت را بدتر می‌کند. آیا این قضاوتها درست هستند؟ اکنون بیش از شصت سال از انتشار نظریه ورت می‌گذرد و در این مدت محققان اجتماعی زیادی به بررسی شهر و زندگی شهری پرداخته‌اند. در کل، موضوعات اساسی مورد توجه نظریه‌پردازان کلاسیک بدین شرح است:

۱. تحمل در شهر: بر اساس نظریهٔ شهری اولیه، درون‌گرایی و تنوع اجتماعی حاکم بر شهر سبب می‌شود که تحمل شهر بیشتر باشد؛ در حالی که در محیطهای کوچک، تنگ‌نظری و حسادت بیشتر است. بسیاری از محققانی که با دقت به بررسی رابطهٔ بین زندگی شهری و تحمل پرداخته‌اند، تا حدودی این فرضیه را تأیید می‌کنند. اگرچه در مقایسه با روستا، شهر تحمل بیشتری نسبت به شیوهٔ زندگیهای متفاوت دارد، این تفاوت بیشتر ناشی از عوامل دیگر است تا خود شهر. برای مثال، تحقیقات نشان داده است که هرچه سطح تحصیلات بالاتر می‌رود، تحمل هم بیشتر می‌شود. با توجه به اینکه اکثریت جمعیت شهری تحصیل کرده‌اند، پس طبیعی است که سطح تحمل در شهر بالاتر باشد. به علاوه، این تحمل تا حدودی ناشی از این واقعیت است که بسیاری از ساکنان شهر، گمنامی و قلمرو خصوصی[1] را ترجیح می‌دهند. البته نباید از یاد برد که تفاوت بین روستا و شهر، از لحاظ تحمل، به‌تدریج طی زمان کاهش یافته و این تا حدودی ناشی از اشاعه فناوری، به خصوص تلویزیون در تمام نقاط است. پس، نظریه ورت فقط در این مورد درست بود که می‌گفت: ساکنان شهر پذیرش و تحمل بیشتری دارند؛ اما نمی‌توان گفت که این ویژگی به‌خاطر خود محیط شهر است.

۲. از بین رفتن احساسات انسانی در شهر: اغلب نظریه‌پردازان کلاسیک مدعی بودند که ویژگی روابط شهری، تنهایی، بی‌تفاوتی و گمنامی است. استدلال ساده آنان این بود که با افزایش تعداد افراد، توجه انسانها پراکنده می‌شود. به تعبیر ورت، وقتی تعداد افراد جامعه افزایش می‌یابد، دیگر نمی‌توان تمام آنان را به صورت

---

1. privacy sphere

شخصی و فردی شناخت. ولی واقعیت این است که بسیاری از ساکنان شهری آن‌گونه که ورث تصور می‌کرد، تنها و منزوی نیستند. برای مثال، تحقیق ویلیام فوت وایت حاکی از وجود روابط و پیوندهای قوی خانوادگی، همسایگی و دوستی بین این افراد بود (Whyte, 1943). عوامل به وجودآورنده این پیوند در شهرها عبارت‌اند از قومیت، خویشاوندی، شغل، شیوهٔ زندگی و بسیاری دیگر از ویژگیهای فردی (Fischer, 1984). بسیاری از این افراد یا در نزدیکی هم زندگی می‌کنند و یا اگر هم از لحاظ مکانی از هم دورند، به شکلهای گوناگون (تلفن یا جمع‌شدن در یک قهوه‌خانه و رستوران) با هم ارتباط دارند. برخی از محققان جدید معتقدند که بی‌تفاوتی و فقدان احساسات انسانی که ورث آن را ویژگی کلی شهر می‌دانست؛ فقط در بخش کوچکی از شهر ممکن است وجود داشته باشد. اشتباه ورث و دیگر نظریه‌پردازان کلاسیک این بود که آشکارترین بخش زندگی شهری را پایهٔ نظریه خود قرار داده بودند؛ یعنی فقط به رفتار خیابانی توجه داشتند و وارد عمق زندگی در محله‌ها نشده بودند. برای مثال، فیشر در مطالعه خود در شمال کالیفرنیا به این نتیجه رسید که شهرنشینان در قلمرو خصوصی (رابطه با دوستان، همسایگان و اقوام و خویشان) بسیار اجتماعی‌اند؛ اما همین افراد در قلمرو عمومی[1] در مواجهه با افرادی که نمی‌شناسند، بی‌تفاوت‌اند و تحت تأثیر احساسات انسانی قرار نمی‌گیرند (Id., 1981). این امر شاید به این دلیل است که برخی از ساکنان شهر در مواقع نیاز، کمکی به دیگران نمی‌کنند. شاید بتوان به این نتیجه رسید که نظریه‌پردازان کلاسیک، به اشتباه، سازه‌های دوقطبی (گمن‌شافت ـ گزل‌شافت یا همبستگی مکانیکی ـ همبستگی ارگانیکی) را با شرایط واقعی مترادف دانسته بودند. این درست است که نظم اجتماعی حاکم در شهر بیشتر به ویژگیهای گزل‌شافت و روستا بیشتر به ویژگیهای گمن‌شافت نزدیک است؛ اما اینکه تصور کنیم گمن‌شافت یا گزل‌شافت در معنای مطلق و واقعی وجود دارند اشتباه است.

۳. تراکم و پاتولوژی شهری: شاید بحث‌برانگیزترین ایدهٔ نظریه‌پردازان کلاسیک (زیمل، پارک و ورث) این بود که در شرایط تراکم جمعیتی، انسانها

1. public sphere

دچار بی‌نظمی روانی (مثل بیماری روانی) یا رفتار ضد اجتماعی (مثل پرخاشگری یا جرم) می‌شوند. تجربه هر یک از ما می‌تواند این فرضیه را تأیید کند؛ زیرا در مواقع ترافیک یا شلوغی، به آسانی، دچار ناکامی و پرخاشگری می‌شویم. می‌توان به راحتی شهر را مسئول این واکنش دانست؛ اما واقعیت این است که این ناکامی شبیه به زمانی است که اتومبیلمان در جادهٔ خلوت روستایی خراب شود و از این وضعیت به شدت ناراحتیم. در واقع، آنچه باعث بروز آسیبهای اجتماعی و بیماریهای روانی در شهر می‌شود، بیشتر مربوط به فقر، بیکاری و تبعیض است تا به شلوغی و تراکم جمعیت.

۴. **کسالت و دل‌مردگی شهری:** یکی دیگر از فرضیاتی که نظریه‌پردازان کلاسیک مطرح کردند، دل‌مردگی شهری است. به اعتقاد آنان، محیط شهری بیش از هر محیط دیگری سبب تنهایی، افسردگی، اضطراب و تشویش می‌شود. ولی تحقیقات اخیر این فرضیه را رد کرده است. بدیهی است که شهر بهشت نیست، اما جهنم هم نیست. به‌طور کلی، تحقیقات جدید در مورد شهر نسبت به تحقیقات کلاسیک، خوش‌بینانه‌تر است. بنابراین، واقعیتهای امروز چندان با اسطوره‌های کلاسیک تطابق ندارند (Macionis and Parrillo, 2001).

به‌طور کلی، هر یک از نظریات کلاسیک شهری محدودیتهایی دارد. مارکس و انگلس به تفاوتهای فرهنگی بین شهرهای غربی و شرقی توجه کردند، اما پایه تمام ویژگیهای جامعه شهری را در سیستم اقتصادی می‌دانستند. تونیس و دورکیم از روش مقایسه انواع متضاد استفاده کردند، اما هرگز به چهارچوب تاریخی شهر نپرداختند. زیمل به مطالعات شهری، جنبهٔ روان‌شناختی ـ اجتماعی را افزود، اما فقط به شهر در یک مکان و زمان خاص توجه کرد. وبر بر اهمیت دیدگاه تاریخی و تطبیقی در مطالعه شهر تأکید کرد، اما به شهر مدرن توجه زیادی نداشت؛ این شاید نشان‌دهندهٔ نگاه منفی او به شهر مدرن باشد. پارک بر مطالعات میدانی و تجربی در جامعه‌شناسی شهری تأکید کرد، اما توجه به مشکلات شهری و فقدان دیدگاه تاریخی ـ تطبیقی سبب شد که او نیز مانند سایر نظریه‌پردازان کلاسیک (به استثنای دورکیم) به نتایج منفی در مورد شهر برسد.

برخلاف نظریه‌پردازان بوم‌شناسی، طرفداران نئومارکسیسم و اقتصاد سیاسی معتقدند که عامل اصلی در شکل‌دادن به الگوهای شهری، برنامه‌های تعمدی و کنشهای هدفمند دولتمردان و قدرتمندان اقتصادی است. نقطهٔ مشترک هر دو گروه این است که تضاد و کشمکش باعث تغییرات می‌شود؛ اما اینکه منبع این تضاد چیست، باهم اختلاف رأی دارند. بوم‌شناسان معتقدند که تضاد ناشی از رقابت اقتصادی است، ولی طرفداران اقتصاد سیاسی عقیده دارند که تضاد ناشی از برنامه‌های سیاسی و تصمیمات اقتصادی است (Palen, 2002). همان‌طور که آمد تحقیقات جدید، بسیاری از فرضیات زیمل، ورت و دیگران را در مورد شهر تأیید نمی‌کنند. برخی از آنها کاملاً نادرست هستند و برخی نیز به اصلاح و تغییر نیاز دارند. به همین جهت، یافته‌های اخیر به ظهور جامعه‌شناسی شهری جدید منجر شد. این رهیافت جدید به جای تأکید بر نقش فناوری یا بوم‌شناسی شهری، بیشتر به تضادهای اجتماعی و نابرابری پرداخته است و به چهارچوب جهانی توجه دارد. در جامعه‌شناسی شهری جدید، نظریات نئومارکسیستی و تضاد حاکمیت دارند که در فصل بعد این رهیافت بررسی خواهد شد.

فصل هفتم

جامعه‌شناسی شهری جدید: اقتصاد سیاسی شهری

در اوایل دهه ۱۹۷۰، در مقابل بوم‌شناسی شهری، دیدگاه نظری جدیدی به‌نام اقتصاد سیاسی پدیدار شد. پیدایش این دیدگاه تا حدودی به‌دلیل وجود نقاط ضعف در مدل بوم‌شناسی شهری و نیز وجود شرایط خاص اجتماعی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ بود؛ یعنی دوره‌ای که در امریکا و اروپا آشوب بود و در نتیجه دیدگاه انتقادی نسبت به جامعه پدیدار شد. در این دوران این فرضیهٔ سنتی که جغرافیا و فناوری عامل اصلی تعیین‌کنندهٔ مشکل زندگی شهری‌اند، مورد نقد قرار گرفت.

دیدگاه اقتصاد سیاسی شهری

اقتصاد سیاسی بخشی از دانش اقتصادی است که به رابطهٔ میان سیاست و اقتصاد نظارت می‌کند؛ به‌ویژه در زمینه نقش قدرت در تصمیم‌گیریهای اقتصادی (حاتمی‌نژاد و عبدی، ۱۳۸۶). به عبارت دیگر، اقتصاد سیاسی عبارت است از بررسی جریانهای اجتماعی و نهادینی که از این طریق گروههای معینی از طبقات پرنفوذ اقتصادی ـ سیاسی، تخصیص منابع تولیدی کمیاب را در حال و آینده، در راستای منافع خود مهار می‌کنند (شکویی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰).

محققان شهری جدید به توزیع ثروت و قدرت سیاسی در شهر توجه کردند و معتقدند که بهترین زمینهای شهر و بیشترین دسترسی به خدمات شهری متعلق به

ثروتمندان است. سؤال اصلی آنان این بود که آیا به طور تصادفی، بهترین مدرسهٔ شهر در ثروتمندترین محله شهر واقع شده است؟ و آیا به طور تصادفی، بیشترین منفعت بزرگ‌راهها برای ثروتمندان است؟ پاسخ آنان به این سؤالها منفی است. به اعتقاد آنان عوامل تعیین کنندهٔ ساختار شهر، تعقیب منافع مادی ثروتمندان و کنش سیاسی دولت است (Macionis and Parrillo, 2001).

در این دوران انتقادهای فراوانی به جامعه‌شناسی شهری شد که معروف‌ترین آنها نقد مارکسیستی مانوئل کاستلز[1] بود. او در کتابش به نام *مسئله شهری*[2] به نقد جامعه‌شناسی شهری پرداخت و کوشید تا دیدگاه جدیدی ارائه کند (Castells, 1977). نقد کاستلز با رواج تحلیل مارکسیستی در اروپا هم‌زمان شد. مهم‌ترین ویژگیهای این جریان نئومارکسیستی عبارت بود از: تأکید بر نقش طبقه به‌عنوان کنش‌گر تاریخی و نقد اقدامات دولت رفاه به‌جهت عدم توزیع مجدد ثروت و قدرت.

در پیدایش جامعه‌شناسی شهری جدید، نظریات فیلسوف فرانسوی لوئیس آلتوسر[3] بسیار مؤثر بوده است. به‌دنبال این جریان، دیدگاههای جدیدی در زمینهٔ مسائل شهری پدیدار شد؛ نظیر نظریات پیتر ساندرز در *نظریه اجتماعی و مسئلهٔ شهری*[4] (Saunders, 1986). خود کوشید تا انتقادات بیشتری بر جامعه‌شناسی شهری سنتی وارد کند؛ از جمله اینکه هر رشتهٔ علمی باید دارای یک موضوع نظری[5] باشد. در این باره، آلتوسر معتقد بود که کار علمی از کار ایدئولوژیکی متمایز است؛ کار ایدئولوژیکی با اندیشه‌های از قبل بدیهی پنداشته شده[6] شروع می‌شود، اما کار علمی دارای دغدغه نظری است و هر رشتهٔ علمی باید یک موضوع نظری خاص خود را داشته باشد. کاستلز نیز با استناد به نظریهٔ آلتوسر معتقد است که تمام مباحث جامعه‌شناسی شهری قبلی، جنبه ایدئولوژیک دارند؛ زیرا آنها کار خود را با مفاهیم

1. Manuel Castells
2. *Urban Question*
3. Althusser
4. *Social Theory and The Urban Question*
5. theoretical object
6. taken-for-granted

عامیانه‌ای چون شهر، اجتماع محلی و نظایر آن شروع کردند و چندان پایبند به نظریه نبودند. بنابراین، از این دیدگاه معرفت‌شناختی، به‌راحتی، می‌توان جامعه‌شناسی شهری را مورد نقد قرار داد. موضوع نظری جامعه‌شناسی شهری چه بود؟ آیا شهر بود؟ اگر این‌طور باشد بسیاری از فعالیتهای شهری در روستا نیز روی می‌دهند (Savage and Warde, 1993).

بدین‌ترتیب، در دهه‌های اخیر، به‌شدت بر محققان اقتصاد سیاسی انتقاد کردند. به‌نظر آنان، این رهیافت به نقش قدرتمندان سیاسی و اقتصادی در ایجاد تغییرات برنامه‌ریزی‌شده توجهی ندارد (Palen, 2002). به‌علاوه، طرفداران اقتصاد سیاسی مدلهای زیست‌محیطی را غیرتاریخی و آن را مکانیکی می‌دانند. به‌نظر آنان، تضاد اجتماعی پیامد اجتناب‌ناپذیر اقتصاد سرمایه‌داری است. برای مثال، آنان معتقد نیستند که پدیدهٔ حومه‌نشینی ناشی از انتخاب افراد برای استفادهٔ بیشتر از اتومبیل و خارج شدن از مرکز شهر بوده است، بلکه قدرتمندان اقتصادی، به عمد، مرکز شهر را رها کرده و بازار قیمت زمینهای اطراف شهر را دستکاری می‌کنند.

به نظر این منتقدان، همچنین بوم‌شناسی شهری قادر به پیش‌بینی یا تحلیل تضادها و تغییرات نیست. در اواسط قرن بیستم، عده‌ای از منتقدان در اروپا و امریکا این سؤال را طرح کردند که سیاستهای شهری در زمینهٔ مسکن، حمل‌ونقل، اقتصاد شهری و غیره تأمین‌کنندهٔ منافع چه افراد و گروههایی است. بروز شورشهای شهری[1] در امریکا، در دهه ۱۹۶۰، توجه همگان را به شرایط فقرا و گروههای اقلیت در شهر جلب کرد و شورشهای کارگری و جنبشهای دانشجویی پاریس در ۱۹۶۸ نیز به این امر دامن زد. به‌علاوه، در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در اروپا درگیریهای زیادی بین کارگران مهاجر و اروپاییان بومی در زمینه مسکن و کار پدید آمد. اما، تمام این اتفاقات از نگاه بوم‌شناسی شهری پنهان بود. در این دوره بود که نیاز به پارادایم جدیدی احساس شد و بدین جهت مکتب جدیدی در مطالعات شهری پدید آمد که با تکیه بر نظریه، پیش‌فرض آن این بود که تضاد و کشمکش[2] در مرکز نظم

1. urban riots
2. conflict

اجتماعی قرار دارد (Flanagan, 1993).

این رهیافت جدید بر نقش سرمایه‌داری، نظم اقتصاد بین‌المللی، انباشت و تمرکز ثروت و قدرت، روابط بین طبقات اجتماعی و نقش دولت تأکید داشت. از دیدگاه آن، شهر سمبل نابرابری قدرت و ثروت بود. در این رهیافت، دیدگاههای نظری و ایدئولوژیکی مختلفی وجود دارد، اما همه این دیدگاهها به‌دنبال پاسخ به این سؤال هستند که سیاست شهری در جهت منافع چه گروههایی است؟ این رهیافت جدید اقتصاد سیاسی نام دارد.

اگرچه دیدگاه اقتصاد سیاسی نتوانست پارادایم زیست‌محیطی را به‌عنوان رهیافت غالب کاملاً کنار بگذارد، نفوذ آن در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ افزایش زیادی یافت. این نفوذ را می‌توان در تعداد مقالاتی یافت که با استفاده از این رهیافت تولید شده و در مجله‌های علمی معتبر به چاپ رسیده‌اند. بدین‌ترتیب، رهیافت اقتصاد سیاسی به رقیب جدی بوم‌شناسی شهری تبدیل شد (Flanagan, 1993).

به این دیدگاه جدید، گاهی اوقات، جامعه‌شناسی شهری جدید نیز می‌گویند (Gottdiener, 1994). اما، بسیاری از مباحث نظری این دیدگاه قدیمی و به‌شدت تحت‌تأثیر ایده‌های کارل مارکس است و آنچه جدید است، کاربرد آن در مورد مسائل شهری، به خصوص فرایند جهانی‌شدن و افزایش کلان‌شهرها در جهان است. این دیدگاه سعی دارد تا نظریه اقتصاد سیاسی را در زندگی شهری به‌کار گیرد. بنابراین، معتقد است که در زندگی شهری، ساختار اجتماعی و فرایند تغییر به‌گونه‌ای است که فقط برخی از افراد از امتیازات و منافع برخوردارند. در واقع، در اوایل دهه ۱۹۷۰، جامعه‌شناسی شهری با بحران مشروعیت[1] مواجه شد؛ به طوری که روحیه نقد اجتماعی رواج یافت و بسیاری از منتقدان برای به‌چالش‌کشیدن وضع موجود از تفکرات مارکسیستی استفاده کردند.

دیوید هاروی در مورد علت گرایش خود به تفکرات مارکسیستی می‌گوید: «تمایل من به مارکسیسم برای این نبود که احساس می‌کردم در این تفکر برتری ذاتی وجود دارد، بلکه برای انجام هدفی که داشتم، راهی غیر از این وجود نداشت یا

1. crisis of legitimacy

به‌عبارتی برای فهم آنچه دنبال آن بودم، نظام فکری غیر از آن نبود» (Harvay, 1973, p. 17).

البته در بین کسانی که برای تحلیل شهر به چهارچوب مارکسیسم روی آوردند، اختلاف نظرات فراوانی وجود داشته است. برای مثال، برخی از آنان که وارثان مکتب فرانکفورت بودند، عقیده داشتند که تأکید بر عناصر ساختاری مارکسیسم سنتی نمی‌تواند کمکی به فهم مسائل شهری کند. آنان نوعی رهیافت نئوهگلی[1] در پیش گرفتند که بر اساس آن ایده‌ها و اندیشه‌ها مستقل از شرایط مادی زندگی هستند. در مقابل، برخی دیگر که خود را مارکسیست ساختارگرا می‌دانستند، معتقد بودند که آنچه تعیین‌کنندهٔ روابط اقتصادی و اجتماعی در آینده است، اندیشه‌های جدید نیست، بلکه روابط اقتصادی و اجتماعی موجود (ساختار موجود) است. به‌همین‌جهت، این گروه بر اهمیت کاپیتالیسم تأکید داشتند. مخالفان این ساختارگرایان اگرچه اهمیت کاپیتالیسم در جامعه را قبول داشتند، معتقد بودند که فرهنگ و دولت نیز می‌توانند تأثیرات مهمی بر جریان تاریخ بگذارند. بدین‌ترتیب، در درون جریان نئومارکسیسم نیز اختلاف نظرات زیادی وجود داشته است. بنابراین، اقتصاد سیاسی نوعی رهیافت نئومارکسیستی بود که اکنون به پارادایم مسلط تبدیل شده است.

در دهه ۱۹۷۰، در حوزه مطالعات شهری برای دیدگاههای منتقد سرمایه‌داری اصطلاح نئومارکسیستی[2] به کار می‌رفت؛ اما در دهه ۱۹۸۰ به جامعه‌شناسی شهری جدید و از دهه ۱۹۹۰ به بعد به اقتصاد سیاسی شهری تغییر یافت. تغییرات در نام این دیدگاه نشان‌دهندهٔ تغییرات در جهت‌گیری نظری آن است. امروزه گرچه اکثر طرفداران اقتصاد سیاسی، مارکسیست یا نئومارکسیست هستند، در مورد تمام آنان صدق نمی‌کند. برای مثال، مانوئل کاستلز در *مسئلهٔ شهری* (Castells, 1977)، که اثری مارکسیستی است، به نقد جامعه‌شناسی شهری موجود در آن زمان پرداخت و پایه‌های نظریهٔ شهرگرایی مارکسیستی را فراهم کرد و در آثار بعدی خود از رهیافت مارکسیستی حاکم بر آثار اولیه خود فاصله گرفت و به

1. Neo-Hegelism

تجدیدنظر در آنها پرداخت.

نقطه مشترک تمام نظریه‌پردازان دیدگاه اقتصاد سیاسی در این است که همگی‌شان بر نقش کنش انسانی و به‌خصوص بر نقش سرآمدان اقتصادی و قدرتمندان سیاسی تأکید دارند. به‌اعتقاد آنان، ساختار نظام شهری به‌گونه‌ای است که برخی گروهها سود می‌برند و برخی دیگر متضرر می‌شوند. اسمیت و تیمبرلیک (Smith and Timberlake, 1977) معتقدند که اقتصاد سیاسی، همانند بوم‌شناسی شهری، به بررسی نظام سلطه در محیط شهری می‌پردازد، ولی برخلاف آن، این سلطه را ناشی از کنش گروههای خاصی می‌داند که به دنبال تأمین منافع خود هستند.

پس، اقتصاد سیاسی به قدرت سیاسی و اجتماعی و اینکه چگونه تصمیمات شهری به سود افراد قدرتمند اخذ می‌شوند، توجه می‌کند به‌علاوه، درحالی‌که تمرکز محققان شهری مکتب شیکاگو صرفاً معطوف به شهرهای امریکای شمالی و به‌طور کلی به جهان توسعه‌یافته بود، اقتصاد سیاسی به شهرهای جهان درحال توسعه، به‌خصوص شهرهای امریکای لاتین، توجه کرده است.

از لحاظ روش‌شناختی، درحالی‌که رهیافت زیست‌محیطی با استفاده از داده‌های فراوان به تحلیل آماری تمایل دارد، رهیافت اقتصاد سیاسی بیشتر به مطالعات موردی شهرهای خاص می‌پردازد و بر این تأکید دارد که چگونه کشمکشهای سیاسی و فرایند تصمیم‌گیری، تعیین‌کنندهٔ شکل فضای شهری است.

اصول حاکم بر اقتصاد سیاسی شهری

با آنکه طرفداران رهیافت اقتصاد سیاسی، محققان متنوعی از حوزه‌های اقتصادی، جغرافیایی، علوم انسانی و جامعه‌شناسی‌اند و بر جنبه‌های گوناگون فعالیت اقتصادی تأکید دارند، همه آنان در مطالعه شهر و زندگی شهری اصولی را پذیرفته‌اند که عبارت است از:

۱. پیدایش شهر و رشد آن ناشی از فرایندهای طبیعی[1] نیست، بلکه ناشی از تصمیماتی است که افراد و سازمانهای قدرتمند و ثروتمند اخذ می‌کنند. بدین‌ترتیب،

---

1. natural processes

طرفداران این دیدگاه، مدل زیست‌محیطی را رد می‌کنند و معتقدند که شهر محصول نیروها و روندهای اقتصادی کلان است.

۲. تضاد در مورد توزیع منابع و امکانات، تأثیر زیادی بر شکل و ساختار شهر دارد. در دیدگاه اقتصاد سیاسی، زندگی شهری مملو از تضاد و کشمکش دائمی بین فقرا و اغنیا، بین صاحبان قدرت و افراد فاقد قدرت و بین مدیران و کارگران است. این تضادها تعیین‌کنندهٔ ویژگی فیزیکی و اجتماعی شهر هستند (Macionis and Parrillo, 2001).

۳. حکومت کماکان نقش مهمی در زندگی شهری ایفا می‌کند. مقامات محلی به‌واسطه میانجی‌گری در تضاد بین گروههای مختلف، نقش مهمی بر عهده دارند. دولت می‌تواند در زمینهٔ محل استقرار کسبه، مسکن و اماکن عمومی بسیار تأثیرگذار باشد؛ در نتیجه سیاستهای آن تأثیر زیادی بر شهر دارد. در واقع، در جامعهٔ سرمایه‌داری، بین دولت و فرایندهای اقتصادی رابطه نزدیکی وجود دارد. برخلاف این تصور که اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد است، این دولت است که تعیین‌کنندهٔ جریان سرمایه، مانند انتقال سرمایه از یک شهر به شهر دیگر، در جهان است (Feagin, 1988).

۴. الگوی رشد شهری به‌شدت ناشی از بروز تغییرات در ساختار اقتصادی است. جهانی‌شدن اقتصاد، چهرهٔ بسیاری از شهرها را عوض کرده است؛ به‌طوری که در اغلب شهرها به‌جای صنعت، بخش خدمات حاکم شده است.

۵. هر شهری در داخل ساختار سیاسی بزرگ (کشور، دولت و ملت) قرار دارد. همچنین، فرایندهای سیاسی بین‌المللی (تحریمهای اقتصادی، تفاهم‌نامه‌ها و توافقهای تجاری، دوستیها و دشمنیهای جهانی) می‌توانند زندگی شهری در سطح محلی را تحت‌تأثیر قرار دهند. پس هر شهری در سلسله‌مراتب جهانی، موقعیت خاصی دارد و زندگی شهری (هم در کشورهای توسعه‌یافته و هم در کشورهای درحال توسعه)، تحت‌تأثیر موقعیت خاص آن شهر و مشارکت آن در نظام جهانی است.

۶. اقتصادهای محلی مستقل از هم نیستند، بلکه به‌هم مربوط‌اند و بدین‌ترتیب

شبکهٔ اقتصادی ملی و بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. محققان اجتماعی به اینکه فرایندهای طبیعی، شکل فیزیکی شهر و زندگی اجتماعی مردم آن را تعیین می‌کنند، دیگر معتقد نیستند، بلکه به نظر آنان نهادهای سیاسی و اقتصادی (دولتها، شرکتهای بین‌المللی، بانکها و نظایر آن) تعیین‌کنندهٔ زندگی شهری‌اند. بنابراین، تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری نقش مهمی در شکل‌بخشیدن به شهر دارند. چه کسانی این تصمیمات را، که برای اقتصاد شهر بسیار اساسی‌اند، می‌گیرند؟ و آنان چه اهدافی دارند؟

به‌طورکلی، اقتصاد سیاسی تأکید دارد که تحلیل شهری مستلزم آن است که محقق حوادث شهر را به تغییرات اقتصادی و سیاسی حادث در جهان مربوط کند و در چهارچوب این تغییرات به تحلیل شهر بپردازد. بسیاری از جامعه‌شناسان، جغرافی‌دانان، اقتصاددانان و فیلسوفان طرفدار رهیافت اقتصاد سیاسی‌اند. با استفاده از آراء کارل مارکس، محققان جدید نظیر هانری لوفور، دیوید هاروی، مانوئل کاستلز و آلن اسکات،[1] همگی، معتقدند که برای فهم تغییرات شهری باید به شرایط تاریخی، اقتصادی و نیروهای سیاسی توجه کرد.

اگرچه اصطلاح اقتصاد سیاسی ریشه در مارکسیسم ساختاری[2] دارد، امروزه کاربرد وسیع‌تری یافته است. در ابتدا طرفداران اقتصاد سیاسی، نئومارکسیست بودند؛ اما اخیراً مدلهای اقتصاد سیاسی به ورای مارکسیسم حرکت کرده‌اند و با آنکه بین این مدلها تفاوت وجود دارد تمام آنها تأکید دارند که تغییرات شهری اساساً پیامد تراکم سرمایه، تضاد بین طبقات و استثمار اقتصادی فقرا به‌وسیله اغنیاست.

نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی شهری

مانوئل کاستلز

مانوئل کاستلز در ۱۹۴۲ در اسپانیا متولد شد. او در دانشگاه بارسلون در رشته حقوق و اقتصاد و سپس در فرانسه در رشته جامعه‌شناسی تحصیل کرد و اکنون استاد برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای در دانشگاه کالیفرنیاست. کاستلز در دوران جوانی، به

---

1. Allen Scott
2. structural marxism

عنوان یکی از فعالان جنبش دانشجویی علیه دیکتاتوری فرانکو مبارزه می‌کرد. او در اوایل دهه ۱۹۶۰ اسپانیا را ترک کرد و در جستجوی آزادی فکری به پاریس رفت و سرانجام در ۱۹۶۷ از دانشگاه سوربون در رشته حقوق و اقتصاد سیاسی فارغ‌التحصیل شد و دکتری خود را در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه پاریس دریافت کرد. او در جنبش می ۱۹۶۸ در کانون فعالیتهای سیاسی دانشجویی قرار داشت. شرکت او در ناآرامیهای سیاسی پاریس منجر به خروج اجباری‌اش از فرانسه شد و در دوره تبعید در شیلی و کانادا به تدریس پرداخت تا آنکه در ۱۹۷۰ با اجازهٔ دولت فرانسه به دانشگاه پاریس بازگشت و در این دانشگاه یکی از همکاران و منتقدان هانری لوفبور شد. او در این مدت یک نئومارکسیست شد و نظریات زیادی در مورد نقش دولت سرمایه‌داری و جنبشهای شهری ارائه داد.

کاستلز ازجمله مارکسیستهای ساختارگراست که طرفدار اقتصاد سیاسی است. به‌اعتقاد بسیاری، ورود تحلیل مارکسیستی به مباحث جامعه‌شناسی شهری با انتشار کتاب معروف کاستلز، یعنی *مسئلهٔ شهری* بوده است که در ۱۹۷۷ به انگلیسی ترجمه شد. کاستلز در این اثر به‌شدت مدیون تحلیلهای ساختارگرایانه لویی آلتوسر است (Flanagan, 1993)؛ زیرا او در این کتاب به‌دنبال دو هدف بوده است: ۱) به چالش کشیدن مشروعیت تفکرات و نظریات شهری موجود، و ۲) ارائهٔ تحلیل مارکسیسم ساختاری به‌عنوان جایگزینی برای نظریه‌های شهری. بسیاری معتقدند که او بیشتر در نیل به هدف اول موفق بوده است تا هدف دوم؛ اما در هرحال نوعی انقلاب در نظریات شهری پدید آورد.

به‌اعتقاد کاستلز، اصول جامعه‌شناسی شهری در شیوهٔ تفکر بورژوایی یا به‌عبارتی ایدئولوژی بورژوایی گرفتار شده است؛ زیرا جامعه‌شناسان شهری این پیش‌فرض را پذیرفته‌اند که شهر، خود، شیوهٔ خاصی از تفکر، رفتار و سازمان اجتماعی را پدید می‌آورد. جامعه‌شناسان شهری نتوانسته‌اند از سطح ظاهری شهر عبور کرده و به عمق آن نفوذ کنند. آنان به این سؤال مهم که زندگی شهری را چه‌چیزی پدید آورده است؟ توجه نکرده‌اند. به‌نظر او مکتب شیکاگو و دیگران نتوانستند تعریفی نظری از موضوع مورد مطالعه خود ارائه دهند.

کاستلز تلاش ورت برای ارائهٔ نظریه شهر را موفقیت‌آمیز نمی‌داند؛ زیرا او مجموعه‌ای از ویژگیهای فرهنگی را به‌عنوان شهرگرایی شناسایی کرد که صرفاً تجلیات صنعتی‌شدن در نظام سرمایه‌داری و به‌عبارتی دیگر، تجلی فرهنگ سرمایه‌داری، ظهور اقتصاد بازاری و فرایند عقلانی‌شدن جامعه مدرن بودند. از نظر کاستلز بزرگ‌ترین مشکل ورت و دیگر جامعه‌شناسان شهری ـ که کاستلز آنان را طرفداران رهیافت فرهنگ‌گرا می‌داند ـ این است که می‌پندارند از یک نظام زیست‌محیطی، یعنی شهر، نظام فرهنگی خاصی به‌وجود می‌آید؛ در حالی که محققان دیگر همین نظام فرهنگی را «مدرنیزاسیون» نامیده‌اند. علت این اختلاط این است که اغلب ویژگیهای اصلی جامعه مدرن خود را در شهر نشان می‌دهد؛ به‌همین جهت، کاستلز نتیجه می‌گیرد که شهرگرایی یک مفهوم نیست، بلکه یک اسطوره است و جامعه‌شناسی شهری که مبتنی بر شهرگرایی است، نوعی ایدئولوژی است (Flanagan, 1993). بنابراین، نقد کاستلز بر جامعه‌شناسان شهری درست است و این دیدگاه تا پیش از او فاقد موضوع نظری بود، اما کاستلز کوشید این نقیصه را برطرف کند. او معتقد است که شهرهای سرمایه‌داری نقش خاصی دارند و آن اینکه مرکز مصرف جمعی[1] هستند، یعنی خدماتی که دولت برای عموم مردم فراهم می‌آورد؛ مانند مسکن، حمل‌ونقل و امکانات بهداشتی. بدین‌ترتیب، شهر به یک واحد مصرف جمعی تبدیل می‌شود (افروغ، ۱۳۷۷). به‌نظر او تأمین این خدمات، منبع بسیج سیاسی است؛ زیرا جنبشهای اجتماعی شهری را به‌وجود می‌آورد؛ یعنی اعتراض برای بهبود شرایط زندگی در شهر و ردکردن الگوی موجود مصرف جمعی. کاستلز معتقد است که این نوع اعتراضات اگر بتوانند به جنبشهای کارگری بپیوندند، می‌توانند توانایی انقلابی داشته باشند. بدین‌ترتیب، کاستلز معتقد است که موضوع نظری جامعه‌شناسی شهری، مصرف جمعی است. او با مفهوم مصرف جمعی به‌دنبال بررسی نقش دولت رفاه و تغییرات حادث در آن بود.

نشانهٔ ظهور جامعه‌شناسی شهری جدید، انتشار مجلهٔ جدیدی به‌نام *مجله*

1. collective consumption

بین‌المللی تحقیقات شهری و منطقه‌ای[1] (۱۹۷۷) بود که به‌شدت تحت‌تأثیر کاستلز و جریان مارکسیسم فرانسوی قرار داشت. البته کاستلز بعدها تغییراتی در نظریات خود داد. برای مثال، در ۱۹۸۳، وجود رابطه بین تضاد طبقاتی و اعتراض شهری را انکار کرد و در اثر بعدی‌اش، *شهر و توده مردم*[2] (Castells, 1983) از ایدهٔ قبلی خود، مبنی بر اینکه تضاد طبقاتی عامل اصلی تغییرات اجتماعی است، صرف‌نظر کرد. او در این کتاب رابطه بین شهر و تغییرات اجتماعی را بررسی و نظریهٔ جدیدی در خصوص تغییرات شهری ارائه می‌کند. همچنین در آن بر جنبشهای اجتماعی شهری تأکید دارد و به مطالعات موردی کشورهای گوناگون می‌پردازد. او که بیش از دوازده سال را صرف تحقیق و نگارش این کتاب کرد و به این استدلال اصلی پرداخت که همواره طی تاریخ، جنبشهای اجتماعی شهری مهم‌ترین عامل مؤثر در شکل‌گیری و ساختار شهر بوده؛ ولی شرایط خاص جامعهٔ معاصر سبب شده است تا تأثیرگذاری آنها بیشتر از همیشه آشکار شود.

به تعبیر کاستلز، جنبش اجتماعی شهری نوعی کنش جمعی آگاهانه است که هدف آن تغییر دادن معنای نهادی شدهٔ شهری علیه منافع و ارزشهای طبقه حاکم است. به نظر او، جنبشهای اجتماعی شهری در دورهٔ مدرن با سه موضوع اساسی شکل می‌گیرند: تقاضا برای مصرف جمعی، دفاع از هویت فرهنگی و بسیج سیاسی با تأکید بر نقش حکومت محلی. این سه موضوع، محورهای اصلی مخالفت با دولت‌گرایی و سرمایه‌داری‌اند (Miller, 2006). او در کتاب *شهر و توده مردم* به نقد تحلیل جبرگرایانه و اقتصادی مارکسیستی از شهر پرداخت. این اثر در مقایسه با کتاب دیگرش، *مسئله شهری*، چرخش فرهنگی و تجربی بزرگی را نشان می‌دهد (Ward and McCann, 2006).

رهیافت کاستلز در مطالعهٔ جنبش اجتماعی شهری ریشه در اقتصاد سیاسی شهر دارد. او تحت تأثیر تورن[3] روابط طبقاتی را بی‌اهمیت دانسته و به مصرف جمعی

1. *International Journal of Urban and Regional Research*
2. *The City and the Grassroots*
3. Touraine

توجه کرده است. البته در شکل‌گیری چهارچوب نظری او، علاوه بر تورن باید به چارلز تیلی و نیل اسملسر[1] اشاره کرد. از لحاظ معرفت‌شناختی، کاستلز در این کتاب (*شهر و توده مردم*) از ساختارگرایی آلتوسر روگردان شده و به تحلیل تجربی روی آورده است و به آزمون فرضیه و تحلیل داده می‌پردازد، بدین‌ترتیب، نوعی شبه پوزیتیویسم را جایگزین ساختارگرایی آلتوسر کرده است. او این کتاب را زمانی نگاشت که محققان هنوز نقد فلسفی پوزیتیویسم را به طور کامل نپذیرفتند و تلاش برای پیوند بین ساختار و کنش تازه به‌وسیله متفکرانی نظیر گیدنز در حال انجام بود.

سرانجام، کاستلز با انتشار این اثر، جایزه معروف سی رایت میلز را به عنوان بهترین کتاب جامعه‌شناسی در ۱۹۸۳ دریافت کرد. *شهر و توده مردم* نه فقط در حوزهٔ جامعه‌شناسی، بلکه در بسیاری از رشته‌های علوم اجتماعی مورد توجه قرار گرفت. چاپ این اثر، برخی را ناامید کرد؛ یعنی کسانی که دنبال آن بودند تا کاستلز اثر مارکسیستی قبلی خود را کامل کند؛ البته انتشار این اثر برخی را خوشحال کرد. کاستلز با این کتاب وبر را بر مارکس ترجیح داد (Merrifield, 2002). برخی دیگر، انتشار این اثر را نوعی پیشرفت فکری کاستلز می‌دانند. به هر صورت، این اثر نوعی تغییر مسیر فکری برای کاستلز بود؛ به نظر می‌رسد در شرایط کنونی که با انواع جنبشهای اجتماعی جدید مواجه هستیم، اهمیت این کتاب بیشتر شده است.

کاستلز در آثار جدید خود طبقه اجتماعی را صرفاً یکی از عوامل و پایه‌های ائتلاف افراد در شهر می‌داند و معتقد است که برای شکل‌گیری گروههای ذی‌نفع در شهر، پایه‌های دیگری نیز وجود دارد (Flanagan, 1993). بدین‌ترتیب، از نظر کاستلز کشمکشهای شهری صرفاً ریشه طبقاتی ندارند، بلکه ناشی از مسائل مربوط به جنسیت، نژاد یا محله‌اند.

گرچه کاستلز مفاهیم مارکسیستی را وارد تحلیلهای جامعه‌شناسی شهری کرد، مفهوم مورد علاقه او، یعنی مصرف جمعی، هرگز در کانون توجه محققان مارکسیستی قرار نگرفت. برای مثال، دیوید هاروی نوعی اقتصاد سیاسی مبتنی بر

---

1. Tilly & Smelser

مارکسیسم را توسعه داد؛ اما مفهوم مصرف جمعی، به هیچ وجه، نقشی در آن نداشت. این مفهوم بیشتر مورد توجه نویسندگان نئومارکسیست انگلستان قرار گرفت و ساندرز به نقد آن پرداخت. به‌نظر او مصرف جمعی پدیده‌ای خاص شهر نیست و بسیاری از فعالیتهای مصرفی در شهر جنبهٔ جمعی ندارند، بلکه افراد به‌صورت خصوصی آنها را می‌خرند. به‌اعتقاد ساندرز، جامعه‌شناسی شهری باید به تمام انواع مصرفها توجه کند (Savage and Warde, 1993). کاستلز بعدها به تأثیر فناوری جدید و انقلاب اطلاعاتی بر زندگی اجتماعی و توسعه شهری توجه کرد.

انقلاب اطلاعاتی که امروز در سراسر جهان روی داده است، تأثیر زیادی بر آینده شهرها دارد. فکس، کابل نوری، ماهواره، سیستم پست الکترونیکی، ویدئوکنفرانس، اینترنت، شاهراه اطلاعاتی، واقعیت مجازی و چندرسانه‌ای، همگی تغییرات مهمی در فضای سنتی شهر به‌وجود آورده‌اند. بدین جهت، کاستلز معتقد است که فناوریهای اطلاعاتی ابزار اساسی دگرگون‌سازی جهان امروزند و برای همین به نوع جدیدی از شهر به‌عنوان شهر اطلاعاتی[1] اشاره دارد؛ مانند مفهوم شهر صنعتی که در قرن نوزدهم از آن یاد می‌شد. او در اثر سه‌جلدی خود به‌نام *ظهور جامعه شبکه‌ای* نکاتی را بررسی کرده است: چگونه فناوری اطلاعاتی، رابطهٔ بین کار و سرمایه، تمرکز و بی‌تمرکزی خدمات، مناطق فقیر و ثروتمند، سازمانهای دولتی و غیردولتی، موجب شده‌اند تا رابطه بین فرد و جامعه تغییر کنند (Castells, 1989).

کاستلز معتقد است که در شهرهای مبتنی بر اقتصاد اطلاعاتی و دارای بازار جهانی، جمعیت شهری واقع در حاشیه، بیشتر درحال افزایش است نه کاهش. به‌نظر او، شهرها درعین‌حال که باید از لحاظ اقتصادی وابسته به جریان تبادل اطلاعات باشند، باید از لحاظ فرهنگی، هویت خود را حفظ کرده، بر ریشه‌های تاریخی خود تکیه کنند.

تحلیل کاستلز سؤالات زیادی برانگیخته است؛ از جمله اینکه: آیا با افزایش سلطهٔ نهادها و سازمانهای قدرتمند چندملیتی، اهمیت حکومتهای محلی یا ملی کاهش خواهد یافت؟ آیا انقلاب اطلاعاتی به نابرابری اجتماعی بیشتر بین ملتهای فقیر و غنی منجر خواهد شد؟ (Legates and Stout, 2000).

---

1. information city

هانری لوفور

از جمله مارکسیستهای ضدساختارگرا می‌توان به هانری لوفور، فیلسوف فرانسوی (۱۹۹۱-۱۹۰۲)، اشاره کرد. ولی او بیشتر متأثر از رویکردهای انسان‌گرایانهٔ مارکسیسم بود (فکوهی، ۱۳۸۵). گاتدینر[1] او را بزرگ‌ترین متفکر مارکسیستی پس از مارکس می‌داند. لوفور از نادر تحلیل‌گرانی بود که واقعاً با نحوهٔ تفکر مارکس آشنایی داشت و نیز جزء اولین افرادی بود که کاربرد دیدگاه انتقادی و مارکسیستی را در مطالعات شهری مطرح کرد. سرانجام، او با استفاده از آثار مارکس و انگلس، برای تبیین توسعه شهری ناموزون از مفاهیم اقتصادی سرمایه، کار، سود، دستمزد، استثمار طبقاتی و نابرابری استفاده کرد. لوفور با استفاده از این مفاهیم ایده‌های زیادی در مورد شهر ارائه کرد که خود مارکس و انگلس به کاربرد آنها در مطالعات شهری توجه نداشتند. او معتقد است که مثل هر کالایی، توسعه شهری نیز محصول نظام اقتصادی سرمایه‌داری است.

لوفور معتقد بود که سرمایه دارای دو مدار گردش است: ۱) مدار اصلی گردش سرمایه[2]، و ۲) مدار ثانویه گردش سرمایه.[3]

برخی از افراد با سرمایه‌گذاری و استخدام کارگرانی، کالاهایی تولید می‌کنند و آنها را می‌فروشند و سودی به‌دست می‌آورند تا از این سود برای سرمایه‌گذاری مجدد استفاده کنند. این مدار اصلی گردش سرمایه است. پس در نظام سرمایه‌داری، جریان اصلی پول از سرمایه‌گذار به‌سوی خرید مواد خام و تأمین هزینه‌های نیروی انسانی است تا کالایی تولید کنند و با فروش آن سودی به‌دست آورند که وارد تولید بیشتر خواهد شد. این گردش، ثروت بیشتری برای سرمایه‌گذار ایجاد و درعین‌حال اقتصاد ملی را هم شکوفا می‌کند. به‌همین جهت او این گردش را مدار اصلی می‌دانست.

ولی او برای تحلیل توسعهٔ شهری ناموزون، نوع دیگری از فعالیت اقتصادی منفعت‌طلبانه را مطرح کرد که همان سرمایه‌گذاری در املاک و مستغلات است و مدار

1. Gottdiener
2. primary circuit of capital
3. secondary circuit of capital

ثانویه گردش سرمایه نام دارد. به‌نظر او، سرمایه‌گذاری در زمین تقریباً همیشه منجر به سود می‌شود و یکی از راههای مهم برای به‌دست‌آوردن ثروت است. این مدار زمانی کامل می‌شود که سرمایه‌گذار سود به‌دست‌آمده را در پروژه‌های بیشتری برای خرید زمین به‌کار گیرد (Macionis and Parrillo, 2001). بدین‌ترتیب، هانری لوفور معتقد بود که سرمایه‌گذاری در زمین کاملاً از سرمایه‌گذاری در صنعت یا تجارت متفاوت است؛ در صنعت آن را «مدار نخستین سرمایه» و در زمین آن را «مدار ثانویه سرمایه» می‌نامند. به‌نظر او در دورانی که مدار نخستین سرمایه دچار رکود می‌شود، پولها وارد مدار ثانویه سرمایه می‌گردد؛ در نتیجه، ساخت‌وساز زیادی صورت می‌گیرد. به‌علاوه، به‌نظر او زمین نوعی سرمایه چندوجهی است (Legates and Stout, 2003).

بسیاری معتقدند که کاستلز و هاروی در نظریاتشان مدیون نظریات لوفور هستند؛ زیرا آنان ایده‌های لوفور را بسط دادند (Gottdiener, 1993). لوفور همچنین در زمینه دولت، جامعه‌شناسی هنر، فراساختارگرایی، اگزیستانسیالیسم و نظریه پست‌مدرن آثار مهمی دارد (Gottdiener, 1994).

دیوید هاروی

دیوید هاروی، جغرافی‌دان انگلیسی، از متفکران برجسته اجتماعی است که در ۱۹۶۱ موفق به اخذ دکتری جغرافیا از دانشگاه کمبریج شد. او در شکل‌گیری جغرافی مدرن، به عنوان یک رشته آکادمیک، نقش مهمی داشته است. هاروی در نقد سرمایه‌داری جهانی از مفهوم اجتماعی استفادهٔ فراوانی کرد و پیش از هر نئومارکسیست دیگری به تحلیل کامل فرایندهای شهری پرداخت و به مسئله تمرکز و گردش سرمایه توجه نمود (Flanagan, 1993). او به همراه کاستلز منبع الهام نسل جدید محققان شهری است. هاروی، در مطالعه خود در شهر بالتیمور نشان داد که چگونه سرمایه‌دارانی که به‌دنبال سود بودند، از برنامه‌های دولتی استفاده کرده و کاربری فضایی شهر را تغییر دادند. به‌اعتقاد او اقتصاد سرمایه‌داری، شهری را می‌سازد که به آن نیاز دارد و از سیاست و برنامه‌های دولت برای حفظ منافع خود و سرمایه‌گذاری خود استفاده می‌کند. تأکید اصلی او بر تحلیل سرمایه‌داری، تضاد

طبقاتی و توزیع نابرابری منابع است.

مطالعه او نشان داد که توسعه شهری فرایند رشد یکپارچه و همگن نیست، بلکه به‌صورت ناموزون[1] صورت می‌گیرد و تغییرات شهری نشان می‌دهد که نیازهای اقتصاد سرمایه‌داری درحال تغییر است. هاروی همچون کاستلز در مطالعات خود از ایده‌های لوفور استفاده زیادی کرده است. در واقع، او در دهه ۱۹۷۰ برای تحلیل توسعه ناموزون نظریه خاصی ارائه داد که از نظریه اقتصادی مارکس برخاسته بود. این نظریه در تقابل شدید با نظریه تقسیم کار جدید بین‌المللی قرار دارد؛ زیرا نظریه هاروی به‌شدت تاریخی است و بر اهمیت تضاد اجتماعی در توسعهٔ شهری تأکید دارد. از دیدگاه او برای فهم توسعه شهر ضروری است که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری و جریان سرمایه‌گذاری را درک کرد.

هاروی کار خود را با تحلیل مارکس از فرایند انباشت سرمایه یا سرمایه‌گذاری آغاز کرد و کوشید دلالتهای آن را برای ساختار شهر بیابد. او برای این منظور، به بررسی نقش زمین و ملک برای انباشت سرمایه پرداخت؛ موضوعی که مارکس به آن توجهی نداشت. هاروی، ابتدا، ماهیت خاص زمین را به‌عنوان کالایی در جامعه سرمایه‌داری چنین بررسی کرد: اگرچه زمین را مانند بسیاری دیگر از کالاها می‌توان خریدوفروش کرد، زمین دارای ویژگیهای خاصی است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: زمین از لحاظ فضایی ثابت است؛ زمین قابل حمل‌ونقل نیست؛ زمین در زندگی انسان اهمیت زیادی دارد، چون انسان به محلی برای زندگی نیازمند است، و بهبود زمین، مثل ساخت مسکن در آن، تا حد زیادی بادوام است و مثل خوراک یا پوشاک بی‌دوام نیست.

در واقع، به نظر او سرمایه‌گذاری در زمین برای کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری بسیار مهم است و زمین برای انباشت سرمایه ماهیتی دولبه دارد؛ یعنی خانهٔ ساخته‌شده در زمین هم می‌تواند به انباشت سرمایه کمک کند و هم می‌تواند مانع از انباشت سرمایه شود. سپس، هاروی دو نوع مدار سرمایه را از هم متمایز می‌سازد: مدار نخستین، تولید کالا در کارخانه، که بیشترین توجه مارکس به آن و مدار دوم،

1. uneven

مسکن و ساختمان است. به‌نظر هاروی وقتی تولید کالا بیش از حد باشد، به‌طوری که پولی در اقتصاد برای خرید این کالاها وجود نداشته باشد، در آن صورت بحران انباشت بیش از حد[1] پیش می‌آید که در نتیجه سرمایه‌ها به‌طرف مدار دوم منتقل می‌شوند، یعنی همان مسکن و ساختمان (Savage and Warde, 1993).

در کانون تحلیل هاروی، مفهوم «فضا»[2] مطرح است (فکوهی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۹). هاروی تحت تأثیر لوفور معتقد است که عالمان اجتماعی با پیروی از سنت دورکیم و وبر به زمان و تاریخ توجه بیشتری کرده‌اند تا به فضا و جغرافیا. او در اثر معروفش، *عدالت اجتماعی و شهر*[3] (اواسط دهه ۱۹۷۰)، فرایندهای اجتماعی و اشکال فضایی را واقعیات لاینفک از یکدیگر می‌داند که فقط به لحاظ تحلیلی می‌توان آنها را از هم تفکیک کرد (Harvey, 1973). به نظر وی هر گونه نظریهٔ عام در مورد شهر باید بتواند تا فرایندهای اجتماعی شهر را به شکل فضایی شهر ربط دهد (افروغ، ۱۳۷۷).

در کل، هاروی از‌جمله محققانی است که کوشید دو رهیافت مهم را به هم پیوند دهد: ۱) مارکسیسم، و ۲) رهیافت مطالعات فرهنگی پست‌مدرن. در جغرافیای شهری، دهه ۱۹۷۰ اوج نظریه مارکسیستی بود، ولی در دهه ۱۹۹۰، مطالعات فرهنگی بر آن غلبه یافت (Legates and Stout, 2000). بروز درگیریهای نژادی در امریکا و نیز جنگ ویتنام، در تشویق محققان به استفاده از تحلیلهای مارکسیستی بسیار مؤثر بودند. این محققان با استفاده از نظریات مارکس به نقد کاپیتالیسم قرن بیستم پرداختند. هاروی در *عدالت اجتماعی و شهر* تضادهای شهری را بررسی کرد و کوشید برای حل این تضادها از روشهای فلسفی و اخلاقی استفاده کند (Harvey, 1973). او معتقد بود که عدالت بستگی به زمان و مکان دارد و امری مطلق و عام نیست. ولی هاروی بعدها از نظریه مارکسیستی دور شد و بیشتر به نظریهٔ پست‌مدرن گرایش یافت. او بر اساس همین دیدگاه پست‌مدرنی مدعی شد که در شهری مشترک گروههای مختلفی (بی‌خانمانها، ورزشکاران، هنرمندان و غیره) وجود دارند که با هم موافق و هم‌عقیده

1. over-accumulation
2. space
3. *Social Justice and City*

بیستند و استدلال هریک مبتنی بر دیدگاه خودش است و نیز گفتمان[1] خاص خود را دارند؛ نظریه پست‌مدرن به‌دنبال فهم این گفتمانهای چندگانه است.

در تحقیقات تجربی از نظریات هاروی کمتر استفاده شده است. برخی معتقدند که استدلال او جنبهٔ دوری[2] دارد و به نظر او تصمیم به سرمایه‌گذاری در مسکن نتیجه بروز بحران در مدار اولیه است که باعث می‌شود سرمایه‌ها به‌سوی مدار دوم سرازیر شوند. اما از کجا می‌توان فهمید که در مدار اول، بحران پدید آمده است؟ (Savage and Warde, 1993).

نقد دیدگاه اقتصاد سیاسی شهری

از اوایل دهه ۱۹۸۰، انتقاد از سنت مارکسیسم ساختاری در جامعه‌شناسی شهری افزایش یافت. به همین دلیل، در دورهٔ جدید در تحلیلهای اقتصاد سیاسی بر نقش دولت و سیاستهای آن، همچنین بر شرایط محلی تأکید بیشتری شد و سنت مطالعات موردی[3] رواج یافت. به‌عبارت ساده‌تر، علاوه بر کاپیتالیسم بین‌المللی به شرایط محلی نیز توجه شد.

گاتدینر از جمله محققان معاصر است که انتقادات گسترده‌ای به رهیافتهای موجود در تحلیل شهر کرده و معتقد است که برای فهم شهر باید به نقش نیروهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به‌طور هم‌زمان توجه کرد. او و فیگین[4] اگرچه جزء سنت اقتصاد سیاسی‌اند، خود را از رهیافت نئومارکسیستی جدا کرده‌اند.

از تحلیل طرفداران اقتصاد سیاسی در مورد شهر، حداقل سه نوع انتقاد به‌عمل آمده است:

۱. ارائه یک تحلیل جبرگرایانه اقتصادی از تغییرات اجتماعی.

۲. اینکه اقتصاد سیاسی چیزی جز مارکسیسم ارتدوکسی نیست.

۳. تأثیر دیدگاه اقتصاد سیاسی برای آیندهٔ جامعه‌شناسی چه خواهد بود؟

---

1. discourse
2. circula
3. case study
4. Feagin

از دیگر انتقادات وارد بر تحلیل مارکسیستی از شهر عبارت است از: جبرگرایی اقتصادی، بی‌توجهی به تنوع فرهنگی، به‌عنوان یک متغیر تأثیرگذار، تحلیل تمام تضادهای اجتماعی بر اساس طبقه اجتماعی و بی‌توجهی به سایر عوامل مؤثر بر تضاد اجتماعی (نژاد یا جنسیت) و همچنین ارائه تصویری منفعل از آدمی به‌طوری که قادر به تغییر در محیط خود نیست (Flanagan, 1993). گنس انتقاد کرده است که طرفداران رهیافت اقتصاد سیاسی توجه زیادی به پیامدهای اجتماعی پدیده‌های اقتصادی ندارند (Ganes, 1982). به‌نظر او طرفداران این دیدگاه به جنبهٔ انسانی توجه اندکی دارند؛ هرچند اقتصاد سیاسی جدید دیگر مترادف با تحلیل مارکسیستی از شهر نیست و به‌نظر می‌رسد که در حال جدایی از مارکسیسم است. البته، همچنان برخی از عناصر تفکر مارکسیستی، مانند باور به تأثیر مهم سرمایه‌داری بین‌المللی در ایجاد تغییرات یا وجود تفاوت در منافع طبقاتی افراد، در تمام آثار حوزه اقتصاد سیاسی دیده می‌شود.

به‌طور کلی، نقطه قوت مدلهای اقتصاد سیاسی این است که به تأثیر و نفوذ قدرتمندان اقتصادی بر تصمیم‌گیریهای سیاسی تأکید دارند و نیز به زمینهٔ تاریخی مسائل سیاسی توجه دارند؛ این امر از امتیازات اقتصاد سیاسی محسوب می‌شود. اما نقطه ضعفشان این است که معتقدند مقامات محلی اساساً تحت‌تأثیر قدرتمندان اقتصادی‌اند و اراده و خواست شهروندان تأثیر زیادی بر مقامات محلی و تغییرات شهری ندارد.

به‌هرصورت، بزرگ‌ترین چالش این رهیافت، انطباق آن با شرایط درحال تغییر شهر امروزی است. با بروز تغییرات جدید در شهرها باید مدلهای نظری نیز تغییر یابند تا بتوانند تغییرات جدید شهری را تبیین کنند. به‌همین‌جهت، پالن معتقد است که رهیافت اقتصاد سیاسی نباید خود را در حصار دیدگاه نئومارکسیستی محصور کند (Palen, 2002).

به‌همین‌ترتیب، بوم‌شناسان نیز نیاز به توسعه مدلهایی دارند که بیشتر به الگوهای اجتماعی و ساختار اقتصادی قرن بیست‌ویکم توجه داشته باشد تا به ویژگیهای اوایل قرن بیستم. در کل، چالش نظریه‌پردازان شهری این است که به

ورای تقسیم‌بندیهای قدیمی و سنتی می‌پردازند و آنان باید، هم در مدلهای زیست‌محیطی و هم در تحلیلهای اقتصاد سیاسی تجدیدنظر کنند تا بتوانند با شرایط قرن بیست‌ویکم انطباق یابند.

تلفیق دیدگاهها در جامعه‌شناسی شهری جدید

بدیهی است که حوزه جامعه‌شناسی شهری بسیار گسترده است، اما به‌طور کلی جامعه‌شناسی شهری به مطالعه آن نوع پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد که ناشی از وجود شهر هستند و یا شهر در آنها تغییراتی پدید آورده است؛ مانند: تجربه افراد (احساس بی‌قدرتی، بیزاری از غریبه‌ها یا تحمل افراد مختلف)، رفتار آنان (درگیرشدن در جنبشهای اجتماعی یا انجام رفتارهای انحرافی)، یا ظهور سازمانهای اجتماعی جدید (اتحادیه‌ها، احزاب سیاسی یا خرده‌فرهنگهای مختلف). بدیهی است که شهر متغیر جامعه‌شناختی مهمی است؛ یعنی شهر بر نحوهٔ احساس و رفتار مردم تأثیر دارد. اما پرسش مهم این است که آیا شهر متغیر مستقلی (عامل علّی) است یا صرفاً یک متغیر واسط[1] است؟

به اعتقاد فلنگن، دو دیدگاه مهم در این زمینه وجود دارد: دیدگاه فرهنگ‌گرا در مقابل دیدگاه ساختارگرا[2]. دیدگاه فرهنگ‌گرا ریشه در آثار دورکیم، تونیس و ورت دارد که بر اساس آن شهر منجر به پیدایش شیوهٔ خاصی از زندگی می‌شود که به آن شهرگرایی می‌گویند. این متفکران به‌دنبال شناسایی ویژگیهای این شهرگرایی بودند. به نظر آنان محیط شهری شکل فرهنگی خاصی یا احساس و رفتار خاصی را پدید می‌آورد (Flanagan, 1999).

اساس نظریهٔ فرهنگ‌گرایی این است که تفاوت در سازمان اجتماعی، مانند تراکم جمعیت، باعث تفاوت در ماهیت تجربه افراد و شیوهٔ تعاملشان می‌شود و این اساس نظریهٔ زیمل در مورد تأثیر شهر بر حیات ذهنی بود. تا دهه ۱۹۶۰ جامعه‌شناسی شهری تحت سلطه دیدگاه فرهنگ‌گرا بود؛ اما از این زمان به‌بعد با انتقاداتی مواجه شد؛

---

1. intervening
2. culturalist versus structuralist

اواخر این دهه دوران اوج آثار اقتصاد سیاسی بود. دغدغه اصلی اقتصاد سیاسی مسئلهٔ توسعه‌نیافتگی بود و این دیدگاه علت اصلی آن را در روابط ساختاری می‌دانست؛ به همین جهت کوشید تا جامعه‌شناسی شهری را به اقتصاد بین‌الملل ربط دهد.

از دیدگاه اقتصاددانان سیاسی، جامعه‌شناسی شهری سنتی ناقص بود، زیرا تأکید آن بر این بود که شهر چه آثاری دارد؛ یعنی صرفاً بر پیامدهای اجتماعی خود شهر توجه داشت و این نوعی گمراهی است، زیرا شهرها خود، تجلی روابط سیاسی و اقتصادی‌اند. بزرگ‌ترین اشتباه فرهنگ‌گرایان این بود که آنان شهر را واحد مستقلی می‌دیدند. از دیدگاه آنان، شهر به‌وجودآورندهٔ کنش اجتماعی است؛ درحالی که از دیدگاه اقتصاددانان سیاسی، شهر محصول روابط سیاسی و اقتصادی است و در نتیجه نمی‌تواند متغیر تبیین‌کننده (مستقل) باشد، بلکه متغیر وابسته است (Id., 1999).

اقتصاد سیاسی به نقد رادیکالی از نظام سرمایه‌داری جهانی می‌پردازد و معتقد است که بازار جهانی فرصتها و منابع را عادلانه توزیع نمی‌کند؛ کشورهای فقیر، گروگان کشورهای ثروتمندند. بدین‌ترتیب، تحلیل ساختاری در فهم فرایندهای زندگی شهری، شهر را فقط متغیر میانجی می‌داند نه عامل علّی بنیادین. تفاوتهای دو دیدگاه در زمینه‌های گوناگون را می‌توان در جدول ۱ـ۷ نشان داد (Id., 1999).

جدول ۱ـ۷ تمایزات بین رهیافت فرهنگ‌گرا و ساختارگرا

ویژگیها	رهیافت فرهنگ‌گرا	رهیافت ساختارگرا
ویژگیهای محیط شهری	تراکم جمعیت سبب پدید آمدن شیوهٔ خاصی از رفتار، تعامل و سازمان می‌شود.	شهر محل تمرکز نیروهای سیاسی و اقتصادی است.
ایدئولوژی	شهرنشینی نوعی پیشرفت است و مدرنیته و فناوری پیشرفته را نشان می‌دهد.	شهر محل تمرکز ثروت و امتیازات و محصول سرمایه انباشته‌شده است.
عوامل شکل‌دهنده به محیط	تأکید بر بوم‌شناسی، اجتماع و ویژگیهای محیط محلی است.	تأکید بر اقتصاد سیاسی و عوامل بیرونی و فرامرزی است.

ادامه جدول ۱ـ۷

ویژگیها	رهیافت فرهنگ‌گرا	رهیافت ساختارگرا
توسعه‌نیافتگی	در نظریهٔ مدرنیزاسیون، شهر عامل محرک توسعه است؛ زیرا شهر با نگرش مدرن، فناوری و سازمان مدرن را فراهم می‌کند.	شهرها در کشورهای جهان سوم انگل هستند. به‌علاوه، در عرصهٔ جهانی نوعی ناتعادلی در زمینهٔ توسعه وجود دارد.
قشربندی	نابرابری ناشی از فرهنگ فقر است.	نابرابری ساختاری ریشه در تغییرات نظام اقتصاد جهانی دارد.

رهیافت فرهنگ‌گرا (از نظریات کلاسیک دورکیم، وبر و زیمل گرفته تا مکتب شیکاگوی پارک، برجس، و ورت) همواره بخشی از سنت لیبرال حاکم در جامعه‌شناسی شهری است. ایدهٔ اساسی این رهیافت این است که در توصیف آنچه در شهر روی می‌دهد، محیط شهری می‌تواند متغیر تبیین‌کننده اساسی باشد.

فرضیات رهیافت ساختارگرا کاملاً متفاوت است. براساس این رهیافت، شهر کانون فعالیت اقتصادی در نظام جهانی‌ای است که ویژگی خاص این نظام، توزیع نابرابر ثروت و قدرت است. اصول حاکم بر شهر، جهانی هستند نه محلی. به عبارت دیگر، رفتارها و روابط موجود در شهر ریشه در خارج از محیط شهری دارد. شهرهای جهان سوم، ثروت را از روستاهای آنان می‌مکنند، اما خودشان تحت سلطه شهرهای کشورهای پیشرفته هستند. بدین‌ترتیب، شهر باعث پدیدآمدن چیز خاصی نمی‌شود، بلکه فقط منعکس‌کننده آن‌چیزی است که در عرصه جهانی اتفاق می‌افتد.

امروزه تحت‌تأثیر ویژگیهای دوره پست‌مدرن، بسیاری از محققان تمایل دارند که به تلفیق دو رهیافت فرهنگ‌گرا و ساختارگرا بپردازند؛ زیرا هر دو رهیافت در تبیین واقعیتهای روزمره دارای توانایی خاصی‌اند. به‌عبارت دیگر، هر دو رهیافت درخصوص علل و پیامدهای زندگی شهری دارای نکات ارزشمندی هستند و کاملاً طبیعی به‌نظر می‌رسد که در آینده نزدیک، شاهد تلفیق این دو

رهیافت باشیم؛ به‌طوری که اخیراً بوم‌شناسان خیلی به مباحث اقتصاد سیاسی علاقه‌مند شده‌اند (Id., 1999). در همین راستا، سویج و وارد (Savage and Warde, 1993) معتقدند که جامعه‌شناسی شهری نیازمند آن است که عناصر تحلیل اقتصاد سیاسی را با تحلیل فرهنگی مدرنیته پیوند دهد و خود را به کانون رشته جامعه‌شناسی نزدیک سازد.

فصل هشتم

روان‌شناسی اجتماعی در شهر

روابط اجتماعی در شهر

تقریباً تمام نظریه‌پردازان اجتماعی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم فرض می‌کردند که با آغاز دورهٔ مدرنیته، پیوندهای مردم تغییرات اساسی کرده است و برای این منظور به تقابلهای گمن‌شافت با گزل‌شافت، فئودالیسم با کاپیتالیسم، همبستگی مکانیکی با همبستگی ارگانیکی اشاره می‌کردند. سرانجام، در اواسط قرن بیستم ایدهٔ از دست‌دادن اجتماع[1] به کلیشه جامعه‌شناسی تبدیل و علل بروز بسیاری از مسائل اجتماعی در فقدان اجتماع ارائه شد. بدین‌ترتیب، در چهار دهه اول قرن بیستم، تفکر حاکم در مطالعات شهری این بود که زندگی شهری از خود بیگانگی عمیقی پدید می‌آورد. این موضوع بیش از همه در نظریه ورث مطرح شد (Wirthe, 1933). در چند دهه بعد، تک‌نگاریهای زیادی انجام شد؛ نظیر *جامعه کنار خیابانی*[2] از وایت (Whyte, 1943) و *روستاییان شهری*[3] از گانس (Gans, 1962). اکثر این تک‌نگاریها به این نتیجه می‌رسیدند که هنوز در شهرها روابط اجتماعی قوی وجود دارد و هنوز مفهوم اجتماع زنده است. در واقع، در دو دهه گذشته، محققان تأکید داشتند که اجتماع صرفاً یک محل نیست، بلکه مجموعه‌ای از پیوندهای اجتماعی است؛ بنابراین، نباید آن را با محله یکی دانست. محله منطقه‌ای است شامل افرادی که از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و جمعیت‌شناختی مشابه هم هستند؛ اما منظور از اجتماع،

1. loss of community
2. *Street Corner Society*
3. *Urban Villagers*

بر اساس به‌هم‌وابستگی متقابل بین انسانها، نوعی انسجام اجتماعی به‌وجود می‌آید که این خود به‌وجودآورندهٔ یکنواختی و تشابه در آداب و رسوم، سلائق و تفکر می‌شود (Knox and Pinch, 2000). اجتماع زمانی ظهور می‌یابد و منبعی برای هویت‌یابی[۱] افراد می‌شود که اعضای آن، ادراک مشترکی از وجود یک تهدید بیرونی داشته باشند. تعاریف مختلفی از مفهوم اجتماع ارائه شده است. برای مثال، می‌توان به جورج هیلری[۲] (۱۹۵۵) اشاره کرد. او بیش از نود تعریف از «اجتماع» را ارائه کرد و در آنها سه ویژگی مشترک را یافت: ۱) محدوده جغرافیایی، ۲) پیوندهای مشترک، و ۳) تعامل اجتماعی (Knox and Pinch, 2000).

پس، اجتماع نوعی انسجام اجتماعی است که حس تعلق را تقویت می‌کند و ممکن است مترادف با نظام همسایگی باشد یا نباشد. در جامعه‌شناسی شهری، کانون اجتماع از تعیین یک فضای فیزیکی به تعیین گروه‌بندی اجتماعی یا شبکه اجتماعی[۳] تغییر کرده است.

مطالعات مربوط به اجتماع در شهر

در چهارچوب تحقیقات شهری، به تدریج سنت تجربی جدیدی به‌وجود آمد که بر مطالعات اجتماع[۴] تأکید دارد. در آنها، مشاهدهٔ نزدیک یک بخش کوچکی از جمعیت بزرگ شهری صورت می‌گیرد و اکثر این مطالعات به بررسی طبقه کارگر، گروههای قومی یا مهاجران در شهر می‌پردازند.

مطالعات اجتماع و نظام همسایگی، از نوع مطالعات موردی هستند. در این نوع تحقیق، محقق در زندگی یک گروه خاص غوطه‌ور می‌شود و می‌کوشد خود بخشی از محل را مطالعه کند؛ یعنی مشاهده‌گر مشارکت‌کننده می‌شود. معمولاً، این مطالعه یک‌سال یا بیشتر طول می‌کشد و در این مدت محقق از دنیای تخیلی

1. identification
2. George Hillery
3. social network
4. community study

توریستی خارج می‌شود تا افراد محلی وجود او را طبیعی بدانند. به‌هر صورت، بزرگ‌ترین ارزش مطالعه موردی این است که محقق با موضوع آشنایی عمیق و نزدیک می‌یابد.

به طور خلاصه، گرچه اغلب محققان معتقدند که انزوا و ازخودبیگانگی[1] ویژگیهای غالب زندگی شهری هستند، گرایش آنان به رهیافت مطالعه اجتماع سبب شد تا محققان به وجود دوستی، خویشاوندی و مرزهای همسایگی در زندگی شهری پی ببرند؛ در نتیجه، آنان به این نتیجه رسیدند که تفسیر ورت از شهرگرایی، چندان نیز درست نبوده است (Flanagan, 1999).

بعد از جنگ جهانی دوم و با عبور از دوران مکتب شیکاگو، برخی از جامعه‌شناسان شهری معتقد شدند که علی‌رغم آثار فردی‌کننده مدرنیزاسیون، هنوز اجتماع به‌قوت خود باقی است. به‌عبارت دیگر، در مراحل بعدی، تحقیقات جامعه‌شناختی کاملاً ثابت کرد که در شهر چیزی هم به‌نام اجتماع وجود دارد.

نظریه‌پردازان روابط اجتماعی در شهر

ویلیام فوت وایت

از اولین مطالعاتی که انزوای انسانها را در شهر به چالش کشید، مطالعه وایت به نام *جامعهٔ کنار خیابانی* بود که در شمال شهر بوستون انجام شد (Whyte, 1943). او در این مطالعه، ماهیت سازمان اجتماعی در منطقهٔ فقیرنشین و کارگری شهر بوستون را بررسی کرد و به نتایج کاملاً متفاوتی از تحقیقات قبلی رسید. او، به دقت، به مطالعه دارودسته‌های خیابانی[2] و عملکرد باجگیران و حق سکوت آنان به پلیس محلی پرداخت؛ اما هیچ نشانه‌ای از فروپاشی اجتماع یا بی‌سازمانی اجتماعی نیافت. به‌نظر او آنچه از نگاه بیرونی نوعی بی‌سازمانی محسوب می‌شود، از نگاه درونی تأثیری انسجام‌بخش و مثبت دارد.

1. isolation and aliention
2. gang

هربرت گانس

گانس که قبلاً رئیس انجمن جامعه‌شناسی امریکا بود، در حال حاضر مشاور بسیاری از مؤسسات مبارزه با فقر است. به‌اعتقاد او، ورت در مقاله کلاسیک خود به حداقل تعریف جامعه‌شناختی از شهر بسنده کرده است؛ یعنی سکونتگاهی نسبتاً بزرگ، متراکم و از لحاظ اجتماعی ناهمگون. در نتیجه مردم شهر، گمنام، منزوی، دنیوی، نسبی‌گرا، عقلانی و پیچیده می‌شوند (Wirth, 1938). اما از زمان انتشار آن مقاله، در دهه ۱۹۳۰ تاکنون تغییرات زیادی روی داده که تجدیدنظر در آراء ورت را الزامی می‌کند.

نکته مهم اینکه مقالهٔ ورت به بررسی جامعه صنعتی پرداخته است نه به شهر؛ رهیافت او نشان‌دهنده این موضوع است. ورت در واقع، جامعه ماقبل صنعتی را با جامعه صنعتی مقایسه و به‌همین‌جهت در نظریه شهرگرایی خود، انواع نهادهای مدرن را وارد کرده است. مقاله او مبتنی بر نظریهٔ جامعهٔ توده‌ای[1] است و برای همین در تحلیل خود بین شیوهٔ زندگی در شهر و شیوه زندگی در سایر اجتماعات در جامعهٔ مدرن تمایزی قائل نشده است. به‌همین‌جهت، گانس معتقد است که در شهر فقط یک نوع شیوهٔ زندگی وجود ندارد. او در مطالعهٔ خود کوشید تا انواع شیوه‌های زندگی در جامعه امروز را شناسایی کند، چه در شهر و چه در اطراف آن. به‌اعتقاد او، تحلیل ورت فقط برای شیوه زندگی مردم ساکن در وسط شهر کاربرد دارد و سایر مردم شیوهٔ زندگی متفاوتی دارند که ورت به آنها توجه نکرده است.

پس انتقاد گانس از ورت این است که مطالعه مردم در مرکز شهر را نمی‌توان به تمام مناطق آن تعمیم داد (Kasinitz, 1995). بدین‌ترتیب، او از منتقدان شدید نظریه ورت است و حداقل آن را ناشی از سه‌دلیل می‌داند، اول اینکه، مدل او فقط بر اساس زندگی در مرکز و کانون شهر[2] تنظیم شده است و نمی‌توان آن را به تمام قسمتهای شهر، به‌خصوص به محله‌ها تعمیم داد. دوم اینکه، با توجه به شواهد موجود نمی‌توان پذیرفت که حجم، تراکم و ناهمگونی به‌وجودآورنده ویژگیهای

---

1. mass society
2. inner city

شهرگرایی مورد نظر ورت هستند و سوم اینکه، بخش عمده‌ای از جمعیت شهری، از پیامدهای منفی شهرگرایی مبرا هستند (Flanagan, 1999).

بدین‌ترتیب، در مقابل نظریهٔ جبرگرایانه ورت، نظریه ترکیبی[1] گانس مطرح شد. به‌نظر گانس، نظریهٔ ورت درخصوص بی‌سازمانی زندگی شهری فقط در مورد برخی از ساکنان محله‌های مرکزی شهر مصداق دارد؛ شیوه زندگی سایر مردم شهر متفاوت از مرکز شهر است. همچنین ترکیب گروه،[2] عامل بسیار مهمی است و خود شهرنشینی فی‌نفسه سبب پیدایش شیوه زندگی خاصی نمی‌شود؛ برای فرد، مهم‌تر از حجم، تراکم و تجانس شهر، گروه و اجتماعی است که به آنان تعلق دارد. برخی از این گروهها نه‌تنها باعث ازخودبیگانگی فرد نمی‌شوند، بلکه از فرد در مقابل آثار منفی شهر محافظت هم می‌کنند. پس تفاوت در رفتار انسانها ناشی از محل زندگی آنان نیست، بلکه ناشی از ویژگیهای اجتماعی و اقتصادی گروهی است که فرد به آن تعلق دارد. از این دیدگاه، خود شهرنشینی هیچ اثری ندارد؛ زیرا رفتارها ناشی از ترکیب گروه است. بدین‌دلیل طبقه متوسط ساکن در شهر تقریباً مشابه طبقه متوسط ساکن در اطراف شهر است (Palen, 2002).

گانس تنوع موجود در شهر را به‌سبب وجود ویژگیهای اجتماعی مختلف، نظیر طبقه، سن و جنس می‌داند و چهار نوع شیوهٔ زندگی شهری[3] را شناسایی می‌کند، یعنی افراد جهان‌شمول،[4] افراد مجرد یا فاقد فرزند[5]، روستاییان قومی[6] و افراد محروم یا گرفتار[7]

۱. **افراد جهان‌شمول:** آنان کسانی‌اند که از تنوع فرهنگی موجود در شهر لذت می‌برند؛ از سطح تحصیلات بالایی برخوردارند و در کل افراد پیچیده‌ای‌اند؛ وضع اقتصادی برخی از آنان بسیار خوب است و می‌توانند در شهر به انواع فعالیتها

---

1. compositional theory
2. group composition
3. urban lifestyles
4. cosmopolites
5. unmarried or childless
6. ethnic villagers
7. deprived or trapped

بپردازند؛ در نقاط خاصی از شهر زندگی می‌کنند و اغلب درگیر کارهای فکری و حرفه‌ای هستند. روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان و دانشجویان از این گروه هستند.

۲. افراد مجرد یا فاقد فرزند: آنان بیشتر در آپارتمانهای کوچک زندگی می‌کنند تا در خانه‌های بزرگ و حیاط‌دار؛ جوانانی‌اند که به‌تازگی دبیرستان را گذرانده‌اند؛ برخی از آنان زوجهای تازه ازدواج کرده‌اند که در وسط شهر مشغول به کارند؛ بسیاری از آنان فروشگاههایی نظیر لباس‌فروشی در شهر دارند. در جامعه غربی اکثر افراد دارای خانواده و فرزند، مرکز شهر را رها کرده و به اطراف شهر می‌روند.

۳. روستاییان قومی: آنان هیچ‌یک از ویژگیهای مورد نظر ورت را ندارند. به‌اعتقاد گانس، همان گروههای قومی‌اند که معمولاً در محله‌های مرکزی شهر زندگی می‌کنند و درآمد پایین یا متوسطی دارند. شیوهٔ زندگی‌شان شبیه به کشاورزان و دهقانان است و بسیاری از الگوهای روستایی را در شهر حفظ کرده‌اند؛ مانند وابستگی به یک محل جغرافیایی، تأکید بر باورهای سنتی و پیوندهای خانوادگی. این افراد به‌شدت وابسته به شبکه خویشاوندی و گروههای نخستین‌اند و همدیگر را خوب می‌شناسند. محله چینیها[1] نمونه‌ای از این افرادند.

۴. افراد محروم یا گرفتار: این گروه برخلاف گروههای دیگر از لحاظ محل زندگی و چگونگی آن، حق انتخابهای اندکی در شهر دارند و شامل فقرا و معلولان جسمی و ذهنی‌اند. زندگی این افراد در شهر شباهت به زندگی در زندان را دارد؛ نمونه بارز آن سالمندان هستند. البته، افراد محروم و گرفتار از لحاظ تعداد، گروه کوچکی از جمعیت شهری را تشکیل می‌دهند.

البته موارد فوق به طور کامل ارائه شده است و شیوه‌های زندگیهای دیگری را نیز می‌توان در شهر یافت؛ به‌همین‌جهت باید با این نظر ورت، که شهر نوع خاصی از انسان را تولید می‌کند، مخالف بود. آنچه تحقیقات جدید نشان می‌دهد این است که در شهر می‌توان انواع متنوعی از شیوه‌های زندگی را یافت و این شیوه‌ها صرفاً ناشی از خود شهر نیستند، بلکه بیشتر ناشی از ویژگیهای اجتماعی مردم هستند.

---

1. chinatown

اشتباه ورث این بود که از شرایط شهری زمان خود، تعمیمهای بسیاری انجام داد. با توجه به اینکه در اوایل قرن بیستم، یعنی زمان ورث، شهرها در اروپا و امریکای شمالی رشد سریعی داشتند، او به این نتیجه رسید که شهر دارای قدرت زیادی است و بر زندگی انسانها حاکم است. اما محققان بعدی یعنی گانس و دیگران به این نتیجه رسیدند که شهرنشینی، یعنی تجمع مردم در یک نقطه، الزاماً به شهرگرایی یعنی یک نوع شیوه خاص زندگی منجر نمی‌شود (Macionis and Parrillo, 2001).

گانس در اثر خود به توصیف نسل دوم و سوم ایتالیاییهای ساکن در امریکا می‌پردازد که دارای روابط اجتماعی بسیار قوی هستند (Gans, 1962). او براساس این مطالعه به روش مشاهده مشارکتی، معتقد است که بر پایه قومیت، شبکه خویشاوندی، نظام همسایگی، شغل و شیوه زندگی، دنیایی از شبکه‌های منسجم و خاص شکل می گیرد؛ در این صورت، طبق این نظریه در زندگی شهری، شبکه‌های اجتماعی نابود نمی‌شوند.

بدین‌ترتیب، گانس ازجمله طرفداران نظریه «اجتماع نجات‌یافته»[1]، مفهوم روستاهای شهری را مطرح کرد. البته روستاهای شهری موزد نظر او مبتنی بر قومیت بودند، ولی تحقیقات دیگر وجود این نوع روستاهای مبتنی بر طبقه را در شهرها تأیید کردند. این دیدگاه همچنین چندان اعتقادی به این نکته ندارد که شهر آثار روانی بر رفتار مردم دارد، بلکه معتقد است که رفتار مردم تا حدود زیادی ناشی از وضعیت اقتصادی، پایگاه خانوادگی، ویژگیهای فرهنگی و نظایر آن است و همین ویژگیها، شبکه اجتماعی او را تعیین می کنند (Knox and Pinch, 2000).

کلود فیشر

فیشر دیدگاه دیگری معروف به نظریهٔ خرده‌فرهنگی[2] را ارائه کرده که در سالهای اخیر رواج بیشتری یافته است. بحث اصلی فیشر، چگونگی شکل گرفتن یا از بین رفتن اجتماع در شهر است (فکوهی، ۱۳۸۵). به‌اعتقاد او فضا اهمیت فراوانی دارد و

1. "Community Saved"
2. sub-cultural theory

به‌همین‌جهت شهر متفاوت از سایر سکونتگاههاست که از این نظر فیشر با ورت هم‌عقیده است؛ به نظر ورت فضای شهر در واقع به زندگی اجتماعی شکل می‌بخشد. اما فیشر برخلاف ورت معتقد نیست که شهرنشینی نابودکننده گروههای اجتماعی است، بلکه به نظر او، شهرنشینی سبب تقویت و تشدید هویت گروههای خرده‌فرهنگی می‌شود.

به عقیده فیشر، ورت طرفدار مکتب جبرگرایی[1] در حوزه تفکر شهری است؛ زیرا ورت و طرفدارانش معتقدند که خود محیط شهری به‌طور مستقیم بر شیوه تفکر و رفتار مردم اثر می‌گذارد و تعیین‌کننده است.

بر اساس نظریهٔ فیشر، فضای شهر محیط مناسبی برای رشد، تمایز و تعامل بین گروههای مختلف مردم، که منافع و جهت‌گیریهای مشترکی دارند، فراهم می‌آورد؛ برخی از این گروهها، اعضای گروههای قومی، افراد دارای علائق فرهنگی خاص (طرفداران موسیقی، تئاتر، سینما و افراد علاقه‌مند به سیاست) هستند.

به‌تعبیر او هرچقدر یک مکان شهری‌تر باشد، تنوع خرده‌فرهنگی در آن بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر، هرچقدر جمعیت بیشتر باشد، تجربه خرده‌فرهنگی شدیدتر خواهد بود. به‌علاوه، هرچقدر یک مکان شهری‌تر و حجم آن بزرگ‌تر باشد، درصد انحرافات در بین جمعیت آن بیشتر خواهد بود. در شهرهای بزرگ، خرده‌گروههای نامرسوم، مثل گروههای ضدفرهنگ، پدیدار می‌شوند.

به نظر فیشر، طبیعی است که افراد در اماکن عمومی از یکدیگر کناره‌گیری کنند و این پیامد زندگی شهری است. در شهر، انواع اجتماعات فرهنگی پدید می‌آید و در مواجهه‌های عمومی، اعضای این گروههای فرهنگی نوعی بیزاری نسبت به هم نشان می‌دهند. این رفتار، ویژگی اصلی شخصیت شهری است.

نظریهٔ فیشر نوع جدایی از مسیر نظریات اولیه بود؛ هرچند او تمام نظریات قدیمی را رد نکرد، بلکه تفسیر دیگری ارائه کرد. فیشر بر خلاف نظریه‌پردازان اولیه، زندگی در شهر را تجربه‌ای خطرناک نمی‌دانست، بلکه شهرگرایی را نوعی شیوهٔ

---

1. determinism

زندگی غنی و امیدبخش می‌دانست (Flanagan, 1999). بدین‌ترتیب، نظریهٔ خرده‌فرهنگی کلود فیشر، ارتباط نزدیکی با نظریه ترکیبی هربرت گانس دارد. همانند نظریه ترکیبی، نظریه خرده‌فرهنگی به وجود دنیاهای اجتماعی متنوعی معتقد است که هریک نگرش و رفتار خاص خود را دارد؛ اما نظریه خرده‌فرهنگی معتقد است که تضاد و رقابت موجود در زندگی شهری، خرده‌فرهنگها را تشدید و برجسته می‌کند (Knox and Pinch, 2000).

از آنجا که گانس تنوع شیوهٔ زندگی انسان شهری را ناشی از عواملی چون طبقه، سن و پایگاه خانوادگی می‌داند، فیشر معتقد است که شهر شدت[1] به‌وجود می‌آورد، شدتی که هیچ‌جای دیگری نمی‌توان آن را یافت. این شدت ناشی از همان متغیرهایی است که ورت مشخص کرده بود.

بدین‌ترتیب، به نظر فیشر تعداد، تراکم و ناهمگونی ویژگیهای خرده‌فرهنگی را شدت می‌بخشند؛ در نتیجه تنوع و تقابل در شهر آشکارتر می‌شود. در واقع، شهر تأثیرات طبقه، سن و غیره را افزایش می‌دهد و بزرگ می‌کند. فیشر برای تبیین علت این موضوع از مفهوم «توده حیاتی»[2] استفاده کرد.

بر اساس مفهوم توده حیاتی وجود جمعیت زیاد به افراد دارای منافع مشترک، این امکان را می‌دهد که بتوانند روابط اجتماعی مثبتی برای تعقیب این منافع برقرار کنند. در این جمعیت زیاد، فرد می‌تواند انسانهای هم‌فکر خود را بیابد. وجود تعداد زیادی افراد سبب می‌شود تا گروههای مختلف در شهر بتوانند یک «توده حیاتی» را تشکیل دهند. این افراد در شهر یکدیگر را می‌بینند، برای خود مراسم تعیین می‌کنند و حتی محل خاصی را مشخص می‌کنند (Macionis and Parrillo, 2001).

البته فقط شهرهای بزرگ به اندازه‌ای جمعیت دارند که بتوانند توده مهم را برای شکل‌گیری خرده‌فرهنگها به‌وجود آورند. در واقع، زندگی شهری به‌وجودآورنده دنیای جدید اجتماعی است که فیشر آنها را خرده‌فرهنگ می‌نامد. پس، بیشترین تأثیر شهر بر گروههای کوچکی است که می‌توانند در شهرهای

---

1. intensity
2. "critical mass"

بزرگ به اندازه کافی غضویابی کنند. البته، گاهی اوقات اکثریت حاکم بر شهر، این خرده‌فرهنگها را زمانی که رو به رشد هستند گروههای منحرف می‌دانند. پس به‌اعتقاد فیشر، شهر هرگز به‌وجودآورندهٔ از خودبیگانگی و بی‌هنجاری نیست، بلکه مروج و تقویت‌کننده خرده‌فرهنگهای جدید است و در نتیجه تجربیات آدمی را شدت می‌بخشد. برخلاف گانس، فیشر معتقد است که طبقه متوسط در یک شهر کوچک متفاوت از طبقه متوسط در یک شهر چندمیلیونی است؛ زیرا مکان اهمیت فراوانی دارد و این مکان است که تفاوت را به‌وجود می‌آورد (Palen, 2002).

به نظر فیشر توده حیاتی و تراکم تعامل اجتماعی در شهر مدرن سبب پیدایش خرده‌فرهنگهای جدید و تقویت آنها می‌شود. نیز، شهر مدرن نه‌تنها پیوندهای اجتماعی را نابود نمی‌کند، بلکه بر اساس تنوع هویتها و گوناگونی سلیقه‌ها، شبکه‌های اجتماعی جدیدی را به‌وجود می‌آورد که به‌سختی می‌توان در محیطهای کوچک آنها را یافت (Kasinitz, 1995). این شبکه‌ها اشکال جدید همبستگی را به‌وجود می‌آورند. البته فیشر در پیدایش این اشکال توجه زیادی به اهمیت تضادهای سیاسی نداشت، اما محققان بعدی پیدایش این خرده‌فرهنگها را تا حدود زیادی ناشی از فضای سیاسی دانستند.

به اجمال، نظریهٔ فیشر نوعی تلفیق نظریات ورت و گانس است. ورت بر عوامل زیست‌محیطی و گانس بر ویژگیهای خود ساکنان شهر تأکید داشت؛ اما فیشر هر دو عامل را در شکل‌دهی شیوهٔ زندگی شهری مؤثر می‌داند (Macionis and Parrillo, 2001).

فرایندهای اجتماعی در فضای شهری

چه عاملی باعث می‌شود که شهر این‌قدر تحریک‌کننده باشد؟ و در آن چه چیز وجود دارد که در افراد هیجان یا برعکس انزجار ایجاد می‌کند؟ زیمل به این پرسشها چنین پاسخ می‌دهد که در شهر تمرکز آدمها و ساختمانها چنان زیاد است که بیش از هر عامل دیگری شهر سبب تحریک انسانها می‌شود. به هرجای شهر که می‌روید (در خیابان، در بین جمعیت، در اتوبوس و مترو و...) باید از خود واکنش نشان داد. پس از هر سو، محرکی به سوی آدمی سرازیر می‌شود. چطور می‌شود با

این سیل محرکها کنار آمد؟ زیمل می‌گوید که ما می‌آموزیم که عناصر شهر را مقوله‌بندی کنیم، به طوری که به برخی توجه کرده و از کنار برخی دیگر بی‌تفاوت عبور کنیم. ورت نیز در تأیید این نکته معتقد بود که انسانها نقشه ذهنی[1] از شهر در خود ایجاد می‌کنند. اما هیچ‌یک از این دو نفر در مورد این فرایند توضیح زیادی ارائه نکرده‌اند. حال، برخی از فرایندهای اجتماعی در شهر بررسی می‌شود.

فرایندهای اجتماعی از دیدگاه متفکران معاصر

در بررسی روان‌شناسی اجتماعی شهر، به دو جنبه محیط فیزیکی و اجتماعی[2] آن توجه می‌شود. از محققان در زمینه محیط فیزیکی می‌توان به کوین لینچ و میلگرام[3] و در زمینه محیط اجتماعی به گافمن، لوفلند[4] و مامفورد اشاره کرد.

متفکران در زمینه محیط فیزیکی

کوین لینچ و تصویر ذهنی

کوین لینچ استاد برنامه‌ریزی در ام.آی.تی،[5] در کتاب *تصور از شهر*[6] به چند سؤال اساسی پرداخت (Lynch, 1960): مردم چه ادراکی از محیط خود و بناهای موجود در آن دارند؟ ادراک آدمی از شهر دارای چه عناصر مشترکی است؟ و اطلاع از ادراک مردم در مورد شهر چگونه می‌تواند به طراحان شهری کمک کند؟ او با طرح این سؤالها به‌دنبال این بود که چگونه طراحان شهری می‌توانند عمیق‌ترین نیازهای انسانی را برطرف کنند.

او برای پی‌بردن به چگونگی ادراک مردم از محیط فیزیکی شهر به مصاحبه با شهرنشینان در سه شهر مختلف پرداخت و در هر یک، نقشه‌ای از مرکز شهر را به

---

1. mental map
2. social and physical environment
3. Kevin Lynch and Milgram
4. Goffman, Lofland
5. Massachusetts Institute of Technology (MIT)
6. *The Image of the City*. این اثر را با عنوان *سیمای شهر* دکتر منوچهر مزینی ترجمه کرده است (لینچ، ۱۳۸۵).

مردم نشان داد و از آنان خواست تا به زبان خود به توصیف این تصویر بپردازند. هریک از مردم، تصویر خود از شهر را بیان داشت که به‌تعبیر لینچ، تصویر ذهنی تعمیم‌یافته افراد از دنیای فیزیکی است.

او و دانشجویانش از مردم پرس‌وجو می‌کردند تا نحوهٔ ادراکشان از شهر را به‌دست آورند و از آنان خواستند که نقشه شهر خود را بکشند تا بدانند چه بخشهایی از شهر برای مردم واضح و کدام بخش مبهم است. در واقع، او برای این کار از دو روش استفاده کرد: ۱) روش مصاحبه عمیق، و ۲) ترسیم طرح شهر به وسیله مردم. در این تحقیقات، هدف اصلی لینچ یافتن بهترین شکل طراحی شهر برای آرمانی زیستن شهروندان بود (فکوهی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷). نظریه او در مورد ساختار فضای شهری مبتنی بر اصول مکتب گشتالت است. روان‌شناسی گشتالت به دنبال پاسخ به این سؤال اساسی است که ما انسانها چگونه اجزاء جداگانهٔ میدان ادراکی خود را به یک کل متحد و معنادار تبدیل کنیم (Zmudzinska-Nowak, 2003).

لینچ به این نتیجه رسید که بیشتر پاسخگویان در تصویر ذهنی خود از شهر، فرایند مشابهی را طی می‌کنند. از نظر او شهر پنج عنصر اساسی دارد که تصویر ذهنی افراد از شهر مبتنی بر این پنج عنصر است:

۱. مسیرها[1]: مسیرها جایی است که جریان حرکت و جابه‌جایی در آن صورت می‌گیرد؛ مثل خیابانها، مسیرهای پیاده‌رو و کانالها. مسیر یا راه عاملی است که با استفاده از آن حرکت میسر می‌گردد.

۲. لبه‌ها[2]: اینجا جایی است که بافت شهری یا مرز بین دو قسمت، مثل ساحل، فضاهای باز و فاصله بین ساختمانها را از هم جدا می‌کند.

۳. ناحیه‌ها[3]: این قسمت بخشهای بزرگ شهر، مثل ناحیه تجاری است. اجزاء ناحیه به سبب خصوصیات مشترکی که دارند کاملاً قابل شناسایی‌اند.

۴. گره‌ها[4]: یعنی منطقه‌ای که دارای اوج فعالیت خاصی است؛ مثل میدان یا

---

1. paths
2. edges
3. districts
4. nodes

ترمینال راه‌آهن. خیلی از مسیرها به این گره‌ها ختم می‌شوند. آنها نقاط حساسی در شهر هستند که ناظر می‌تواند به درون آنها وارد شود (لینچ، ۱۳۸۵). گره‌ها هم در محل تقاطع خیابانها و هم در جایی که فعالیتها متمرکزند تشکیل می‌شوند. محلی که افراد باید اتوبوس یا مترو خود را تغییر دهند، نمونه‌ای دیگر از گره‌هاست.

۵. نشانه‌های برجسته[1]: یعنی نقاط خاص فیزیکی مثل خیابانهای طویل، پمپ‌بنزین، فروشگاهها، تپه و تابلوهای بزرگ (Macionis and Parrillo, 2001). این نشانه‌ها عاملی برای تشخیص قسمتهای مختلف شهر هستند، با این تفاوت که ناظر نمی‌تواند به درون آنها راه یابد. از خصوصیات نشانه‌ها، بی‌نظیر بودن آنهاست؛ یعنی منحصر به فرد و در ذهن فرد خاطره‌ساز است. برخی دیگر از نمونه‌های نشانه برجسته عبارت‌اند از: ساختمانی تمیز در شهری کثیف، ساختمانی نو در شهری قدیمی یا برعکس. به اعتقاد لینچ، یک عامل می‌تواند به دو طریق به صورت نشانه جلوه‌گر شود: نخست آنکه عامل بسیار مرئی باشد و دوم اینکه با عوامل نزدیک خود تضاد (کنتراست) داشته باشد؛ یعنی در نوع قرار گرفتن یا از نظر ارتفاع با بقیهٔ ساختمانها تفاوتی مهم داشته باشد (لینچ، ۱۳۸۵).

به اعتقاد لینچ، هدف از طراحی شهری دستیابی به توازنی بین عناصر پنج‌گانه است (فکوهی، ۱۳۸۵) و معتقد است که هیچ‌یک از آنها در ذهن مردم به‌صورت جدا از یکدیگر نیست، اما ممکن است برخی از این عناصر در ذهن نقش مسلطی داشته باشند. برای مثال، تحقیق او نشان داد که مسیرها و راهها از مهم‌ترین عوامل سیمای شهر بودند. به‌نظر او، اگر طراحان شهری بدانند که مردم چه ادراکی از این عناصر دارند، درآن‌صورت می‌توانند شهر بهتری را برای مردم طراحی کنند.

لینچ از مطالعه خود به این نتیجه رسید که شهرها به لحاظ قابلیت ارائهٔ تصویر ذهنی به ساکنان خود، تفاوت زیادی با هم دارند. مردم در برخی شهرها، به‌راحتی قادرند تا عناصر پنج‌گانه را از هم متمایز و نیز آنها را شناسایی کنند، اما در برخی دیگر از شهرها چندان قادر به شناسایی آنها نیستند؛ شاید این امر ناشی از پراکندگی

---

1. landmarks

این شهرها بوده است.

یافتهٔ لینچ مبنی بر اینکه شهرها از لحاظ قابلیت ارائه تصویر ذهنی با هم یکسان نیستند به دو دلیل مهم بود؛ ابتدا، در جایی که مردم تصویر درست و کاملی از شهر خود داشته باشند، در آنجا نوعی شناخت و امنیت عاطفی[1] نسبت به شهر خود خواهند داشت و دوم اینکه، یک محیط شهری کامل و جامع باعث می‌شود که تجربه انسان بیشتر و عمیق‌تر شود. در چنین محیطی است که افراد تشویق به تجربه‌کردن بیشتر می‌شوند و می‌توانند در زندگی شهری خود بیشتر درگیر شوند. به نظر لینچ محیطی که در ذهن واضح و مشخص باشد نه تنها احساس امنیت به وجود می‌آورد، بلکه عمق و شدت تجارب انسانی را افزون می‌کند (لینچ، ۱۳۸۵، ص ۱۶).

او سرانجام به این نتیجه می‌رسد که یکی از مثبت‌ترین جنبه‌های محیط فیزیکی شهر این است که بتواند به ساکنان خود تصویر درست و کاملی ارائه دهد نه تصویری ناقص و مبهم. بعدها در دهه ۱۹۸۰، محققان دیگری با انجام تحقیقات مشابه در شهرهای دیگر، به همین نتیجه لینچ رسیدند (Macionis and Parrillo, 2001).

اگرچه به تحقیق لینچ چنین انتقاد شد که در شناسایی عناصر از روش شهودی و حدسی استفاده کرده است، محققان بعدی از روش او استفاده زیادی کردند. آنان از این طریق بررسی کردند که گروههای مختلف دارای چه‌نوع تصویری از شهر هستند و از این لحاظ چه تفاوتی بین گروههای مختلف ساکن در شهر وجود دارد. برای مثال، محققان به این نتیجه رسیدند که شهر آمستردام در مقایسه با روتردام و لاهه، برای ساکنان خود درجه بالاتری از تصورپذیری و روشنی داشته است؛ این امر ناشی از وجود الگوی شبکه عنکبوتی از کانالهای موجود در شهر آمستردام است. تحقیقات نشان داد که شهرهای دارای مسیرها و گره‌های برجسته و چشمگیر، روشنی بیشتری دارند.

مطالعه تطبیقی دیگر برای مقایسه شهر میلان و رم نشان داد که نقشه ذهنی ساکنان شهر میلان بیشتر مبتنی بر مسیرهاست، ولی نقشه ذهنی ساکنان رم تنوع

---

1. emotional security

بیشتری دارد و بیشتر مبتنی بر حاشیه و نشانه‌های برجسته است. مطالعات همچنین نشان داد که از لحاظ تصور از شهر، تفاوتهایی بین طبقات اجتماعی مختلف وجود دارد. اصولاً، ساکنان طبقه متوسط شهری در مقایسه با طبقه پایین، تصویر کامل‌تری از شهر دارند و معمولاً در نقشه ذهنی‌شان تعداد بیشتری از عناصر پنج‌گانه وجود دارد. به‌عبارتی، تصور آنان دارای تنوعی از عناصر است؛ زیرا آشنایی بیشتری با شهر دارند. به‌علاوه، از لحاظ تصور از شهر، بین ساکنان مختلف در محله‌های گوناگون نیز تفاوتهایی وجود دارد (Knox and Pinch, 2000).

میلگرام و تحقیق بیشتر در مورد تصویر ذهنی

یکی از جالب‌ترین یافته‌های لینچ این بود که حتی کسانی که در یک شهر مشابه زندگی می‌کنند، تصویر ذهنی متفاوتی از محیط خود دارند. در نقشه ذهنی بسیاری از مردم در مورد شهر خود، اشتباهات زیادی یا خلأهای بسیاری وجود دارد. میلگرام روان‌شناس معروف برای فهم بهتر نقشه ذهنی به مطالعه چگونگی فهم مردم نیویورک و پاریس از شهرشان پرداخت.

او به روش ترسیم طرح شهر[1] علاقه‌مند شد و انواع طرحهایی را که ساکنان ارائه کردند به دو دسته کلی تقسیم کرد: طرحهایی که بر عناصر پیاپی[2] (خیابان و مسیر) و طرحهایی که بر عناصر فضایی[3] (ساختمانها، نشانه‌های برجسته و محله‌ها) تأکید داشتند. تحقیقات نشان داد که اغلب افراد تمایل به کشیدن عناصر پیاپی دارند. به‌علاوه، افراد طبقه پایین و زنان معمولاً نقشه‌های ساده‌تری می‌کشند. میلگرام به این نتیجه رسید که نقشه ذهنی افراد بیشتر معطوف به محله مسکونی خود یا مرکز شهر است (Knox and Pinch, 2000). به طور کلی، مطالعات او نشان داد که نقشه ذهنی مردم از شهر خود مبتنی است بر: تجربه شخصی‌شان، منافع و علاقه‌مندیهایشان و اینکه از نظر آنان چه قسمتهایی از شهر از لحاظ اجتماعی مهم هستند (Milgram, 1972).

1. sketch
2. sequential elements
3. spatial elements

متفکران در زمینه محیط اجتماعی[1]

در شهر تنها علاوه بر محیط فیزیکی، با تعداد زیادی از مردمی مواجهیم که بسیاری از آنان را نمی‌شناسیم یا احتمالاً نمی‌خواهیم آنان را بشناسیم. چگونه می‌توان با این تعداد افراد زیاد و گمنام (که تونیس آن را ویژگی گزل‌شافتی شهر می‌دانست) کنار آمد؟

گافمن: تحلیل عابر پیاده

به اعتقاد گافمن، در زمینه اجتماعی افراد به طور مستمر از طریق ابزارهای گوناگون با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند (افروغ، ۱۳۷۷). اگر کنار یک خیابان شلوغ به نظاره بایستید، جماعت بی‌چهره‌ای[2] از شهرنشینان را می‌بینید که مشغول کار روزانه‌اند و از این منظر، مردم شبیه به گروهی از روباتها هستند. اما آیا واقعاً این گونه است؟ گافمن معتقد است که زندگی در شهر کاری تکراری ولی منظم است، به‌همین‌جهت فرد، درحالی که در محاصره تعداد زیادی افراد ناشناس قرار دارد، می‌تواند نیازهای شخصی خود را برآورده سازد. او متذکر می‌شود که انسانها در خیابان، دلیلی برای حضور خود در آنجا را دارند. ما به خیابان می‌آییم؛ زیرا می‌خواهیم به کار خود برسیم، یا می‌خواهیم به رستوران برویم، یا می‌خواهیم دوستی را ببینیم یا اینکه فقط می‌خواهیم قدم بزنیم. اینکه من مشاهده‌گر نمی‌توانم انگیزه‌های حضور در خیابان دیگران را ببینم دلیل بر آن نیست که آنان هیچ انگیزه‌ای ندارند (Goffman, 1971).

رویکرد روش‌شناختی گافمن در تحلیل کنشهای متقابل از نوع رویکرد ذره‌بینانه است؛ یعنی او حرکات، و حالتهای خودآگاه و ناخودآگاه افراد را زیر نظر می‌گیرد تا بتواند رفتارهای انسانی را تحلیل کند (فکوهی، ۱۳۸۵). گافمن با استفاده از این روش به این نتیجه رسید که عابران پیاده مجموعهٔ پیچیده‌ای از قواعد اجتماعی[3] را رعایت می‌کنند و همان‌طور که حرکت اتومبیلها در خیابان دارای

قواعدی است، برای آنان نیز یک‌سری قواعد وجود دارد: عابران در دو مسیر و جهت متضاد حرکت می‌کنند و خطی از وسط آنان را از هم جدا می‌کند. در هر مسیر و جهتی، آنان به شکلهای مختلف این قواعد را رعایت می‌کنند: ابتدا، مراقب موانعی همچون صندوق پست، تیر چراغ برق یا عده‌ای که در پیاده‌رو ایستاده‌اند هستند. دوم، متوجه سرعت افرادی‌اند که در جلو یا عقب حرکت می‌کنند و سرعت حرکتشان را در نظر می‌گیرند تا با آنان تصادمی نداشته باشند. سوم، وقتی بخواهند حرکتشان از حرکت افراد دیگر سریع‌تر یا آرام‌تر باشد، خط حرکت خود را تغییر می‌دهند (راست یا چپ می‌رود). چهارم، برای اینکه با دیگران تصادم نداشته باشند، از انواع روش و راهبردها استفاده می‌کنند؛ برای مثال، سرفه می‌کنند (مثل بوق‌زدن ماشین) یا کیف و وسایلشان را جابه‌جا می‌کنند تا فرد مقابل را متوجه خود سازند. پنجم، اگر کسی این قواعد را زیر پا بگذارد، مردم به او پرخاش کرده و ناسزا می‌گویند (درست مثل واکنش رانندگان اتومبیل نسبت به یک رانندهٔ خاطی). البته قواعد پیاده‌روی از یک فرهنگ به فرهنگی دیگر فرق می‌کند و این تفاوتها گاهی اوقات برای مسافران دردسرآفرین می‌شود. تفاوتهای فرهنگی را می‌توان در زمینه چگونگی استفاده از آسانسور و پلکان برقی در کشورهای مختلف مشاهده کرد.

تمام این نمونه‌ها نشان می‌دهند که رفتار مردم در خیابان آن‌گونه‌که در نگاه اول به‌نظر می‌رسد، بی‌نظم هم نیست و افراد راههای مختلفی برای کنار آمدن با این شلوغی را یافته‌اند.

لوفلند: دنیای غریبه‌ها و خصوصی شدن اماکن عمومی

لوفلند در تحلیل اجتماعی شهر به بررسی دنیای غریبه‌ها، نشانه‌های ظاهری و خصوصی شدن اماکن عمومی پرداخته است (Lofland, 1973). ساکنان شهر نه‌تنها مجبورند تا با جمعیت زیاد کنار بیاید، بلکه یاد می‌گیرند تا با گمنامی موجود در شهر که لوفلند آن را دنیای غریبه‌ها نامیده است کنار بیایند. به‌اعتقاد لوفلند برای طبقه‌بندی کردن غریبه‌ها در شهر می‌توان از نشانه‌های تصویری[1] استفاده و آنان را

می‌توان از روی ظاهر[1] و موقعیت فیزیکی[2] شناسایی کرد. برای مثال، به لباس، شکل مو، آرایش، طلا و وسایل همراهشان توجه کنیم و اینکه آنان را در کجای شهر ببینیم. آنها نشانه‌هایی‌اند که در شهر خیلی مهم هستند. استفاده از محل و موقعیت برای پی‌بردن به هویت افراد، از ویژگیهای جامعهٔ مدرن است. در شهرهای ماقبل صنعتی، چون اماکن عمومی دارای کارکردهای مختلفی (آموزشی، دینی، نظامی، تجاری و...) بودند، بنابراین هر کسی در این اماکن پیدا می‌شد و بدین‌ترتیب محل و موقعیت نمی‌توانست کمک زیادی به شناخت افراد کند. اما در شهرهای مدرن این گونه نیست. لباس اگرچه هنوز مهم است، استفاده از آن برای پی‌بردن به هویت افراد مانند سابق دیگر کارساز نیست؛ زیرا امروزه تقریباً هر کسی هرچیزی می‌پوشد. در شهرهای ماقبل صنعتی ثروتمندان می‌توانستند لباسهای فاخر (مثلاً ابریشمی) بپوشند یا طلا به خود آویزان کنند. اما از زمان انقلاب صنعتی به‌بعد، این امر تغییر کرد؛ زیرا سطح زندگی مردم بالاتر رفت.

در شهرهای مدرن امروزی مناطق مختلفی، مثل منطقه تجاری، کارگاهی، تفریحی و مسکونی وجود دارد که در آن انتظار داریم با فرد بازاری برخورد کنیم که رفتارشان بازاری باشد.

لوفلند در مورد خصوصی شدن اماکن عمومی معتقد است که یکی از روشهای کاستن از عظمت و پیچیدگی شهر این است که بعضی از افراد برخی مناطق را به قلمرو خصوصی یا نیمه‌خصوصی خود تبدیل می‌کنند. اغلب شهرها شاهد این پدیده‌اند. برای مثال، معتادانی که در جای خاصی جمع می‌شوند، وقتی فرد غریبه‌ای وارد آنجا می‌شود، زود متوجه صاحبان واقعی آن می‌شود. در مقیاس وسیع‌تر می‌توان گفت که هر محله مسکونی دارای یک ویژگی مسلط است که یا مبتنی بر طبقه یا سن و یا نژاد است؛ مانند همان تعبیر پارک که شهر را تجمع موزاییکهایی از دنیاهای کوچک می‌دانست، به طوری که می‌توان در درون این گزل‌شافت گمن‌شافتهای بسیاری یافت.

1. appearance
2. physical location

به طور کلی، بسیاری از نظریه‌پردازان کلاسیک واهمه داشتند که مردم در شهر نتوانند با جمعیت زیاد، وسعت زیاد و گمنامی کنار آیند. اما افراد با ایجاد نقشه‌ای ذهنی از شهر بر مشکل مربوط به حجم فیزیکی آن غلبه می‌یابند و در مواجهه با پیچیدگی شهر، قواعدی را طراحی و اجرا می‌کنند. همچنین با استفاده از نشانه‌ها، هویت افراد غریبه را برای خود روشن می‌سازند؛ بدین‌ترتیب، زندگی در شهر را برای خود، معنادار می‌کنند.

مامفورد: شهر و فرهنگ

بدون تردید، مهم‌ترین تغییری که در سالهای اخیر در زمینه مطالعات شهری پدید آمد، افزایش توجه به فرهنگ است؛ یعنی بخشی از فرایند کلی که در علوم اجتماعی روی داده است و به آن «چرخش فرهنگی»[1] می‌گویند.

شهر هم بر فرهنگ تأثیر دارد و هم خود تحت تأثیر آن است. شهر تعداد زیادی از فرهنگهای مختلف را در فضای محدودی جمع می‌کند که این تعامل سبب پیدایش نوآوری و ظهور اشکال فرهنگی جدیدی می‌شود. اما همین ویژگی می‌تواند تنش و تضاد را نیز سبب شود (Knox and Pinch, 2000).

بهترین محققی که می‌توان در زمینه «فرهنگ و جامعه شهری» معرفی کرد لوئیس مامفورد (۱۸۹۵ـ۱۹۹۰) است. او یکی از بزرگ‌ترین متفکران قرن بیستم، مورخ، برنامه‌ریزی شهری و منتقد فرهنگی بود که به‌طور مرتب برای *مجله نیویورک* مقاله تهیه می‌کرد. او در مورد شهر دیدگاهی تاریخی داشت (فکوهی، ۱۳۸۵). همچنین، اولین کتاب خود را در ۱۹۲۲ منتشر کرد و بیش از ۲۵جلد کتاب مهم نگاشت و در حوزه‌های فلسفه اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ فناوری، تاریخ شهرها و برنامه‌ریزی شهری بسیار تأثیرگذار بود.

مامفورد به بررسی اهمیت فرهنگی شهر در تاریخ اروپا پرداخت و بر اساس شواهد تاریخی مدعی شد که از همان آغاز، تمدن غربی مبتنی بر شهر بوده است. به نظر او در بین تمام مخلوقات جهان، فقط انسان متفاوت از سایر مخلوقات است و

1. "cultural turn"

می‌تواند در مورد موضوعاتی مثل مرگ، زندگی و عشق بیندیشد. به‌اعتقاد مامفورد، انسانها در جریان فرایند تکامل، به‌تدریج، افکار خود را به مکان متصل کردند که اولین آن غارها و قبور بودند. این محلها، مرکز نمادینی بودند که انسان خانه‌به‌دوش هر از چندگاه به آنجا می‌آمد تا بیندیشد؛ بدین‌ترتیب تمدن شروع شد و به مرور زمان و با پیشرفت فناوری، برخی از انسانها در این محلها سکونت دائمی کردند. معبد تبدیل به اردوگاه و کمپ، سپس تبدیل به روستا و سرانجام تبدیل به یک شهر شد. به‌عبارت دیگر، با ادغام ایده‌ها، مردم و مکان، شهر به‌وجود آمد. پس تاریخ تمدن، تاریخ شهر است.

مامفورد مانند ماکس وبر معتقد بود که شهرهای گذشته (آتن باستان) به‌مراتب بهتر از شهرهای امروزیْ بودند. نظریه مامفورد نشان‌دهنده قدرت شهر در تشدید فرهنگ و آشکارسازی آن است. هر شهری بازتاب ویژگیهای فرهنگی محیط خود است؛ زیرا الگوهای فرهنگی بسیار متنوع و گوناگون هستند؛ بنابراین شهرها با هم تفاوت دارند (Macionis and Parrillo, 2001).

مامفورد به‌عنوان یک مورخ، به‌شدت، مخالف نظرات هانری پیرنه بود و او را جبرگرای اقتصادی می‌دانست و به‌طورکلی، مخالف کسانی بود که پیدایش شهر را صرفاً ناشی از عوامل اقتصادی می‌دانستند. او برخلاف این افراد، شهر را تجلی روحیهٔ بشری می‌دانست که سبب تکامل شخصیت انسانی می‌شد. همچنین، با تعریف شهر برحسب جمعیت، اندازه و تراکم مخالفت می‌کرد. او به بُعد انسانی شهر توجه زیادی داشت و خیابان را صحنه نمایش زندگی می‌دانست (Legates and and Stout, 2000).

بدین‌ترتیب، از نظر مامفورد شهرنشینی نقش مهمی در توسعه انسانی ایفا می‌کند. به‌اعتقاد او، ذهن در شهر شکل می‌گیرد؛ زیرا در شهر، تاریخ و فرهنگ برای ساکنان آن قابل رویت است؛ اما به‌شدت نگران شهرگرایی مدرن بود.

نظریه او در مورد زندگی شهری کاملاً با نظریه ورت تفاوت دارد. برخلاف ورت، مامفورد معتقد بود که در شهر روابط اولیه زیادی وجود دارد که منجر به نوآوریهای اجتماعی می‌شود. به‌اعتقاد مامفورد، زندگی شهری دارای خلاقیت است و شهر محل تجلی تمدن است که طی قرنها، نوآوریهای زیادی را پدید آورده است.

به‌نظر او شهر تئاتر[1] (صحنه نمایش) کنش اجتماعی است و تعامل اجتماعی نقش خون را برای حیات شهری دارد (Gottdiener and Budd, 2005). از دیدگاه مامفورد و وایت، اماکن عمومی شهر صحنه‌هایی‌اند که در آن مردم می‌توانند با تعامل خود به فرهنگ شهر کمک کنند.

مامفورد بر پیوند بین زندگی شهری و شخصیت انسانی تأکید داشت و توسعه فرهنگ و شخصیت انسانی را مستلزم تجربه زندگی شهری می‌دانست. او در مقالهٔ «شهر چیست»،[2] گزاره‌های اصلی خود را در مورد زندگی شهری و برنامه‌ریزی شهری بیان کرده است (Mumford, 1937). در کتاب *شهر در تاریخ*[3] (Mumford, 1961) این ایده را مطرح کرد که شهر محل نمایش کنش اجتماعی است و تمام امور از جمله هنر، سیاست و تجارت، همگی در خدمت غنا بخشیدن به آن هستند؛ با همین ایده بود که بعدها عده‌ای با نام تحلیل‌گران فرهنگی شهری[4] پدیدار شدند؛ نظیر جین جیکبز با ایده‌اش به نام باله خیابان یا ویلیام وایت که معتقد بود مرکز خرید خوب در شهر باید مثل صحنه نمایش باشد؛ یعنی محل ابراز خود و نمایش خود به دیگران و محل بروز هیجان.

می‌توان دیدگاه مامفورد را چنین خلاصه کرد: شهرها محصول زمان هستند؛ در شهر، زمان قابل رویت می‌شود؛ شهر برخاسته و ناشی از نیازهای اجتماعی انسان است و ذهن در شهر شکل می‌گیرد.

از نظر مامفورد، برنامه‌ریزی بسیاری از شهرها اشکالاتی داشت؛ زیرا آنها تصویر روشنی از کارکردهای اجتماعی شهر ارائه نکردند و اغلب، شهر را واقعیت فیزیکی در نظر گرفتند؛ همچنین به نهاد اجتماعی شهر توجهی نداشتند. از نظر او، بنیانهای اجتماعی شهر به‌مراتب مهم‌تر از بنیانهای فیزیکی آن است؛ بنابراین، برای یک شهر، مرکز فعالیت جمعی[5] به‌مراتب مهم‌تر از تأسیسات دیگر است. اخیراً

---

1. stage
2. "What is a City"
3. *The City in History*
4. urban cultural analysts
5. community center

برنامه‌ریزان محیط زیست به طرح مجدد اندیشه‌های مامفورد پرداخته و از ایده‌های او برای مسائل جاری محیط زیست استفاده کرده‌اند (Legates and Stout, 2000).

جین جیکبز

جین جیکبز در ۱۹۱۶ در یک شهرک معدنی در ایالت پنسیلوانیای امریکا به دنیا آمد. بعد از اتمام دوره دبیرستان، در روزنامه‌ای محلی، به عنوان روزنامه‌نگار، داوطلبانه مشغول به کار شد. او سپس به شهر بزرگ نیویورک رفت. این زمان مصادف با دوره رکود بزرگ در امریکا بود و جیکبز برای یافتن کار مدتهای طولانی در شهر قدم می‌زد و به مشاهده عمیق شهر می‌پرداخت؛ به همین جهت اساساً فردی خودآموخته بود.

او در ۱۹۴۴ با یک آرشیتکت ازدواج کرد و به همراه همسرش در گرین‌ویچ ویلیج، محله‌ای کوچک در نیویورک ساکن شد. آنان سه کودک خود را در آنجا بزرگ کردند. در این زمان، جین برای مجلهٔ *مباحث معماری*[1] در مورد توسعه و برنامه‌ریزی شهری مقاله می‌نوشت.

با راهنمایی و زیر نظر او، تظاهرات و اعتراضات محله‌ای زیادی علیه رهیافت «نابودی محله‌ها با بولدوزر» به راه افتاد. او دوبار در حین شرکت در این اعتراضات دستگیر شد. جیکبز به شدت به جنگ ویتنام معترض بود. این اعتراض سبب شد که او و خانواده‌اش در ۱۹۶۹ پس از سی سال زندگی در نیویورک به تورنتوی کانادا مهاجرت کنند.

شکل شهر تورنتو به شدت تحت تأثیر ایده‌های جیکبز بوده است؛ شهری که وجهٔ ممیزهٔ آن، تنوع اقتصادی و فرهنگی آن و نیز شهرت جهانی آن به سبب سیستم حمل‌ونقل شهری آن است. تورنتو شبکه کارآمدی از: اتوبوس شهری، مترو، ترامو‌ا و مسیرهای دوچرخه‌سواری را دارد و تعداد کسانی که از سیستم حمل‌ونقل عمومی استفاده می‌کنند، از تمام شهرهای امریکای شمالی بیشتر است؛ برای همین استفاده از

---

1. *Architectural Forum*

اتومبیل شخصی بسیار محدود است. جیکبز حتی مانع از ساخت بزرگراهی عظیم در تورنتو شد که محلهٔ او و چند محله دیگر را خراب می‌کرد و دائماً این سؤال مهم را طرح می‌کرد که آیا ما شهر را برای مردم می‌سازیم یا برای اتومبیلها؟

جیکبز به مدت بیش از چهل سال یکی از معروف‌ترین طراحان و برنامه‌ریزان شهری بوده است. کسی که کوشید تا ارزشهای انسانی را با فناوری طراحی شهری پیوند دهد و با آثار خود چگونگی تفکر مردم در مورد شهرها را عوض کند.

تمام آثار او به‌شدت مورد توجه مطبوعات بوده و انعکاس رسانه‌ای فراوانی یافته است. او استثنائاً در ۱۹۹۱، جایزه هنری تورنتو و نام‌گذاری روزی به نام جیکبز را پذیرفت، ولی از آن زمان تمام جوایز را رد کرد و حاضر به قبول هیچ دکتری افتخاری نشد. به‌طور کلی، آثار جیکبز شامل هفت جلد کتاب و تعداد زیادی مقاله در مجله‌ها و روزنامه‌هاست. برخی از کتب او جزء کتب پرفروش[1] هستند و از انگلیسی به چندین زبان ترجمه شده‌اند. او قبل از مرگ خود در آوریل ۲۰۰۶، دو کتاب دیگر تحت عنوان: *تاریخچه مختصر نژاد بشری* و *آشکارسازی اقتصاد* در دست نگارش داشت. از لحاظ زمانی، آثار او را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) از دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ که آثارش عمدتاً به مسائل و مشکلات شهرها و نقش شهرها در اقتصاد و جامعه اختصاص داشت. آثار او در این دوره عبارت‌اند از: *مرگ و زندگی شهرهای بزرگ امریکا*، *اقتصاد شهرها*[2] و *شهرها و ثروت ملل*[3] (Jacobs, 1961, 1969 & 1984).

ب) از دهه ۱۹۹۰ توجه او به موضوعات اجتماعی ـ فلسفی معطوف شد و به ماهیت ارزشهای فرهنگی و معانی آنها پرداخت. *نظامهای بقا*[4]، *ماهیت اقتصادها*[5] و *عصر تاریک در پیش‌رو*[6] از آثار این دوره هستند (Jacobs, 1993, 2000 & 2004)؛

---

1. bestsellers
2. *The Economy of Cities*
3. *Cities and Wealth of Nations*
4. *Systems of Survival*
5. *The Nature of Economies*
6. *Dark Age Ahead*

تنها کتابی که کاملاً متفاوت از سایر کتب است؛ کتاب *سؤال جدایی*[1] (۱۹۸۰) است که در مورد ایالت کبک کاناداست.

در امریکای شمالی، جیکبز را برنامه‌ریز شهری یا متفکر شهری می‌دانند؛ اما در اروپا و آسیا که کتاب فلسفی او (*نظامهای بقا*) به چندین زبان ترجمه شده است، وی را اساساً یک فیلسوف می‌دانند. به علاوه، در برخی نقاط دنیا، او به یک اقتصاددان معروف است.

برخی از موضوعاتی که در آثار جیکبز طرح شده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. شهر و تنوع: از زمانی که جیکبز در نیویورک زندگی می‌کرد، شیفته زندگی شهری و به شدت مجذوب ساکنان شهر بود. به نظر او، چون تمام افراد در خلق شهر تأثیر می‌گذارند، پس شهر برای هر کس، چیزی برای عرضه کردن دارد. این تفکر درست نقطهٔ مقابل ایدهٔ بسیاری از مقامات شهری و برنامه‌ریزان شهری دورهٔ او، مثل لوکوربوزیه و موسز[2] بود. به عقیده جیکبز نمی‌توان از پشت میز مهندسی و اداری برای توسعهٔ شهری برنامه‌ریزی کرد.

با توجه به عنوان کتاب *مرگ و زندگی شهرهای بزرگ امریکا*، او ترجیح می‌داد که از استعاره زیست‌شناختی برای شهر استفاده کند؛ زیرا شهر را شبیه به موجود زنده‌ای می‌دانست که متولد می‌شود، رشد می‌کند، بلوغ می‌یابد، دچار رکود و انحطاط می‌شود و می‌تواند احیا هم شود. از نظر او عناصر اساسی شهر عبارت‌اند از: مردم، خیابانها، پارکها، محله‌ها، دولت و اقتصاد. این عناصر نمی‌توانند بدون یکدیگر زندگی کنند و مانند ارگانهای بدن انسانی هستند که با یکدیگر پیوند و رابطهٔ نزدیکی دارند. همچنین، این موضوع را که چرا برخی محله‌های مسکونی در شهر موفق و برخی ناموفق‌اند بررسی کرد و به این نتیجه رسید که عوامل فضایی و اقتصادی دو عامل موفقیت محله‌ها هستند.

خیابانها و پیاده‌روهای شهر دارای کارکردهای مختلفی‌اند و مهم‌ترین رکن یک شهر، خیابانهای آن است. اگر خیابانها جالب و پاکیزه باشند، شهر زیبا به نظر

---

1. *The Question of Separation*
2. Le Corbusier and Moses

می‌آید و برعکس و زمانی شهر امن است که خیابانها و پیاده‌روهای آن امن باشد. شهر مملو از غریبه‌هاست و مهم این است که فرد در میان تمام آنان احساس امنیت کند.

در رهیافت تکاملی او، خیابانها نقش مهمی ایفا می‌کنند. خیابان خون شهر است، جایی که ساکنان شهر در آنجا یکدیگر را می‌بینند و در آن تجارت و دادوستد صورت می‌گیرد. به اعتقاد جیکبز، خیابان صحنهٔ باله است که تعیین‌کنندهٔ امنیت، انسجام اجتماعی و توسعه اقتصادی شهر است و برای اینکه این نمایش و صحنه خوب از کار درآید، لازم است چهار شرط تأمین شود: اول اینکه، باید محله دارای چند کارکرد باشد به‌طوری‌که بتوان در تمام ساعات روز، مردم را در خیابانهای آن دید و نیز ترکیبی از کارکردها باشد. دوم آنکه، وجود بلوکهای ساختمانی کوتاه و ساختار خیابانی تودرتو به نفع شهر است. افراد پیاده‌رو باید بتوانند دور تا دور محله قدم بزنند و مسیرهای مختلفی داشته باشند و همیشه چیز جدیدی برای اکتشاف داشته باشند. سوم آنکه، در یک منطقه مسکونی همیشه باید تنوع وجود داشته باشد و سرانجام از آنجا که جیکبز طرفدار محله فشرده بود اعتقاد داشت که افراد و خانواده‌های مختلف (دانشجویان، سالمندان، مهاجران، هنرمندان، کارآفرینان و غیره) باید در کنار یکدیگر زندگی کنند؛ وجود چنین تنوعی در یک محیط کوچک سبب پیدایش «توده حیاتی» می‌شود که برای نگهداری انواع و اقسام امکانات و تسهیلات محلی لازم و ضروری است. در چنین محله متنوع و شلوغ، انواع فروشگاهها مثل سوپرمارکت، عطاری و اغذیه‌فروشی می‌توانند بدون هیچ مشکلی در کنار هم کار کنند.

او معتقد است که اگر به اندازه کافی «چشم روی خیابان» وجود داشته باشد، فرصتی برای بروز جرایم وجود نخواهد داشت و احساس امنیت مردم افزایش می‌یابد. به تعبیر مامفورد، شهر ایدئال از نظر جیکبز شهری است که جرمی وقوع نیابد و هر شهروندی نقش پلیس را ایفا کند. او مراقبت همسایه‌ها را بهترین سازوکار تأمین امنیت می‌دانست.

به اعتقاد جیکبز، جرایم با حجم شهر افزایش می‌یابند نه با تراکم آن. منظور از

تراکم شهری، فقدان فاصله فیزیکی است که سبب می‌شود هم توانایی نظارت و هم توانایی مجازات بیشتر شود. او بیشتر از همه بر کارکرد نظارت تأکید داشت. به اعتقاد جیکبز، در هر شهری که بتوان به راحتی تخلفات را دید، میزان جرایم در آن کاهش می‌یابد و تراکم همیشه قابلیت مشاهده را افزایش می‌دهد.

وجود تنوع در کارکردها، ساختمانها و انسانها سبب انسجام اجتماعی می‌شود. در چنین شرایطی انسانها دائماً در خیابان و فروشگاه در تعامل با یکدیگر خواهند بود. بدین ترتیب نوعی شبکه همسایگی یا به تعبیری سرمایه اجتماعی شکل می‌گیرد.

به اعتقاد او تنوع شهری، نه فقط از لحاظ اجتماعی، بلکه از لحاظ اقتصادی هم مهم است. در چنین شهری افراد، به‌خصوص کارآفرینان، می‌توانند از تنوع دانشها و تخصصهای موجود بهره گیرند. همچنین، این تنوع سبب می‌شود تا شرکتهایی که به دنبال محلی مناسب برای فعالیت خود هستند، جذب این مناطق و شهرها شده؛ در نتیجه شکوفایی شهری ایجاد می‌شود. بنابراین، وجود ساختمانهای قدیمی و جدید در یک محله، یک فرصت است. از نظر جیکبز، محله متنوع زمینهٔ مناسبی را برای رشد کارآفرینی، خلاقیت و نوآوری فراهم می‌کند.

او در کتاب *مرگ و زندگی شهرهای بزرگ در امریکا* که به بیانیهٔ شهری معروف شده است، به همکاران خود آموخت که در برنامه‌ریزی شهری به امور انسانی توجه کنند. دورهٔ زمانی این کتاب، یعنی دهه ۱۹۶۰، نیز مهم بود؛ زیرا می‌کوشد که انسانها (نه نهادها و سازمانها) را در مرکز اندیشه قرار دهد. او با این کتاب آغازگر جنبش «شهرگرایی جدید»[1] شد و پس از انتشار آن جنجال زیادی پدید آمد؛ زیرا انتقاد شدیدی به بناهای آن روز بود. او برخی از اصول پذیرفته‌شده را زیر سؤال برد؛ مثل این اصل که پارکها همیشه خوب هستند و شلوغی همیشه بد است. به اعتقاد او، پارکها بیشتر اوقات خطرناک‌اند و پیاده‌روهای شلوغ در محله امن‌ترین مکان برای بازی بچه‌هاست. همچنین، پیاده‌روهای شهری می‌توانند بین افراد، فضای اعتماد و صمیمیت را به‌وجود آورند (فکوهی، ۱۳۸۵). جیکبز این ایده را طرح کرد که چگونه می‌توان یک محله را به یک اجتماع تبدیل کرد. به نظر او

1. "New Urbanism"

امنیت از طریق چشمهای خیره بر خیابان، پدید می‌آید؛ یعنی مراقبت مردم محله از اماکن عمومی خود، و این چیزی است که معماری نو آن را از بین برده است. وقتی محله کوچک و شلوغ باشد و از خیابانهای آن استفاده‌های چندمنظوره شود، ساکنان محله نسبت به هم احساس تعلق و انسجام پیدا می‌کنند و در نتیجه مردم محله در «بالهٔ خیابان» مشارکت خواهند داشت. او در این کتاب مردم را دعوت کرد که از تجربه زندگی در شهر لذت ببرند (Legates and Stout, 2000) و پیام اصلی‌اش در آن این است که محیط فیزیکی شهر تأثیر مستقیم و زیادی بر زندگی اجتماعی مردم آن، به‌خصوص در سطح محله دارد. نیز او در این کتاب به شدت طرفدار استفاده ترکیبی از زمین و مخالف جداسازی کاربریهاست که باعث جدایی فعالیتها از هم می‌شوند؛ مانند: منطقه مسکونی، سازمانی و تجاری، در نتیجه از سکنه خالی می‌شوند. برای مثال، مناطق مسکونی طی روز خالی از سکنه هستند و مراکز تجاری طی شب خالی می‌شوند. به همین جهت در این ساعات خلوت، فرصت جرم فراهم می‌شود. از نظر او اگر فعالیتها با هم ترکیب و ادغام شوند، محیط بهتر کار خود را انجام خواهد داد. به‌علاوه جیکبز معتقد است که تنوع جمعیتی در یک محله دارای آثار مثبت زیادی است.

او که از فعالان احیای اجتماع در شهر و از منتقدان معماری بود، در این کتاب، در معماری فضاهای شهری، مفهوم اجتماع و ارزشهای آن را دوباره مطرح کرد. ممکن است که معماری و طراحی شهری تعیین‌کننده رفتار ما انسانها نباشد، ولی مسلماً طراحی بد روحیه آدمی را کسل می‌کند و طراحی خوب تأثیر مثبتی بر انسانها دارد. به اعتقاد او یکی از ارزشهایی که طراحان شهری باید به آن توجه کنند، تقویت اجتماع و تعامل انسانهاست. به نظر او در طراحی خیابان فقط نباید به مهندسی ترافیک توجه کرد. او در مقالهٔ «استفاده از پیاده‌روها»[1] معتقد است که خیابان باید طوری طراحی شود که مردم بتوانند از پنجره‌های خانه خود، کودکان خود را ببینند و خانه‌ها طوری طراحی شوند که مردم بتوانند در جلوی خانه‌ها تجمع کنند. او خیابان هودسون[2]

1. The Uses of Sidewalks
2. Hudson

را این گونه طراحی کرد و معتقد بود طراحی خیابان باید تقویت کننده احساس امنیت باشد؛ به‌خصوص برای دختران و زنان (Legates and Stout, 2000).

۲. شهر و اقتصاد: جیکبز در *اقتصاد شهرها* (Jacobs, 1969) به طرح این سؤال ساده پرداخت که چرا برخی شهرها رشد می کنند، ولی برخی دیگر دچار رکود یا افت می‌شوند؟ این موضوعی است که بسیاری از مورخان از زمان هردوت به آن توجه کردند. جیکبز در این کتاب، تحلیلی ارائه می‌دهد که در تضاد با نظریات حاکم بر توسعه شهری است. معمولاً فرض بر این است که قبل از شکوفایی شهرها، دوره کشاورزی بود. اما به نظر جیکبز قبل از شروع این دوره، شهرها وجود داشتند و این شهر بود که ظهور کشاورزی را ممکن ساخت. سرانجام، او مدعی است که هر شکلی از توسعه اقتصادی ریشه در شهر دارد؛ برای اثبات این ادعا، به چند مورد اشاره می کند. برای مثال، تحقیقات باستان‌شناختی نشان می‌دهد که اولین شهرها، مراکز تجاری بودند و وجود آنها در بازار محلی باعث آغاز کشاورزی سازمان‌یافته و دامپروری شد. مثال دیگر، در مورد توسعه صنعت دوچرخه‌سازی در ژاپن است که واردات دوچرخه از غرب به شهرهای ژاپن سبب شد که کارآفرینان محلی به تأسیس تعمیرگاهها و کارگاههای زیادی بپردازند. آنان چنان در تعمیر این دوچرخه‌های وارداتی ماهر شدند که خود شروع به تولید و صادرات دوچرخه‌های خود کردند. جیکبز از این مثالها به این ایدهٔ کلی می‌رسد که شهرها از طریق مصرف، تعویض و صادرات کالاها و خدمات وارداتی رشد می کنند و درآمدی به دست می‌آورند. بنابراین، شهر زمینه را برای نوآوری فراهم می کند. از نظر او، موتور اقتصادی هر کشوری شهرهای آن است.

در کتاب *شهرها و ثروت ملل*، جیکبز در تعریف و تمجید از شهر، یک قدم فراتر می‌رود: شهرها نه فقط در تاریخ نقش مهمی ایفا کرده‌اند، بلکه شهر موتور محرکه توسعه اقتصادی هر کشوری است. به اعتقاد او، اقتصاددانان (چه لیبرالها و چه مارکسیستها) به غلط فرض کردند که کشور تعیین کنندهٔ واحد اقتصادی است. جیکبز تحت تأثیر کتاب *ثروت ملل* آدام اسمیت معتقد است که ثروت ملل ماحصل مجموع عملکرد اقتصادی شهرهای یک کشور است. به اعتقاد او، آمار و ارقام

مربوط به اقتصاد کلان، مثل نرخ رشد یا درصد بیکاری، اطلاعات دقیقی ارائه نمی‌دهند؛ زیرا تفاوتهای اقتصادی بین شهرها را نشان نمی‌دهند. به همین دلیل، به‌طور عجیب برخی کشورها روی کاغذ از لحاظ اقتصادی وضع خوبی دارند، ولی برخی از ساکنانشان در فقر شدید به‌سر می‌برند. برای مثال، می‌توان به شرایط برزیل و ایتالیا در دهه شصت اشاره کرد. به اعتقاد جیکبز، سیاست‌گذاری ملی ابزار نامناسبی برای حل نابرابریهای منطقه‌ای در یک کشور است. بهتر است دولت، سیاستهای اقتصادی را به شهرها واگذار کند، زیرا سیاست‌مداران محلی به‌سبب برخورداری از اطلاعات و دانش محلی بهتر از هر کس می‌دانند که انجام دادن چه اقداماتی لازم است.

۳. ارزشهای بنیادین: یکی از نکاتی که جیکبز در مطالعات خود به آن اشاره کرده، تفاوت آراء بین کارآفرینان محلی و مقامات دولتی شهری است. او بر این اساس، نظریه مربوط به تمایز بین تجارت و حکومت را ارائه کرد. در کتاب *نظامهای بقا* او معتقد است که دو نوع نظام اخلاقی وجود دارد: سندروم تجارت و حکومت. سندروم تجارت، حوزه کارآفرینان است که ارزشهای حاکم بر آن: رقابت، کارآیی، کارآفرینی و نوآوری است و سندروم حکومت مربوط به کسانی است که در بخش عمومی (دولتی) کار می‌کنند و ارزشهای حاکم بر آن: فرمانبرداری، برقراری نظم و انضباط، رعایت سلسله‌مراتب، وفاداری و احساس افتخار است. جیکبز هر دو نظام را سندروم می‌خواند؛ زیرا بین عناصر درونی هر یک از آنها رابطه نزدیکی وجود دارد. توسعهٔ صحیح یک جامعه مستلزم همکاری این دو حوزه (تجارت و حکومت) با هم است؛ زیرا به شدت به یکدیگر نیازمندند؛ بدون تجارت، ثروتی وجود ندارد و بدون نظم و قانون، تجارتی روی نمی‌دهد. اما علی‌رغم این ارتباط و وابستگی، باید نظام اخلاقی‌شان را از هم متمایز کرد. به اعتقاد جیکبز، اگر این دو حوزه با هم ادغام شوند، به شدت به ضرر جامعه خواهد بود؛ چون برخی فضیلتهای رایج در حوزه تجارت و حکومت گناه هستند، نه آنکه فضیلت‌اند و یا برعکس. از سوی دیگر، در حوزه حکومت و سیاست، تغییر در سیاستها به راحتی روی می‌دهد، ولی کارآفرین در تجارت به چنین تغییری معتقد نیست. از نظر او «معامله، معامله است». جیکبز معتقد است که چون ارزشهای این دو حوزه با هم

متفاوت است، پس اگر با هم ترکیب شوند، تضاد ارزشی روی می‌دهد.

او در کتاب *عصر تاریک در پیش‌رو* که تأکید آن بر امور جاری امریکاست، پنج نهاد بنیادین را شناسایی کرده است: خانواده، آموزش عالی، استقلال علم، نظام مالیاتی و گروههای حرفه‌ای. به نظر او، پایه‌های تمدن غرب بر این پنج نهاد استوار است. اکنون نگرانی این است که این ستونهای اجتماعی در حال تزلزل‌اند، به‌خصوص در امریکا. او برای این منظور به افزایش تعداد طلاقها، تلاش مؤسسات آموزشی برای جذب دانشجویان بیشتر، وابستگی دانشگاهها به منابع مالی بیرونی، افول اخلاقیات مالیاتی و آبروریزیهای مالی و حسابداری اشاره می‌کند که اگر ادامه یابند، فروپاشی اجتماعی روی می‌دهد. جیکبز در مورد تفکر ترقی‌جویانه افسارگسیخته، هشدار می‌دهد و در این زمینه به ژاپن و ایرلند اشاره می‌کند که هر دو کشور با آنکه پیشرفت و توسعه زیادی داشته‌اند، همچنان سنتهای فرهنگی ملی خود را بسیار هدفمند حفظ کرده‌اند.

۴. ویژگیهای نظام اقتصادی: در کتاب *ماهیت اقتصادها*، جیکبز مدعی است که عملکرد نظام اقتصادی مبتنی بر همان اصول حاکم بر طبیعت است. اقتصاد بر اساس یک‌سری اصول و قوانین جهانی (توسعه، گسترش، تداوم و استمرار یا خوداصلاحی[1]) عمل می‌کند و عملکرد آن دلبخواهی نیست. اگر اقتصاد از این قوانین تبعیت نکند، رو به افول می‌رود.

به اعتقاد او، اقتصاددانان بیش از حد عمل اقتصاد را ساده می‌انگارند و قطعه‌قطعه شده یا بخشی‌شده به آن نگاه می‌کنند. از نظر او، نظام اقتصادی شبیه اکوسیستمی است که دارای «ثبات پویا» است، یعنی از طریق تغییرات روی داده در درون خودسیستم می‌تواند بقا یابد. او به شدت طرفدار مطالعه پدیده‌های طبیعی و تقلید از آنان بود تا بتوان ایده‌های جدید به دست آورد؛ مانند برادران رایت که با پیروی از الگوی بالهای کرکس توانستند بالهای هواپیمای خود را بسازند. جیکبز، به شدت، معتقد بود که با الهام از طبیعت می‌توان به نوآوری دست زد و اگر در بیولوژی دقت کرد، می‌توان یک نظام اقتصادی کارآمدی به دست آورد.

1. self-correction

در کل، سبک نوشتاری جیکبز بسیار قوی و صریح بود. او به طور کلی طرفدار شهرهای کوچک، ولی متنوع و با تراکم جمعیتی بالا بود؛ زیرا معتقد بود که طراحی فضایی شهر تعیین‌کنندهٔ نوع رفتار و تعامل مردم با یکدیگر است. به همین جهت برخی در انتقاد از او به جبرگرایی فیزیکی[1] اشاره می‌کنند. برخی منتقدان نوشته‌های او را آثاری غیر علمی می‌دانند. جیکبز در آخرین اثرش در مورد ارزشهای بنیادین از روش دیالوگ افلاطونی استفاده کرد و برخی از منتقدان، این روش را فاقد عینیت ، تعمیم‌پذیری و قابلیت آزمون تجربی می‌دانند و برای همین برخی از منتقدان معتقدند که او گفتمان علمی را رعایت نکرده است. اگرچه جیکبز چند درس را در دانشگاه خواند، دوره آکادمیک خاصی را در آنجا به اتمام نرساند.

او به عنوان اقتصاددان شهری معتقد بود که شهر فی‌نفسه مشکل‌آفرین نیست، بلکه همواره مهم‌ترین مولد ثروت در تاریخ بشر بوده است و خواهد بود. به اعتقاد او، شواهد تاریخی حاکی از این است که بیشترین توسعه شهر زمانی است که این شهر با شهرهای دیگر که از لحاظ نیاز و ثروت همانند او هستند وارد مبادله و تجارت شود. بزرگ‌ترین مشکل شهرهای جهان سوم این است که بیشتر آنها با شهرهایی در حال مبادله و تجارت‌اند که به مراتب پیچیده‌تر و ثروتمندتر از آنها هستند. شهرهای جهان سوم فقط می‌توانند مواد خام یا نیروی کار ارزان‌قیمت بدهند و در مقابل کالاهایی نظیر تلویزیون، رایانه و کمباین را وارد کنند.

دیدگاههای جین جیکبز به طور خلاصه بدین شرح است:

ـ شهر به عنوان یک اکوسیستم: او شهر را یک موجود زنده و اکوسیستم می‌نگریست و معتقد بود که ساختمانها، خیابانها و محله‌ها مثل ارگانیسم پویا هستند؛ یعنی در طول زمان، بسته به نوع برخورد مردم با آنها در خود تغییر ایجاد می‌کنند.

ـ توسعه از نوع کاربری مختلط[2]: جیکبز به شدت طرفدار شهرسازی از نوع کاربری مختلط بود، یعنی در کنار هم بودن انواع ساختمانهای قدیمی و جدید، تجاری و مسکونی و غیره؛ زیرا، تنوعی از ساختمانها و انسانها باعث سرزندگی شهر

1. physical determinism
2. mix-use

می‌شود. به عبارتی دیگر، شرط توسعه اقتصادی شهر وجود تنوع در آن است.

ـ برنامه‌ریزی از پایین به بالا[1]: او با برنامه‌ریزی سنتی که خواهان متخصصان بیرونی است به شدت مخالف بود و طرفدار دانش محلی بود. به اعتقاد او اغلب سیاستهای دولتی در زمینه برنامه‌ریزی و توسعه با واقعیت محلی تطابق ندارند.

ـ تراکم بالا: اگرچه بر اساس نظریات برنامه‌ریزی، تراکم بالا عامل اصلی جرایم و دیگر معضلات است، جیکبز با این پیش‌فرض مخالف بود و عقیده داشت که حیات شهر و رشد اقتصادی آن بستگی به وجود تراکم زیاد دارد. البته او قبول داشت که تراکم به تنهایی کافی نیست، ولی تراکم بالا باعث وقوع «توده حیاتی» می‌شود که می‌تواند به نشاط اجتماع و رشد اقتصادی آن کمک کند. او با بسیاری از اسطوره‌های منفی در مورد تراکم بالای مردم مخالف بود و به شدت طرفدار شهری بود که دارای فرهنگ خیابانی قوی باشد.

شعار او جستجوی حقیقت از طریق واقعیتها بود و برخلاف بسیاری از دانشمندان که می‌کوشند از طریق مفاهیم انتزاعی و نظری، جهان را تبیین کنند (با روش قیاسی) او به دنیا به صورت عینی می‌نگریست (روش استقرایی) و به تعبیر خودش چیزها را آن‌طور که هستند، توصیف می‌کند.

تمام منتقدان او در این نکته مشترک هستند که آثار جیکبز آنان را به تفکر واداشته است. اقتصاددان معروف، رابرت لوکاس معتقد است که کتاب *شهرها و ثروت ملل* جیکبز او را وادار به تفکر در مورد رابطهٔ بین شناخت، نوآوری و رشد اقتصادی کرد؛ چیزی که در سال ۱۹۹۵ جایزه نوبل را به‌خاطر آن دریافت کرد.

شاید بتوان از جیکبز به عنوان یک «متفکر منتقد»[2] یاد کرد. به سختی می‌توان مانند خیلی از روشنفکران، جین جیکبز را داخل مکتب خاصی و تحت عنوان خاصی طبقه‌بندی کرد. اگرچه او در مورد شهر، اقتصاد و مسائل اجتماعی مطلب نوشته است، نمی‌توان او را یک برنامه‌ریز شهری، اقتصاددان یا عالم اجتماعی

1. bottom-up planning
2. "critical thinker"

دانست. مهم‌ترین انگیزه او برای کتاب نوشتن، نارضایتی از دیدگاههای حاکم بر علوم و سیاست بوده است.

به اعتقاد برخی از منتقدان، با خواندن آثار جیکبز این ایده را می‌یابیم که زندگی در خارج از شهر غیرممکن است. البته، این نتیجه‌گیری اندکی مبالغه‌آمیز است. بدیهی است که در روستا نیز می‌توان به سرمایه اجتماعی، کارآفرینی و خلاقیت دست یافت. جیکبز هیچ‌گونه آموزش حرفه‌ای در زمینه برنامه‌ریزی شهری نداشته است، اما به شدت متکی بر مشاهدات خود بود. او به همراه وایت، از طرفداران رهیافت مبتنی بر اجتماع محلی[1] در برنامه‌ریزی شهری است. تفکرات جیکبز در مورد شهر، انقلابی در حرفه برنامه‌ریزی شهری پدید آورد. در ابتدا بسیاری از برنامه‌ریزان شهری، از کتابهای او گریزان بودند، اما اکنون کتابهای او را در دانشگاههای سراسر جهان تدریس می‌کنند. سرانجام، جیکبز در آوریل ۲۰۰۶ درگذشت.

مباحث دیگر فرایندهای اجتماعی در شهر

۱. اماکن عمومی: از مهم‌ترین تقسیم‌بندیهای موجود، تمایز بین اماکن عمومی و خصوصی[2] است. دو معیار مهم در تمایز بین این دو حوزه قابلیت رویت و قابلیت جمعی[3] است. قابلیت رویت یعنی اینکه امر خصوصی، امری است که پنهان است. اما امر عمومی امری است که آشکار است و منظور از قابلیت جمعی، یعنی امر خصوصی، فردی و مربوط به فرد خاصی است، اما امر عمومی جمعی است یا بر منافع جمع تأثیر دارد (Kasinitz, 1995).

به نظر روسو جامعهٔ موفق جامعه‌ای است که در ذهن شهروندان آن، امور عمومی مهم‌تر از امور خصوصی‌شان باشد. در آن جامعه در صورت لزوم، افراد به‌سرعت دور هم جمع می‌شوند و به‌راحتی در گردهماییها حضور می‌یابند؛ اما در

1. community approach
2. public and private places
3. collectivity

جامعه‌ای ناموفق چنین امری وقوع نمی‌یابد؛ زیرا همگان پیش‌بینی می کنند که ارادهٔ عمومی نقشی در هدایت امور ندارد و سرانجام هرکسی به امور شخصی خود می‌پردازد (روسو، ۱۳۸۴).

مهم‌ترین ویژگی شهر، وجود اماکن عمومی در آن است و فقط در آن می‌توان نبض شهر را احساس کرد. مفهوم مکان عمومی ریشه در میدان عمومی آتن دارد. در جایی که دموکراسی حاکم است، یعنی در آن محل، ارتباطات چهره‌به‌چهره برقرار است. از لحاظ نظری، مکان عمومی جایی است که تمام اعضای جامعه، آزادانه، به آن دسترسی دارند؛ اما نه بدین معنا که افراد هرکاری که دلشان بخواهد می‌توانند انجام دهند. برعکس، اماکن عمومی، قواعد و هنجارهای اجتماعی خاص خود را دارد. برای مثال، خیابان نوعی رسانهٔ ارتباطی است و مانند هر رسانه‌ای قواعد خاص خود را دارد. در این زمینه، گافمن سعی کرد تا قواعد حاکم بر خیابانهای شهر را روشن کند. از وجود این قواعد ما معمولاً آگاه نیستیم، مگر زمانی که این قواعد را زیر پا بگذاریم. *رفتار در اماکن عمومی*[1] و *روابط در عرصه عمومی*[2] (Goffman, 1963 and 1971) دو اثر معروف گافمن در مورد اماکن عمومی است. در واقع، بحث در مورد اماکن عمومی ابتدا با انتشار *مرگ و زندگی شهرهای بزرگ امریکا*[3] اثر جیکبز (Jacobs, 1961) آغاز شد. جیکبز معتقد است که با تماسهای تصادفی و غیرهدفمند انسانها در خیابانها و پیاده‌روهای شهر، حیات عمومی شهر رشد می کند.

کامیلو سیته (۱۸۴۳ـ۱۹۰۳)، معمار بزرگ اتریشی، در کتاب معروفش، *هنر ساخت شهرها*، به‌شدت بر اهمیت اماکن عمومی تأکید داشت. اگرچه مدرنیستهای دلباخته به فناوری، نظرات او را قبول نداشتند، اکنون در دوره پُست‌مدرن، علاقه زیادی به نظرات او ابراز می‌شود (Legates and Stout, 2003). به اعتقاد او، شهر باید حافظ منافع و ضامن خوشبختی ساکنانش باشد. او می‌خواست زشتی شهر را از میان بردارد و آن را به هنر آراسته کند و در صدد بود با وسایل گذشته، مسائل و مشکلات عصر صنعت را برطرف کند (خمر، ۱۳۸۵).

---

1. *Behavior in Public Places*
2. *Relations in Public*
3. *The Death and Life of Great American Cities*

در واقع، پارکها و فضاهای عمومی شهر، نقش سوپاپ اطمینان[1] را ایفا می‌کنند؛ زیرا در این مکانها طبقات و قومیتهای مختلف با هم ادغام می‌شوند. پارکها همچنین نقش هماهنگ‌کنندهٔ رفتار مردم را دارند. در همین راستا، ری اولدنبرگ[2] معتقد است که شهر نیاز به مکانهای سوم[3] دارد تا بتواند کار خود را خوب انجام دهد. مکان سوم، مکان عمومی یا نیمه‌عمومی،[4] مانند کافی‌شاپ یا پارک است؛ جایی که مردم برای گفتگو یا برقراری رابطه صمیمانه دور هم جمع می‌شوند. این مکان نه خانه است (مکان اول) و نه محل کار (مکان دوم)، بلکه نوعی فضای مدنی است تا افراد از اخبار و حوادث روزمره مطلع شوند. در شهرهای امروزی، خلأ نوع مکانهای سوم زیاد به‌چشم می‌خورد (Oldenburg, 2000) و فقدان آنها فشار روانی و ناکامی را در بین مردم بروز می‌دهد. در مکان سوم افراد فرصت مکالمه و کسب اخبار را دارند، جایی که دیگران فرد را می‌شناسند و او با کسانی تعامل دارد که عضو خانواده او یا همکارش در محل کار نیستند؛ مانند آرایشگاهها، رستورانها و کافی‌شاپها که چنین کارکردی دارند. همچنین، در برخی از شهرها، کتاب‌فروشیها و کلوبهای ویدئویی نقش مکانهای سوم را ایفا می‌کنند. شهرهای امریکایی در مقایسه با شهرهای اروپایی، کمبود بیشتری از لحاظ مکانهای سوم را دارند (Brunn et al, 2003).

در واقع، یکی از دلایل اصلی پیدایش شهر، برقراری ارتباط بین انسانهاست، یعنی ملاقات با دیگران و دیدن افراد گوناگون. اما ارتباطات الکترونیکی نمی‌تواند جای ارتباطات چهره‌ای را بگیرد؛ در حالی که جوانان شهر نیاز به محلی دارند که بتوانند یکدیگر را در آنجا ببینند و با هم صحبت کنند (Hosken, 1973).

مایکل والزر[5] دو نوع مکان عمومی را از هم متمایز کرده است: مکان عمومی تک‌ذهنی[6] و مکان عمومی دارای ذهن باز[7] نوع اول فضایی است که طراحان و برنامه‌ریزان آن فقط یک هدف در ذهن دارند و کسانی که از آنها

1. safety valve
2. Ray Oldenburg
3. third places
4. semi-public
5. Michael Walzer
6. single-minded
7. open-minded

استفاده می کنند نیز فقط یک‌چیز در ذهن خود دارند. انسانها در این فضا، اغلب در عجله و شتاب هستند. نوع دوم فضایی است که برای کارکردهای مختلف طراحی می‌شود و حتی کارکردهای پیش‌بینی‌نشده‌ای دارد. از این فضا شهروندانی استفاده می کنند که در آن کارهای مختلفی انجام می‌دهند. میزان تحمل و پذیرش این افراد در این اماکن زیاد است. انسانها در این فضا، عجله‌ای ندارند، بلکه بیشتر به پرسه‌زنی مشغول می‌شوند. در واقع انسانها در فضاهای مختلف رفتارهای متفاوتی دارند (Walzer, 1995).

نواحی مسکونی، ساختمانهای دولتی و پزشکی و بزرگراهها، هواپیما از نوع فضاهای تک‌ذهنی یا یک‌بعدی‌اند؛ اما مرکز شهر، خیابان شهر، پارک، قطار یا کشتی، فضای دارای ذهن باز هستند. در مورد سفر دریایی می‌توان کتاب نوشت، اما در مورد مسافرت با هواپیما چنین نیست. رستوران فست فود از نوع فضای یک‌بعدی است، ولی کافه‌تریا یا رستورانی که در آن افراد تشویق به ماندن می‌شوند، فضای دارای ذهن باز هستند. مظهر برجسته فضای دارای ذهن باز میدان شهر است؛ زیرا مردم در آنجا همدیگر را می‌بینند، با هم در مورد مسائل گوناگون یا سیاست حرف می‌زنند، خرید و فروش می کنند و غذا می‌خورند.

این تقسیم‌بندی به‌معنای بدبودن فضای تک‌ذهنی و خوب‌بودن فضای دارای ذهن باز نیست. همه ما به فضای یک‌بعدی، مانند بزرگراه نیاز داریم؛ اما اگر در زندگی ما فقط این نوع فضا وجود داشته باشد، مسلماً دچار ضرر خواهیم شد. به‌نظر می‌رسد که امروزه فضاهای دارای ذهن باز جای خود را به اماکن خصوصی داده‌اند و فضاهای یک‌بعدی خود تقویت‌کننده قلمرو خصوصی شده‌اند. فضای داخل خانه را نه می‌توان فضای یک‌بعدی دانست و نه فضای باز؛ این فضا از نوع یک‌بعدی نیست، زیرا در خانه فرد به فعالیتهای گوناگون (خوردن، خوابیدن، صحبت کردن، کارکردن، بازی کردن و غیره) می‌پردازد و درعین‌حال فضای باز هم نیست؛ زیرا تعداد اندکی از افراد در این فضا با هم تعامل دارند (Kasinitz, 1995).

در جامعهٔ امروزی به‌نظر می‌رسد که اماکن خصوصی و عمومی دارای ذهن یک‌بعدی درحال رشد و اماکن عمومی دارای ذهن باز درحال افت هستند. اولین

دلیل آن، فرهنگی است؛ یعنی ظهور فردگرایی لیبرال. دلیل دوم آن ظهور فناوریهای جدید و دلیل سوم آن، اقتصادی است. نگهداری فضاهای باز نیازمند افرادی، همچون محافظ و رفتگر است که هیچ‌کس حاضر به پرداخت حقوق آنان نیست. بنابراین، باید کوشید تا از مالیاتها برای افزایش و بهبود فضاهای عمومی در شهر استفاده کرد.

اخیراً گروه جدیدی به‌نام درمانگران اماکن[1] شکل گرفته‌اند که کارشان تعیین مشکلات اماکن عمومی مختلف است. آنان به امور انسان‌شناختی مشاهده، ثبت و تحلیل اماکن می‌پردازند و گاهی اوقات پیشنهادات ساده‌ای ارائه می‌کنند. برای مثال، توصیه می‌کنند که در اماکن عمومی به جای قراردادن نیمکتهای ثابت، صندلیهای متحرک قرار داد تا افراد با هم بیشتر صحبت کنند و صمیمی‌تر شوند. این نوع مطالعات و پیشنهادها باعث شد تا برخی از اماکن تخریب شده یا تحت سلطه مواد مخدر شرایط بهتری بیابند. همچنین می‌توان به برداشتن نرده در اماکن عمومی و نصب دکه برای دکه‌داران اشاره کرد.

نکته دیگر اینکه منظور از اماکن عمومی، یعنی مناطقی که مردم آزادانه به آنها دسترسی دارند و منظور از اماکن خصوصی، یعنی جایی که قانون برای آنها محدودیت دسترسی وضع کرده است؛ اما در عمل شهرها دارای مناطق عمومی زیادی‌اند که برخی از مردم از دسترسی به آنها محروم هستند (Knox and Pinch, 2000). بدین‌ترتیب، یکی از نتایج تغییرات اجتماعی، انتقال توجه افراد از خیابان به حیاط خانه خود است.

به طور کلی، اماکن عمومی درحال افت هستند، اما مردم تمایل زیادی به آنها دارند. به‌زبان جامعه‌شناختی، این پدیده نشان‌دهندهٔ فرایند خصوصی‌شدن اماکن عمومی[2] است. وجود محله‌های دارای دروازه[3] نشانه‌ای از خصوصی‌شدن اماکن عمومی است.

---

1. space therapists
2. privatization of public space
3. gated communities

۲. اجتماع دارای دروازه: این محله‌ها با نوع معماری خاص دفاعی، مانند دروازه، کد ورودی و حتی دیوار، از محیط اطراف خود جدا شده‌اند و ساکنان آن، ثروتمندند. برای مثال، در لوس‌آنجلس، محله ثروتمند آن، یعنی بورلی هیلز[1] با دیوارهای بلند، دوربینهای پیشرفته و سیستم امنیتی، از محیط اطراف خود جدا شده است. در برخی موارد این محله‌ها، نیروی پلیس و آتش‌نشانی و رفتگرهای خاص خود را دارند. در شهرها، این پدیده درحال رشد است. دیوار، نرده، دروازه‌های الکترونیکی و نگهبان بیست‌وچهار ساعته، این اجتماع را از محیط بیرونی جدا کرده است. در چنین اجتماعی، همسازی و همگونی افراد ساکن آن زیاد است. این نوع اجتماع، نه‌تنها مانع از سکونت طبقه پایین در این محله می‌شود، بلکه حتی به آنان اجازه عبور از این محله را نمی‌دهد. این محله‌ها، تماس اجتماعی بین گروههای مختلف موجود در جامعه را محدود می‌کنند؛ یعنی نوعی جدایی طبقاتی و فرهنگی روی داده است که سرانجام، پیوندهای مدنی اعضای جامعه را کاهش می‌دهد. در این محله‌ها، روحیه اجتماع[2] احیا نمی‌شود، بلکه نوعی خلوت در خلوت صورت می‌گیرد. لذا این محله‌ها آن‌چیزی را که مردم دنبال آن هستند تأمین نمی‌کنند. مطالعات نشان داده است که پیوندهای اجتماعی بین ساکنان این نوع محله‌ها بیشتر از سایر نقاط نیست (Macionis and Parrillo, 2001).

پیدایش این نوع محله‌ها اغلب در شهرهای بزرگ صورت می‌گیرد و علت پیدایی آنها عمدتاً ناشی از بی‌نظمی و احساس ناامنی در شهر است. به‌همین‌جهت برخی از افراد ثروتمند و قدرتمند ترجیح می‌دهند که در محیطی کنترل شده و جدا از دیگران زندگی کنند؛ به‌طوری‌که وجود این نوع محله‌ها مستقیماً نشان‌دهنده وجود نابرابری فراوان اقتصادی ـ اجتماعی و عدم تحمل طبقاتی در جامعه است. گاهی به این محله‌ها، شهرهای دارای قلعه نیز می‌گویند که نمونه‌ای از آپارتاید شهری[3] هستند. در برخی از انتقاداتی که بر این نوع محله‌ها شده، واژه‌های نخبه‌گرا،[4]

1. Beverly Hills
2. community
3. urban apartheid
4. elitist

جدایی‌طلب[1] و تبعیض‌آمیز[2] است. از بسیاری جهات وجود این نوع محله‌ها و شهرها، نابودکنندهٔ ایدهٔ شهر پایدار[3] است (Brunn et al., 2003).

۳. پارکهای عمومی: پارکها یکی از اماکن عمومی مهم در شهر هستند. به طور کلی، دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، اوج دوران احیای پارکهای عمومی در بسیاری از شهرها بوده است. جیکبز به‌شدت شیفته خیابانهای شهر بود، اما به پارکها توجه زیادی نداشت ولی وایت کوشید تا ایده‌های او را در مورد پارکها و نیز مراکز خرید به‌کار گیرد (Wyhte, 1999). او به‌عنوان یک جامعه‌شناس به بررسی چگونگی استفاده مردم نیویورک از پارکها و مراکز خرید پرداخت. کار او نمونهٔ جالبی است از اینکه چگونه می‌توان با فهم رفتار انسانها، طراحی شهری را بهبود بخشید. نیویورک در زمینهٔ مدیریت پارک، کاملاً از ایده‌های وایت استفاده می‌کند و نیز در سیاست‌گذاری شهری، به طور مستقیم، آنها را به کار می‌گیرد.

به طور کلی، ترس از جرم و ناامنی باعث می‌شود تا استفاده از اماکن عمومی، نظیر پارک، به‌شدت کاهش یابد. اما وایت معتقد بود که مردم عادی شهر نباید اجازه دهند تا اماکن عمومی در اختیار بزهکاران قرار گیرد. هرچقدر تعداد مردم عادی در این اماکن بیشتر باشد، بزهکاران کمتر در آنجا ظاهر خواهند شد. در بسیاری از شهرها، پارکها از حالت اماکن عمومی خارج شده و در اختیار عده معدودی بزهکار قرار گرفته است (Legates and Stout, 2000).

وایت و دانشجویانش ساعتها به تماشای مردم و چگونگی استفاده آنان از پارکها و مرکز خرید می‌پرداختند، فیلمبرداری می‌کردند و سپس این فیلمها و تعداد رفتارهای مردم را تحلیل می‌کردند تا بتوانند اصولی را برای طراحی پارک خوب بیابند.

نکته‌ای که باعث شد تا وایت به چنین تحقیقی بپردازد، این بود که از برخی از پارکها و مراکز خرید نیویورک به‌خوبی استفاده می‌شد، اما برخی دیگر این‌گونه

1. segregationist
2. discriminatory
3. sustainable city

نبودند. بدین‌ترتیب، کمیسیون برنامه‌ریزی شهر نیویورک از وایت، به عنوان جامعه‌شناس، خواست تا با مطالعهٔ پارکها و مراکز خرید به طراحی بهتر شهر کمک کند که سرانجام وایت با این تحقیق به شهرت زیادی در امریکا دست یافت؛ نام تحقیق او پروژه زندگی خیابانی[1] بود. این پروژه، نمونهٔ جالبی از چگونگی انجام تحقیقات شهری است. او ابتدا فرضیاتی در مورد چگونگی استفادهٔ مردم از فضاهای شهری را تدوین کرد و سپس با فیلمبرداری از آنها در آن اماکن و تحلیل دقیق، فرضیات خود را آزمود. نتایج او اغلب شگفت‌آور و خیره‌کننده بودند. برخی از آنها تأیید شدند، اما بسیاری دیگر رد شدند. برای مثال، یکی از فرضیات وایت این بود که تعداد افراد استفاده‌کننده از یک پارک با فضای آن یا شکل آن رابطه دارد؛ یعنی پارکهای بزرگ دارای افراد بیشتری هستند تا پارکهای کوچک یا پارکهای باریک در مقایسه با پارکهای مستطیلی‌شکل بازدیدکنندهٔ کمتری دارند؛ اما نتایج به‌دست‌آمده مؤید این فرضیات نبودند. او سرانجام به این نتیجه رسید که میزان فضای قابل نشست در یک پارک یا مرکز خرید به مراتب مهم‌تر از کل فضای آن یا شکل آن است.

بسیاری از محققان شهری به تفاوتهای جنسیتی توجه نداشتند و بیشتر از نگاه مردانه، مطالب خود را می‌نوشتند. اما وایت از معدود محققانی بود که به این موضوع در مطالعهٔ خود بسیار توجه کرد. او در این تحقیق به این نتیجه رسید که از لحاظ محل نشستن، به زنان تبعیض زیادی صورت می‌گیرد و آنان نسبت به مزاحمت افراد، حساسیت بیشتری دارند. وایت به این نتیجه رسید که اگر در یک مرکز خرید یا پارک تعداد زیادی از زنان و دختران وجود داشته باشند، نشان‌دهنده این است که مدیریت خوبی در آن محل وجود دارد.

به طور کلی، مطالعات وایت نشان داد که اگر مردم عادی به‌طور دائم از اماکن عمومی استفاده کنند، این اماکن دیگر نیازی به پلیس نخواهند داشت و خود کنترل‌کننده[2] خواهند شد. نظرات او تأثیر زیادی داشت و کمیسیون برنامه‌ریزی

1. The Street Life Project
2. self-policing

شهر نیویورک بسیاری از توصیه‌های او را عملی کرد. به عقیدهٔ شرون زوکین ایده‌های وایت سبب شد تا دیوارهای جداکنندهٔ پارک از خیابان برداشته شوند و فضای بیشتری برای نشستن در پارکها ایجاد شود. وایت بر اساس تحقیق خود فیلمی به‌نام اماکن عمومی/ اماکن انسانی[1] (Legates and Stout, 2000) را ساخت.

1. public spaces/human places

منابع

اشرف، احمد (۱۳۵۳)، «ویژگیهای تاریخی شهرنشینی در ایران، دوره اسلامی»، *نامه علوم اجتماعی*، دوره اول، شماره ۴، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران.

افروغ، عماد (۱۳۷۷)، *فضا و نابرابری اجتماعی: ارائه الگویی برای جدایی گزینی فضایی و پیامدهای آن*، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.

ایمانی جاجرمی، حسین (۱۳۸۱)، «فرهنگ مدنی، سرمایه اجتماعی و نقش سازمانهای غیر دولتی در تولید آن»، *فصلنامه فرهنگ عمومی*، شماره ۳۱، ص ۴۸ـ ۵۸.

توسلی، غلامعباس (۱۳۷۹)، *جامعه‌شناسی شهری*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

چایلد، گوردون (۱۳۵۲)، *انسان خود را می‌سازد*، ترجمه احمد کریمی حکاک و محمد هل اتائی، تهران: انتشارات جیبی.

حاتمی‌نژاد، حسین و ناصح عبدی (۱۳۸۶)، «اقتصاد سیاسی و فضای شهری»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره نهم و دهم، ص ۱۹۶ـ۲۰۵.

حبیبی، سید محسن (۱۳۸۴)، *از شار تا شهر: تحلیلی تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن*، چاپ ششم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

خاکساری، علی (۱۳۸۵)؛ *محله‌های شهری در ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

خمر، غلامعلی (۱۳۸۵)، *اصول و مبانی جغرافیای شهری*، تهران: نشر قومس.

دراکاکیس، اسمیت (۱۳۷۷)، *شهر جهان سومی*، ترجمه فیروز جمالی، تهران: نشر توسعه.

روسو، ژان ژاک (۱۳۸۴)، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه مرتضی کلانتریان، چاپ سوم، تهران: نشر آگاه.

زنجانی، حبیب‌الله (۱۳۸۵)، «افزایش جمعیت گره‌ها را کور می‌کند»، *دنیای اقتصاد*، سال پنجم، شماره ۲۷.

زیمل، جورج (۱۳۷۲)، «کلان‌شهر و حیات ذهنی»، ترجمه یوسف اباذری، *نامه علوم اجتماعی*، دوره جدید، شماره ۳.

سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی مازندران (۱۳۸۴)، *سالنامه آماری مازندران*، معاونت آمار و

اطلاعات.

سلطان‌زاده، حسین (۱۳۸۳)، «بازارهای ایرانی»، از مجموعه: *از ایران چه می‌دانم*؟ شماره ۱۱، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.

سیف‌الدینی، فرانک (۱۳۷۸)، «روند شهرنشینی و مسئله شهرهای بزرگ»، *پژوهشهای جغرافیایی*، شماره ۳۶.

شعبانی، رضا (۱۳۸۱)، «کوروش کبیر»، از مجموعه: از ایران چه *می‌دانم*؟ شماره ۳۰، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.

شکویی، حسین (۱۳۷۳)، *دیدگاههای نو در جغرافیای شهری*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی.

______ (۱۳۸۱)، *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، جلد اول، تهران: انتشارات گیتاشناسی.

شیخی، محمد تقی (۱۳۸۴)، *جامعه‌شناسی شهری*، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

عظیمی، ناصر (۱۳۸۱)، *پویش شهرنشینی و مبانی نظام شهری*، مشهد: نشر نیکا.

فکوهی، ناصر (۱۳۸۵)، *انسان‌شناسی شهری*، تهران: نشر نی.

فیالکوف، یانکل (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی شهر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات آگاه.

قالیباف، محمدباقر و سید موسی پورموسوی (۱۳۸۶)، «شهرهای جهان اسلام و رویارویی با نوگرایی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره نهم و دهم.

کاستلو، وینسنت فرانسیس (۱۳۶۸)، *شهرنشینی در خاورمیانه*، ترجمه پرویز پیران و عبدالعلی رضایی، تهران: نشر نی.

کوزر، لیویس (۱۳۷۰)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.

لینچ، کوین (۱۳۸۵)، *سیمای شهر*، ترجمه منوچهر مزینی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ممتاز، فریده (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی شهر*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

وبر، ماکس (۱۳۷۵)، *شهر در گذر زمان*، ترجمهٔ شیوا کاویانی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

Alexander, J. (1982), *Theoretical Logic in Sociology*, Berkeley: University of California Press.

Berry, B. L., and J. D. Kasarda (1977), *Contemporary Urban Ecology*, New York: MacMillan.

Berry, B., and F. Horton (1970), *Geographic Perspective on Urban Systems*, New Jersey.

Bonine, M. E. (1981), "Shops and Shopkeepers: Dynamics of an Iranian Provincial Bazaar", In M. Bonine and N. Keddi (eds.), *Modern Iran: The Dialectics of Continuity and Change*, Albany: State University of New York:

Brunn, S. D., Williams, J. F., and D. J. Zeigler (2003), *Cities of the World*, New York: Rowman and Littlefield Publishers.

Bryceson, D. (1983), *Urbanisation and Agrarian Development in Tanzania with Special Reference to Secondary Cities*, London: IIED.

Burgess, E. W. (1925), "The Growth of the City: An Introduction to a Research Project", In R. E. Park and E. W. Burgess (Eds.), *The City*, Chicago: University of Chicago Press.

Castells, M. (1989), *The Informational City*, Oxford: Black well.

————, M. (1985), "Urbanization and Social Change: The New Frontier", In O. F. Borda (Ed.), *Challenge of Social Change*, Calif., Sage.

————, M. (1983), *The City and The Grassroots*, London: Edward Amold.

Castells, M. (1977), *The Urban Question, Cambridge*: MIT Press.

Childe, G. V. (1950), "The Urban Revolution", *Town Planning Review*, 21, 3-17.

Davis, K. (1965), "The Urbanization of the Human Population", Scientific American, Reprinted in R. T. Legates and F. Stout (Eds.), *The City Reader*, New York: Routledge.

————, (1955), "The origin and Growth of Urbanization in the world", *American Journal of Sociology*, 60, 429-437.

Durkheim, E. (1893), *The Division of Labour in Society*, London: Macmillan.

Engels, F. (2005), *The Condition of the Working Class in England in 1844*, London: Penguin.

Feagin, J. (1988), *The Free Enterprise City*, New Brunswick: Rutgers.

Fischer, C. S. (1984), *The urban Experience*, New York: Harcourt Brace Jovanovich.

Fischer, C. S. (1981), "The Public and Private Worlds of City Life", *American Sociological Review*, 46, 306-316.

Fischer, C. S. (1975), "Toward a Sub-cultural Theovy of Urbanism", *American Journal of Sociology*, 80, 1319-1341.

Flanagan, W. G. (1999), *Urban Sociology: Images and Structure*, New York: Allyn and Bacon.

————, W. G. (1993), *Contemporary Urban Sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.

Gans, H. (1982), *The Urban Villager: Group and Class in the Life of Italian-Americans*, New York: Free Press.

————, (1968), "Urbanism and Sub-urbanism as Ways of Life: A Re-evaluation of Definitions", In R. Pahl (Ed.), *Readings in Urban Sociology*, Oxford: Pergaman.

————, (1962), *The Urban Villagers*, New York: Free Press.

Giddens, A. (1971), *Capitalism and Modern Social Theory*, Cambridge: University of Cambridge Press.

Glass, R. (1989), *Cliches of Urban Doom and Other Essays*, Oxford: Black Well.

Goffman, E. (1963), *Behavior in Public Places*, New York: Free Press.

————, (1971), *Relations in Public*, New York: Basic Books.

————, M. (1993), "A Marx for our Time: Henri Lefebvre and the Production of Space", *Sociological Theory*, 11,1, 129-134.

————, (1994), *The New Urban Sociology*, New York: McGraw-Hill

Gottdiener, M. and L. Budd (2005), *Key Concepts in Urban Studies*, London: Sage Publications.

Gottdiener, M. and R. H. Hutchison, (2000), *The New Urban Sociology*, New York: McGraw-Hill.

Hall, P. (1984), *The World Cities*, New York: St. Martin's Press.

Hannerz, U. (1980), *Exploring the City: Inquiries Towards and Urban Anthropology*, New York: Columbia University Press.

Harris, C. D. and E. L. Ullman, (1964). "The Nature of Cities", In P. K. Hatt and A. J. Riess (Eds.), *Cities and Society*, New York: Free Press.

Harvey, D. (1973), *Social Justice and the City*, London: Arnold.

Hillery, G. (1955), "Definition of Community: Areas of Agreement", *Rural Sociogogy*, 20, 111-123.

Hosken, F. P. (1973), *The Functions of Cities*, Cambridge: Schenkman Publishing Company.

Hoyt, H. (1939), *The Structure and Growth of Residential Neighborhoods in American Cities*, Washington, DC: Federal Housing Administration.

Jacobs, J. (1961), *The Death and Life of Great American Cities*, New York: Vintage.
———, (1969), *The Economy of Cities*, Random House.
———, (1980), *Question of Separate IFM*, Random House.
———, (1984), *Cities and the Wealth of Nations*, Random House.
———, (1993), *Systems of Survival*, Random House.
———, (2000), *The Nature of Economies*, Random House.
———, (2004), *Dark Age Ahead*, Random House.
Kasarda, J. and E. Crenshaw, (1991) "Third World Urbanization: Dimensions, Theories and Determinants", *Annual Review of Sociology*, 17, 467-501.
Kasinitz, P. (1995), *Metropolis*, New York: New York University Press.
Kheirabadi, M. (1991), *Iranian Cities: Formation and Development*, Austin: University of Texas Press.
Kitto, H. D. F. (1951), "The Polis", Reprinted in R. T. Legates and F. Stout (Eds.), *The City Reader*, New York: Routledge.
Knox, P. and Pinch, S. (2000), *Urban Social Geography: An Introduction*, Fourth Edition, London: Prentice Hall.
Legates, R. T. and F. Stout (2000), *The City Reader*, New York: Routledge.
———, (2003), *The City Reader*, 3rd Edition, New York: Routledge.
Levine, R. (1989), "The Pace of Life", *Psychology Today*, 42-46.
Lofland, L. (1973), *A World of Strangers*, New York: Basic Books.
Lynch, K. (1984), "Reconsidering the Image of the City", In L. R. Win and R. M. Hollister (Eds.), *Cities of the Mind*, New York: Plenum.
———, (1960), *The Image of the City*, Cambridge: MIT Press.
Macionis, J. J., and V. N. Parrillo (2001), *Cites and Urban Life*, New York: Prentice Hall.
Marx, K. and Engels, F. (2001), *The Communist Manifesto*, London: Electric Book co.
Milgram, S. (1970), "The Experience of Living in Cities", *Science*, 167, 1461-1468.
———, (1972), "A Psychological Map of New York City", *American Scintist*, 60, 194-200.
Mumford, L. (1961), *The City in History: Its Origin, its Transformation and its Prospects*, New York: Harcourt, Brace and World.
———, (1938), *The Culture of the City*, Harmondsworth: Penguin.
———, (1937), "What is a City?", In R. T. Legates and F. Stout (Eds.), *The City Reader*, London: Routledge.
Oldenburg, R. (1989), *The Great Good Place*, New York: Paragon House.
———, (2000), *Celebrating the Third Place: Inspiring Stories about the, "Great good Places" at The Heart of Our Communities*, New York: Marlowe & Company.
Palen, J. J. (2002), *The Urban World*, Sixth Edition, New York: McGraw Hill.
Park, R. E. (1915), "The City: Suggestions for the Investigation of Human Behavior in the City", *American Tournal of Sociology*, 20, 577-612.
Pirenne, H. (1925), *Medieval Cities*, Princeton: Princeton University Press.
Pottes, D. (1995), "Shall we go Home? Increasing Urban Poverty in African Cities and Migration Processes", *The Geographic Journal*, 161, 3, 245-264.
Roebucks, J. (1974), *The Shaping of Urban Society*, New York: Scribner's.
Rokadi, C. (1991), "Cities and People: Towards a Gender-aware Urban Planning Process?", *Public Administration and Development*, 11, 541-559.
Satterthwaite, D. (2005). "The ten and a Half Myths that may Distort the Urban Policies of Governments and International Agencies", http://www.urbancentre. utoronto.ca/ retrived 10/12/2006
Saunders, P. (1981), *Social Theory and the Urban Question*, London: Hutchinson.
———, (1986), *Social Theory and the Urban Question*, 2nd Edition, London: Hutchinson.
Savage, M., and A. Warde, (1993), *Urban Sociology, Capitalism and Modernity*, New York:

Continuum.

Schumpeter, J. A. (1950), *Capitalism, Socialism and Democracy*, New York: Harper & Row.

Scott, A. J., (1988), *Metropolis: From the Division of Labour to Urban Form*, Berkeley: University of California Press.

Simmel, G. (1905), "The Metropolis and Mental Life", In K. H. Wolff (Ed.), *The Sociology of George Simmel*, New York: Free Press.

Sjoberg, G. (1973), "The Origin and Evolution of Cities", In K. Davis (Ed.), *Cities and Human Impact*, San Francisco: Freeman.

————, (1965), "Cities in Developing and Industrial Societies: A Cross-cultural Analysis", In P. Hauser and L. F. Schnore, The Study of Urbanization, New York: Wiley.

————, (1960), *The Pre-Industrial City: Past, Present and Future*, New York: Free press.

Smith, D. (1988), *The Chicage School: A Liberal Critique of Capitalism*, London: Macmillan.

Smith, D. A., and M. F. Timberlake, (1997), "Urban Political Economy", In J. J. Palen, *The Urban World*, 5th Edition, New York: McGraw Hill.

Thrasher, F. (1927), *The Gang*, Chicago: University of Chicago Press.

Tonnies, F., (1887), *Community and Society*, Translated by P. Loomis, Michigan: Michigan University press.

UNICEF (2001), *Beyond Child Labour*, University Nations Children's Fund, New York: Unicef.

Walzer, M. (1995), "Pleasures and Costs of Urbanity", In Philip Kasinitz (ed.), *Metropolis: Central and Symbol of our Time*, New York: New York University Press.

Weber, M. (1966), *The City*, New York: Free Press.

Wenke, R. (1980), *Patterns in Prehistory*, New York: Oxford University Press.

Whyte, W. F. (1943), *Street Corner Society*, Chicago: University of Chicago Press.

Whyte, W. H. (1980), *The Social Life of Small Urban Spaces*, Washington DC: Conservation Foundation.

Wittfogel, K. (1957), "Despotism Oriental", Paris: Minuit.

Wirth, L. (1928), "The Ghetto", Chicago: University of Chicago Press.

————, (1938), "Urbanism as a Way of Life", *American Journal of Sociology*, 40, 1-24.

————, Zmudzinska-Nowak, M. (2003), "Searching for Legible city Form: Kevin Lynch's Theory in Contemporary Perspective", *Journal of Urban Technology*, Vol. 10, No. 3, 19-39.

http://www.un.org/esa/Population (1386/10/25)

http://www.worldbank.org (1386/10/25)

http://www.un.org/documents/ga (1386/9/12).

واژه‌نامه

adjustment سازگاری
agricultural revolution انقلاب کشاورزی
anti-urban ضد شهری
balanced urbanization شهرنشینی متعادل
biological reductionism تقلیل گرایی زیست‌شناختی
blase دلزدگی
bottom-up planning برنامه‌ریزی از پایین به بالا
bourgeoisie بورژوا
business district منطقه تجاری
case study مطالعه موردی
ceremonial مراسمی
city hall تالار شهر
city-state شهر ـ دولت
civilization تمدن
class adaptation انطباق طبقاتی
collective consumption مصرف جمعی
colonial city شهر مستعمراتی
commercial city ساختار تجاری
community اجتماع
community approach رهیافت مبتنی بر اجتماعی محلی
community saved اجتماع نجات‌یافته
community study مطالعات اجتماع
compact فشرده
competition رقابت
compositional theory نظریه ترکیبی
concentric zone theory نظریه مناطق متحدالمرکز
conflict تضاد
contrast تقابل
core کانون
cosmopolites جهان‌شمول
crisis of legitimacy بحران مشروعیت
critical mass توده حیاتی
culturalist فرهنگ‌گرا
cultural turn چرخش فرهنگی
density تراکم
deprived محروم
deterministic جبرگرایانه
dichotomous typology گونه‌شناسی دو وجهی
discourse گفتمان
districts تنوع
dominance سلطه
downtown منطقه مرکزی شهر
dual primacy تفوق دوگانه
edges لبه‌ها
elements عناصر
elites سرآمدان
emotional relations روابط عاطفی

emotional security	امنیت عاطفی
ethnography	مردم‌نگاری
faceless crowd	جماعت بی‌چهره
feudal system	نظام فئودالی
gated communities	محله‌های دارای دروازه
governance	حکمرانی
group composition	ترکیب گروه
guild hall	تالار اصناف
heterogeneity	ناهمگونی
human ecology	بوم‌شناسی انسانی
ideal type	نمونه آرمانی
individuality	فردیت
industrial city	شهر صنعتی
informal economy	اقتصاد غیررسمی
information order	نظم ابزاری
intensity	شدت
invasion	تهاجم
landmarks	نشانه‌های برجسته
Loss of community	از دست دادن اجتماع
mass society	جامعه توده‌ای
mechanical solidarity	همبستگی مکانیکی
medieval cities	شهرهای قرون وسطا
mega city	کلان‌شهر
mental map	نقشه ذهنی
metropolis	مادر شهر
mix-use	کاربری مختلط
moral order	نظم اخلاقی
multiple nuclei theory	نظریه چند هسته‌ای
mutual interdependence	به‌هم‌وابستگی متقابل
nation-state	دولت ـ ملت
natural areas	نواحی طبیعی
natural processes	فرایندهای طبیعی
neighborhood	محله ـ نظام همسایگی
neolithic	دوره نوسنگی
new urban sociology	جامعه‌شناسی شهری جدید
nodes	گره‌ها
organic solidarity	همبستگی ارگانیک
over-accumulation	انباشت بیش از حد
over-urbanization	شهرنشینی بیش از حد
paleolithic	دوره دیرینه‌سنگی
particularism	خاص‌گرایی
partner	شریک
paths	مسیرها
periphery	پیرامون
physical determinism	جبرگرایی فیزیکی
physical environment	محیط فیزیکی
post-industrial city	شهر فراصنعتی
pre-industrial city	شهر ماقبل صنعتی
primary circuit of capital	مدار اصلی گردش سرمایه
primate city	نخست‌شهری
private sphere	قلمرو خصوصی
privatization of public space	خصوصی شدن اماکن
public places	اماکن عمومی
public space	فضای عمومی
public sphere	قلمرو عمومی
rank-siz rule	قاعده رتبه ـ اندازه
rational relations	روابط عقلانی
savagery	توحش
secondary circuit of capital	مدار ثانویه گردش سرمایه
sector theory	نظریه قطاعی
segregation	جداسازی
semi-public	نیمه‌عمومی

sequential elements	عناصر پیاپی
shanty town	آلونک‌نشینی
slum	محله فقیرنشین
social differentiation	تمایز اجتماعی
social environment	محیط اجتماعی
social laboratory	آزمایشگاه اجتماعی
social network	شبکه اجتماعی
social progress	ترقی اجتماعی
social reform	اصلاح اجتماعی
social rules	قواعد اجتماعی
social segmentalization	قطعه‌بندی اجتماعی
space	فضا
spatial division	تقسیم فضایی
spatial elements	عناصر فضایی
specialization	تخصصی شدن
structuralist	ساختارگرا
structural marxism	مارکسیسم ساختاری
sub-cultural theory	نظریه خرده‌فرهنگی
succession	جانشینی
sustainable city	شهر پایدار
sustainable urbanization	شهرنشینی پایدار
tension	تنش
theoretical object	موضوع نظری
tolerance	تحمل
uneven development	توسعه ناموزون
universalism	عام‌گرایی
urban anthropology	انسان‌شناسی شهری
urban apartheid	آپارتاید شهری
urban crimes	جرایم شهری
urban ecology	بوم‌شناسی شهری
urban governance	حکمرانی شهری
urban growth	رشد شهری
urban management	مدیریت شهری
urbanism	شهرگرایی
urbanization	شهرنشینی
urbanized society	جامعه شهری شده
urban landscape	چشم‌انداز شهری
urban lifestyles	شیوه‌های زندگی شهری
urban morphology	ریخت‌شناسی شهری
urban planners	برنامه‌ریزان شهری
urban political economy	اقتصاد سیاسی شهری
urban revolution	انقلاب شهری
urban riots	شورشهای شهری
urban social movement	جنبش اجتماعی شهری
urban sociology	جامعه‌شناسی شهری
urban studies	مطالعات شهری
visibility	قابلیت رویت
visible symbols	نمادهای تصویری
visual clues	نشانه‌های تصویری
voluntary organizations	سازمانهای داوطلبانه

نمایه



Urban Sociology

Mahmoud Sharepour PhD



شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۰-۳۱۶-۵
قیمت: ۳۳۵۰۰ ریال
مرکز پخش و نمایشگاه دائمی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ابوریحان، شماره ۲ ـ تلفن: ۶۶۴۰۸۱۲۰ نمابر: ۶۶۴۰۵۶۷۸

